

یادنامہ شہیدان

کرمکشان اشرف

الگوی ماندگار و جاودانه



کھکشان اشرف الگوی ماندگار و جاودانه

یادنامہ شہیدان قتل عام اشرف - ۱۰ شهریور ۱۳۹۲

مقدمه

«از خون مجاهدین در اشرف شعله‌ها و آتشها برمی‌خیزد و رژیم ضد بشری را خاکستر می‌کند. ما برای نبردها و جنگهای بنیان کن دیگر آماده و آماده‌تر می‌شویم».

از پیام رهبر مقاومت مسعود رجوی ۲۷ شهریور ۱۳۹۲

چه سخت است؛ شرح زندگی سراسر مجاهدت ۵۲ مجاهد شهید قتل عام اشرف را، در عباراتی محدود گنجاندن. زندگیهایی که نه در دشتهای سرسبز و دلگشا، یا در خیابانهای روشن و هموار، بلکه در سنگلاخهای پر آتش و خون و ابتلا، طی شده است. از انتخاب زیستی همواره در سنگر و وداع با آسایش و رفاه و هر چیزی که مال توسست، تا روزها و شبهای شکنجه و سلول و زندان، تا هجرت از یار و دیار و خانمان، تا حدیث انقلاب و چشیدن حلاوت رهایی و وارستگی، تا حضور در صحنه‌های نبردهای رویاروی با دشمن ضدبشری، همچون فروغ جاویدان و ... دهه‌ها نبرد و مجاهدت و پایداری ...

چه دشوار است؛ بسنده کردن به جزیی از گفته‌ها و نوشته‌های این شهیدان که واژه واژه‌های خود را با خونشان مهر کردند. از سردارانی با سابقه ۴ دهه مبارزه و نبرد، تا جوانانی که به‌رغم جوانی از بسا گردنه‌های صعب ابتلا، سرفرازانه گذشتند.

ابتدا چنان می‌نمود که شایسته‌تر و بایسته‌تر آن است که با صرف وقت کافی، کتابی درخور شأن این سرداران تاریخ مبارزات مردم ایران تهیه و تدوین شود. اما بعد اندیشیدیم که تدوین چنان کتابی، حتی اگر تلاطمهای جنگ خونین و بی‌امان و رو به تصاعدی که با رژیم ددمنش آخوندی داریم، اجازه دهد؛ مدتی طولانی به درازا می‌کشد و سزاوار نیست که در این مدت، غرور و افتخار و انگیزش و الهام نشأت گرفته از زندگی و راه و رسم این الگوهای صدق و پاکبازی را، از مردم ایران دریغ کنیم.

بله، ما این دریغ را برناتفیم. همه کمبودها را پذیرفتیم تا همین خلاصه و ناقص و مجمل گفته شود، تا ... تو خود حدیث مفصل بخوانی از این مجمل ... بخصوص که یقین داریم تاریخ ایران از اشرف و از سرداران و قهرمانان آن بسا سخنها خواهد گفت و کاستیهای ما را به کمال خواهد رساند.

نتیجه، کتابی شد که پیش رو دارید، مجموعه‌ی بسیار خلاصه و مجمل و شتابزده از زندگی ۵۲ شهید مجاهد اشرفی که در سحرگاه روز ۱۰ شهریور ۱۳۹۲، در جریان پنجمین قتل عام مجاهدان آزادی، توسط دولت دست‌نشانده رژیم ولایت فقیه در عراق، مالکی و آدمکشان

مزدورش، به خاک افتادند.

این ۵۲ شهید قهرمان، بخشی از ۱۰۱ مجاهدی بودند که بعنوان آخرین دسته اشرفیها، براساس توافق چهارجانبه دولت آمریکا، ملل متحد، دولت عراق و نمایندگان ساکنان در اوت ۲۰۱۲ برای نگاهبانی از اموال مجاهدین در اشرف، تا تعیین تکلیف نهایی در آنجا مانده بودند. اما آنها که از ابتدا نام «لشکر ۱۰۱ فدایی اشرف» را بر خود نهاده بودند خوب می دانستند که مأموریت و رسالت آنها نه حفاظت از سنگ و خاک اشرف و نه نگه داری اموال، بلکه نگاهبانی و حراست از عزت و شرف یک خلق و یک میهن و یک تاریخ است. بنابراین برای به دوش کشیدن این رسالت، به رغم آن که بهایش ریختن خونهایشان باشد، یکایک مشتاقانه ابراز آمادگی کردند.

البته شهادت تک تک این قهرمانان و سرداران تاریخ ایران بسا دردناک و جگرسوز است اما آزادی به مثابه گرانبهاترین گوهر هستی انسان، جز با فدیة و فدای عزیزترین جانها و تقدیم گرانبهاترین خونها به دست نمی آید. شهیدان کهکشان اشرف این حقیقت را با تمام وجود می دانستند و مفتخر بودند که خون و جانهای فدیة آزادی میهنشان می شود. نقشه مسیرها، وصیت نامه ها، نامه ها و سخنان این قهرمانان را که اندکی از آنها در این مجموعه آمده است، ببینید، فصل مشترک همه آنها همین ایمان است و یقین به این که آنچه در اشرف جریان دارد، عین کارزار سرنگونی است. راستی که «آنان به چرا مرگ خود آگاهانند».

بگذارید برخی نوشته ها و سخنان آنها را که بهترین و گویاترین اند، نمونه وار از نظر بگذرانیم:

شهید قهرمان مجاهد خلق زهره قائمی: «با ایمان به تغییر دوران و این که نبرد شکوهمند و درخشانی که در همه عرصه ها در لیبرتی و اشرف در جریان است عین نبرد سرنگونی است، سوگند می خورم که بند از بند رژیم می گسلیم...».

شهید قهرمان مجاهد خلق سعید اخوان:

«این توطئه ها نه تنها خللی در اراده هایمان وارد نمی کند بلکه عزممان را راسختر و محکمتر می کند. تا با درس درخشان، برگ زرینی از ایستادی و تسلیم ناپذیری در سینه تاریخ به ثبت برسانیم».

شهید قهرمان مجاهد خلق محمدرضا و شاق:

«نهایت آرزویم که بالاترین ثواب و سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی است مجاهد ماندن و مجاهد جنگیدن و مجاهد مردن است آنهم در اشرف پایدار...».

شهید قهرمان مجاهد خلق امیر مسعود نظری:

«چه افتخاری از این بالاتر که ما هم لیاقت این مشی و این آرمان که پایه گذارش سرور شهیدان حسین بن علی است را داشته باشیم و مگراو نگفته بود که هر زنده ای ناگزیر رونده راه من خواهد بود؟... هیچ کس شک ندارد که به قول سعید محسن، خون ما برنده ترین سلاح ماست».

دیدیم که دشمن نیز از زبان بالاترین مهره ها و سرکردگانش، به همین حقیقت که شهیدان اشرف گفتند و با خون خود به ثبت رساندند، با فرهنگ و زبان خود اذعان کرد. اگر چه نفس دست یازیدن به چنین جنایتی که مصداق بارز جنایت علیه بشریت می باشد، با تن دادن به ننگ ابدی آن، بیان این حقیقت است که دشمن نیز آنچه را که در اشرف و در لیبرتی می گذرد عین کارزار سرنگونی خود تلقی می کند و حاضر به پرداخت هر بهایی برای خلاصی از آن است. کما این که نشان داد تا کجا از مجاهدین می هراسد و چگونه فنای خود را در بقای

مجاهدین می‌بینند و از زبان بالاترین سرکردگان سپاه جهل و جنایتش، به زبان اشهد نیز اقرار کرد که «این حمله دارای اهمیت راهبردی بسیار وسیعی در تحولات آینده منطقه خواهد بود و ابعاد بسیار عظیمی دارد... تأثیر راهبردی (استراتژیک) این عملیات... بسیار بیش از تأثیر عملیات مرصاد است»^۱. همه می‌دانند در عملیات فروغ جاویدان ارتش آزادیبخش تا دروازه کرمانشاه پیش تاخت و رژیم را تالیه پرتگاه سقوط راند و لرزه سرنگونی بر سرپای آن مستولی کرد. بنابراین، قیاس قتل عام ۱۰ شهریور با عملیات فروغ جاویدان و بسا بالاتر توصیف کردن آن، به وضوح اذعان به این حقیقت است که اشرف نیز به مثابه نماد ادامه و استمرار همان خط، خط ارتش آزادیبخش برای ساقط کردن رژیم، چگونه آن را دچار رعشه سرنگونی ساخته است.

رژیم با این قدرت‌نمایی ابلهانه می‌خواست وانمود کند که این قتل عام سبانه، سایه سرنگونی را از سرش دور کرده است، اما بیچاره ندانست که به این ترتیب اولاً به گویاترین وجهی خطر و تهدید اصلی و آلترناتیو خود را برای تمام دنیا برملا کرد؛ ثانیاً اشرف را به یک آرمان و اسطوره فناپذیر پایداری و الهام‌بخش جاودان مقاومت کنندگان و انقلابیون در هر جا و هر زمانی جاودانه کرد، یعنی به دست خود اشرف را تکثیر کرد و همان گونه که رهبر مقاومت در پیام اخیر گفت: «ما به سوی آزادی و در مسیر سرنگونی ۳،۲،۱... ۱۰۰ و ۱۰۰۰ اشرف دیگر می‌سازیم».

از سوی دیگر، وقتی رژیم و سرکرده سپاه جهل و جنایت، قتل عام اشرف را «دارای اهمیت راهبردی وسیعی در تحولات منطقه» توصیف می‌کند. به وضوح به ثقل استراتژیک مجاهدین و ارتش آزادی اعتراف می‌کند که فراتر از مرزهای ایران، تحولات منطقه‌ای را هم قویاً علیه رژیم سمت و سو می‌دهد.

به این ترتیب دشمن با حمله به اشرف و قتل عام اشرفیها، همچون همه دیکتاتورها در واپسین مراحل عمر خود، به دست خود، تحولات داخلی و منطقه‌ای را علیه خود و در راستای سرنگونی‌اش شتابی دم‌افزون بخشید. چرا که به دلیل ماهیتش از درک این حقیقت غافل است که مجاهدین با کشتن از بین نمی‌روند، بلکه بیشتر، قویتر و گسترده‌تر می‌شوند، چرا که شهیدان، شاهدان و گواهان حقانیت یک آرمان و یک راه و رسم و یک تفکرند.

شهیدان والاقدری که در این کتاب، نگاهی شتابزده به زندگی و رزم آنان شده، طیف متنوعی را تشکیل می‌دهند، چه به لحاظ تشکیلاتی و چه به لحاظ اجتماعی، برخی از آنان مجاهدانی هستند با سابقه ۳ تا ۴ دهه مبارزه برای آزادی، از چهره‌های جنبش دانشجویی دهه‌های پیش و از قیام‌آفرینان انقلاب ضدسلطنتی و برخی جوانانی هستند از نسل سوم مجاهدین که به رغم برخورداری از امکانات ادامه درس و تحصیل در بهترین دانشگاهها و به‌رغم همه جاذبه‌های یک زندگی مرفه، آن را رها کردند تا برای نبرد آزادی و رهایی میهن به ارتش آزادیبخش ملی ایران بپیوندند.

این شهیدان همچنین رنگین‌کمانی هستند از تنوعات ملی و اجتماعی ایران، از کرد و بلوچ و لر و عرب تا فارس و آذری و... برخی از روستاهای محروم و فقر زده میهن و برخی از خانواده‌های زحمتکش و کارگر و برخی نیز از طبقه برخوردار و خانواده‌های مرفه برخاسته‌اند و برخی هم جوانانی که در دنیای غرب رشد کرده و حتی میهنشان را هم ندیده‌اند، اما همه آنها یک سودا در سر و عشق یک آرمان را در قلب خود داشتند، سودای آزادی و رهایی ایران و عشق به آرمان جامعه بی‌طبقه توحیدی. همه آمده بودند تا برای تحقق این آرمان هر چه را دارند، بدهند. همه آنها به تأثیر خورشان و پیامشان عمیقاً باور داشتند و از همین رو با افتخار انتخاب کرده بودند که در اشرف بمانند، با دست خالی بجنگند و در اشرف بمیرند.

راستی که زبان و قلم از بیان مرتبت این شهیدان و جایگاه والای سیاسی و آرمانی این قهرمانان آزادی که الگوی هر انسان آزاده و به‌پاخاسته

در ایران و هر جای جهان هستند، قاصر است؛ اجازه بدهید به این منظور، قسمتی از سخنان رئیس جمهور برگزیده مقاومت خانم مریم رجوی در مراسم گرامیداشت این شهیدان در محل اقامتشان را وام بگیریم، آنجا که گفتند:

«شما ای شهیدان قتل عام اشرف، چقدر سرزمینی که در آن به خاک افتادید برازنده شما بود: اشرف، سرزمین شرف و سرفرازی. سرزمینی که قریب ۳۰ سال قلب تپنده مقاومت مردم ایران بوده. شهری در دل یک بیابان که آجر به آجرش بعد به دست رزمندگان آزادی بنا شد، تا مروارید صحرا گردد. شهری که ارتش آزادیبخش ملی ایران در آن متولد شد و شهری که رزم آوران این ارتش را برای بسیاری نبردها بدرقه کرد.

اشرف، تاریخچه‌ی پرتلاطم و پر از حماسه و فداکاری دارد؛ اما خونهای پاک و فروزانی که در قتل عام ۱۰ شهریور در اشرف بر زمین ریخت، نقطه اوج پیام و آرمان اشرف بود؛ پیام و آرمان مقاومت به هر قیمت. پیام و آرمان صدق و فدای تمام عیار، در مقابل دعاوی بی‌هزینگی و فرصت‌طلبی و میوه‌چینی. پیام پایداری تا آخرین نفس و ایستادگی برای برکندن ریشه و اصل ولایت فقیه. آری، این همان پیامی است که ایران را به قیام و برخاستن فرا می خواند».

۱ - اظهارات پاسدار سلامی، جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران در تلویزیون رژیم. ۱۶ شهریور ۱۳۹۲

«و شما ای شهیدان قتل عام اشرف!
چقدر برازنده شما بود، سرزمینی که در آن به خاک افتادید. اشرف، سرزمین شرف و سرفرازی، سرزمینی که قریب
۳۰ سال قلب تپنده مقاومت مردم ایران بوده، شهری در دل یک بیابان که آجر به آجرش به دست رزمندگان آزادی بنا
شد تا مروارید صحرا گردید. شهری که ارتش آزادیبخش ملی ایران در آن متولد شد و شهری که رزم‌آوران این ارتش
را برای بسیاری نبردها بدرقه کرد.»

قسمتی از سخنرانی رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران
مریم رجوی
در مراسم بزرگداشت شهدای قتل عام اشرف
۱۷ شهریور ۹۲



شهید قهرمان مجاهد خلق زهره قائمی

۱۳۹۲-۱۳۴۳

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

زندانی سیاسی: ۵ سال

از همدیفان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

از مسئولان دفاتر رئیس جمهور برگزیده مقاومت ۱۳۷۲-۱۳۷۵

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران



شهید قهرمان مجاهد خلق گیتی گیوه‌چیان

۱۳۹۲-۱۳۳۷

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: لیسانس روانشناسی

معاون مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

مسئول کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت ایران



شهید قهرمان مجاهد خلق میترا باقرزاده

۱۳۹۲-۱۳۳۸

محل تولد: آبادان

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجوی مدیریت

از اعضای شورای رهبری مجاهدین و فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران

از مسئولان دفاتر رئیس جمهور برگزیده مقاومت ۱۳۷۲-۱۳۷۵

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مطالعات سیاسی)





شهید قهرمان مجاهد خلق ژیللا طلوع

۱۳۳۹-۱۳۹۲

محل تولد: تبریز

سابقه مبارزاتی: ۲۹ سال

تحصیلات: دانشجو

از اعضای شورای رهبری مجاهدین و از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران
فرمانده و مسئول ارتباطات لشکر فدایی اشرف
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران



شهید قهرمان مجاهد خلق فاطمه کامیاب شریفی

۱۳۴۰-۱۳۹۲

محل تولد: لشت نشاء-رشت

زندانی سیاسی: ۴ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

فرمانده و مسئول مقر مرکزی اشرف



شهید قهرمان مجاهد خلق مریم حسینی

۱۳۴۳-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

زندانی سیاسی: ۴ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۱ سال

تحصیلات: دانشجو

فرمانده یکان رزم اشرف





شهید قهرمان مجاهد خلق مهدی فتح‌الله‌نژاد

۱۳۹۲-۱۳۳۰

محل تولد: تبریز

زندانی سیاسی: ۳ سال زمان شاه

سابقه مبارزاتی: ۳۸ سال

تحصیلات: مهندس راه و ساختمان از دانشگاه تهران

نماینده و مشاور حقوقی اشرف

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)



شهید قهرمان مجاهد خلق احمد بوستانی

۱۳۹۲-۱۳۳۰

محل تولد: شیراز

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: مهندس برق از دانشگاه صنعتی شریف

سردبیر نشریه بازوی انقلاب در ابتدای انقلاب ضدسلطنتی

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)



شهید قهرمان مجاهد خلق محمدرضا وشاق

۱۳۹۲-۱۳۳۴

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دیپلم طبیعی

از مسئولان حفاظت رهبری و فرماندهان گارد قرارگاهها

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون امنیت و ضدتروریسم)





شهید قهرمان مجاهد خلق محمد گرجی

۱۳۳۲-۱۳۹۲

محل تولد: زرنند- ساوه
زندانی سیاسی: ۴ سال در زمان شاه
سابقه مبارزاتی: ۳۸ سال
تحصیلات: دیپلم ریاضی
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران



شهید قهرمان مجاهد خلق علی فیضی شبگاهی

۱۳۳۵-۱۳۹۲

محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۵ سال
تحصیلات: لیسانس جغرافیا
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون آموزش و
پرورش و کمیسیون ورزش)

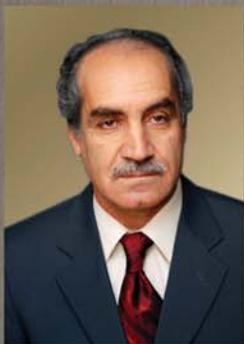


شهید قهرمان مجاهد خلق نبی سیف

۱۳۳۲-۱۳۹۲

محل تولد: تهران
زندانی سیاسی: ۴ سال در زمان شاه
سابقه مبارزاتی: ۳۹ سال
تحصیلات: دیپلم
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مالی و تدارکات)





شهید قهرمان مجاهد خلق علی اصغر قدیری

۱۳۳۷-۱۳۹۲

محل تولد: شهرضا

زندانی سیاسی: ۱ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۷ سال

تحصیلات: دیپلم

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران (افسر زرهی)

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مالی و تدارکات)



شهید قهرمان مجاهد خلق حمید باطبی

۱۳۳۷-۱۳۹۲

محل تولد: فیروزکوه

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

تحصیلات: دانشجوی

از مسئولان روابط خارجی مجاهدین و فرمانده واحد هوایی ارتش آزادیبخش

نماینده و مشاور حقوقی اشرف

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون صلح)



شهید قهرمان مجاهد خلق میرحسین مدنی

۱۳۳۹-۱۳۹۲

محل تولد: ملایر

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجوی سال آخر الکترونیک، آمریکا

از مسئولان روابط خارجی اشرف

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون خارجه)





شهید قهرمان مجاهد خلق علیرضا پورمحمد

۱۳۹۲-۱۳۳۶

محل تولد: آستارا

زندانی سیاسی: ۳ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دیپلم فنی هنرستان



شهید قهرمان مجاهد خلق علیرضا خوشنویس

۱۳۹۲-۱۳۳۲

محل تولد: مشهد

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجو، آلمان

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران (افسر خلبان)

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون تحقیقات دفاعی و

استراتژیک)



شهید قهرمان مجاهد خلق علی اصغر مکانیک

۱۳۹۲-۱۳۳۴

محل تولد: همدان

زندانی سیاسی: ۴ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

تحصیلات: لیسانس مهندس کشاورزی





شهید قهرمان مجاهد خلق سیدعلی سیداحمدی

۱۳۳۵-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

زندانی سیاسی: ۳ سال زمان شاه

سابقه مبارزاتی: ۳۶ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق مجید فردی شیویاری

۱۳۴۴-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

زندانی سیاسی: ۴ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق شجاع‌الدین متولی جلالی

۱۳۳۲-۱۳۹۲

محل تولد: آستانه اشرفیه

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

تحصیلات: دانشجوی بیوشیمی، آلمان





شهید قهرمان مجاهد خلق محمد جعفرزاده

۱۳۴۲-۱۳۹۲

محل تولد: تبریز

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق محمودرضا صفوی

۱۳۳۶-۱۳۹۲

محل تولد: رضائیه

سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال

تحصیلات: دانشجوی الکترونیک، انگلیس



شهید قهرمان مجاهد خلق اردشیر شریفیان

۱۳۳۵-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

تحصیلات: دانشجوی داروسازی، ایتالیا





شهید قهرمان مجاهد خلق کورش سعیدی

۱۳۳۸-۱۳۹۲

محل تولد: اهواز

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

تحصیلات: مهندس برق و کامپیوتر از دانشگاه USC، آمریکا



شهید قهرمان مجاهد خلق قباد سعیدپور

۱۳۳۷-۱۳۹۲

محل تولد: اراک

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجوی سال سوم آمار، هند

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران



شهید قهرمان مجاهد خلق شاهرخ اوحدی

۱۳۴۲-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۲۶ سال

تحصیلات: دیپلم ریاضی فیزیک





شهید قهرمان مجاهد خلق فریبرز شیخ الاسلامی

۱۳۴۶-۱۳۹۲

محل تولد: سبزوار

سابقه مبارزاتی: ۲۴ سال

تحصیلات: دانشجوی پرستاری



شهید قهرمان مجاهد خلق ابراهیم اسدی

۱۳۳۱-۱۳۹۲

محل تولد: اهواز

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق غلامعباس گرمایی

۱۳۳۶-۱۳۹۲

محل تولد: شیروان

سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال

تحصیلات: دانشجوی انستیتو تکنولوژی

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران





شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر سرائی

۱۳۴۳-۱۳۹۲

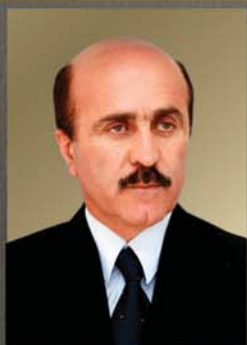
محل تولد: بجنورد
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق بیژن میرزایی

۱۳۳۹-۱۳۹۲

محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۱ سال
تحصیلات: مهندس و کارشناس کامپیوتر از دانشگاه ماساچوست
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)



شهید قهرمان مجاهد خلق رحمت بلوک نخجیری

۱۳۳۷-۱۳۹۲

محل تولد: نخجیر کلايه
زندانی سیاسی: ۳ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال
تحصیلات: دیپلم طبیعی





شهید قهرمان مجاهد خلق ابوالقاسم رضوانی

۱۳۳۰-۱۳۹۲

محل تولد: سمنان

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

تحصیلات: وکیل و فوق لیسانس حقوق

وکیل و قاضی دادگستری در ساری و وکیل مجاهدان اشرف

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون قضایی)



شهید قهرمان مجاهد خلق سیدعلی اصغر عمادی چاشمی

۱۳۳۶-۱۳۹۲

محل تولد: قائمشهر - مازندران

زندانی سیاسی: ۱ سال

سابقه مبارزاتی: ۲۶ سال

تحصیلات: دیپلم ریاضی



شهید قهرمان مجاهد خلق محمدعلی محمودی

۱۳۳۹-۱۳۹۲

محل تولد: تبریز

سابقه مبارزاتی: ۲۹ سال

تحصیلات: دیپلم ریاضی





شهید قهرمان مجاهد خلق حسین سلطانی بابوکانی

۱۳۳۵-۱۳۹۲

محل تولد: شهرضا - بابوکان

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

تحصیلات: فوق دیپلم انستیتو تکنولوژی



شهید قهرمان مجاهد خلق حسین مام رسولی

۱۳۴۳-۱۳۹۲

محل تولد: نقده

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق عبدالحلیم (عظیم) نارویی

۱۳۳۴-۱۳۹۲

محل تولد: زابل

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

تحصیلات: دانشجوی پزشکی

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون امور داخل کشور)





شهید قهرمان مجاهد خلق سعید نورسی

۱۳۹۲-۱۳۳۳

محل تولد: درگز

زندانی سیاسی: ۳ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

تحصیلات: فوق دیپلم تربیت بدنی



شهید قهرمان مجاهد خلق حمید صابری لیف شاگردی

۱۳۹۲-۱۳۳۷

محل تولد: صومعه سرا-رشت

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجوی راه و ساختمان



شهید قهرمان مجاهد خلق شهرام یاسری

۱۳۹۲-۱۳۴۰

محل تولد: لاهیجان

زندانی سیاسی: ۳ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال





شهید قهرمان مجاهد خلق سیروس فتحی مغانجوقی

۱۳۴۰-۱۳۹۲

محل تولد: سلماس

سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال

تحصیلات: دانشجوی علوم سیاسی، ترکیه



شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر کرمانیان

۱۳۴۵-۱۳۹۲

محل تولد: میاندوآب

زندانی سیاسی: ۸ ماه

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال



شهید قهرمان مجاهد خلق امیرحسین افضل نیا

۱۳۴۵-۱۳۹۲

محل تولد: مشهد

سابقه مبارزاتی: ۲۷ سال





شهید قهرمان مجاهد خلق رحمان منانی

۱۳۵۸-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۱۵ سال

تدوین گر و گزارشگر تلویزیون



شهید قهرمان مجاهد خلق حسن غلامپور نوییجاری

۱۳۳۸-۱۳۹۲

محل تولد: لاهیجان

زندانی سیاسی: ۴ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دیپلم طبیعی



شهید قهرمان مجاهد خلق حسن جباری

۱۳۵۱-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۱۰ سال

تحصیلات: فوق دیپلم





شهید قهرمان مجاهد خلق یاسر حاجیان

۱۳۵۸-۱۳۹۲

محل تولد: زنجان

سابقه مبارزاتی: ۱۶ سال

کارگردان، گرافست و تدوین گر تلویزیون



شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر حبشی

۱۳۶۱-۱۳۹۲

محل تولد: آمل

سابقه مبارزاتی: ۹ سال

تحصیلات: فوق دیپلم مکانیک



شهید قهرمان مجاهد خلق امیرمسعود نظری

۱۳۵۸-۱۳۹۲

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۱۶ سال





شهید قهرمان مجاهد خلق سعید اخوان هاشمی

۱۳۶۴-۱۳۹۲

محل تولد: مشهد

سابقه مبارزاتی: ۱۲ سال





قتل عام تکاندهنده • اشهریور در اشرف
اسناد جنایت علیه بشریت



پیکرهای به خون خفته ۵۲ شهید اشرفی، قهرمانان صدق و فدا
اسطوره جاودان مردم ایران و خلقهای جهان

● شهیدان سرفراز (قتل عام اشرف) و شکوه ایستادگی و عظمت مقاومت قهرمانانه آنها گواه اراده شکست ناپذیر ملت ایران برای انهدام قطعی حکومت ولایت فقیه است.
به ویژه زنان پیشتاژ و والایی که گواهان شایستگی زن ایرانی در مصاف با پلیدترین دشمنان مردم ایران و تمام منطقه است.

پیام رئیس جمهور برگزیده مقاومت، مریم رجوی - ۱۰ شهریور ۱۳۹۲





مجاهدان قهرمان زهره قائمی و ژیلای طلوع
«تصویر شهادت (ژیلای) در حالی که سپر زهره
در برابر گلوله شده و او را در آغوش گرفته
است، خود به اندازه یک دفتر و یک کتاب
گویاست... انگار که از طاهره طلوع
تا ژیلای طلوع، همین تصاویر زیننده زن
مجاهد خلق و زادگان مریم رهایی است.
در رزم بی‌امان با فاشیسم زن ستیز دینی،
این صحنه‌ها برترین و والاترین «ارزش»
دوران‌ساز یک هویت جدید تاریخی به
نام زن انقلابی مجاهد خلق است...».

از پیام رهبر مقاومت - اسطوره اشرف ۲۷ شهریور ۱۳۹۲







• این تصاویر دنیا را تکان داد. تیر خلاص زدن به انسانهای بی دفاعی که به آنها دستبند زده شده توسط آدمکشان مالکی، جنایت هولناکی و کم سابقه‌یی است که خاطره جنایات مأموران جنایتکار هیتلر را زنده می‌کند.

آن روی سکه این جنایت هولناک، درخشش فدای بیکران فرزندان ایران است که در راه رهایی مردم همه چیز خود را تقدیم کرده‌اند.





● چشمان باز و صلابت چهره قهرمان مجاهد خلق سعید اخوان گویای این است که مجاهد خلق با دستهای خالی و بسته هم می تواند دشمن را به وحشت اندازد.





● جنایتکاران به رگم استفاده از دو نوع دستبند (هم فلزی و هم پلاستیکی) برای برخی از مجاهدان سرانجام وحشتزده در همان حالت به آنها تیر خلاص زده‌اند.



● مجاهد قهرمان امیر مسعود نظری، با مقاومت شدید، اجازه نداد آدمکشان به او دستبند بزنند.





● آدمکشان سراسیمه صلابت و رویارویی زن قهرمان
مجاهد خلق مریم حسینی را نتوانستند تحمل کنند و به
او با دستها و چشمهای بسته تیر خلاص زدند.
پیکر خونین مریم قهرمان یکی از اسناد تکان دهنده
جنایت علیه بشریت در کنار پیکر شهیدانی است که
دستبند به دست به شهادت رسیدند.



اسناد جنایت علیه بشریت:
مجروحان و کادر درمانی مجاهدین در کلینیک اشرف به گلوله بسته شدند و با تیر خلاص به شهادت رسیدند



• این تصاویر هم دنیا را تکان داده است. رعایت حقوق و رسیدگی به مجروحان حتی در صحنه‌های جنگ، امری شناخته شده در میان همه ملیتها و ادیان و عقاید است و همه اعضای ملل متحد به آن متعهد هستند. تیر خلاص زدن به مجروحان در بیمارستان، صحنه‌یی است که حتی فاشیستها و نازیها هم از دست یازیدن علنی به آن خودداری می کردند. اما آدمکشان مالکی در اجرای فرمان ولی فقیه ارتجاع چنین صحنه‌های هولناکی را آفریده‌اند تا گواهی باشد بر درجه وحشیگری نظام ننگین ولایت تا به ابد.





● پیکر مجاهد شهید سید علی سید احمدی در کلینیک



● پیکر مجاهد شهید عباس گرمابی بر روی تخت کلینیک





● مجاهد قهرمان سعید نورسی حین رسیدگی به مجروحان و در حالی که پنس پزشکی را همچنان در دست دارد، توسط آدمکشان مزدور به شهادت رسید.





● مجاهد قهرمان علی فیضی در کلینیک و حین رسیدگی به مجروحان به شهادت رسید.





یک صحنه ماندگار و درخشان

● صحنه‌های ثبت شده از قتل عام اشرف در ۱۰ شهریور ۹۲، دو وجه کاملاً متضاد را به نمایش می‌گذارد. یکی بالاترین حد شقاوت و درنده‌خویی که به توصیف نمی‌گنجد. و دیگری اوج فدا و پاکبازی که نوری درخشان و الهام‌بخش برای همه آزادگان جهان است. یکی از این صحنه‌ها تلاش مجاهد قهرمان علیرضا خوشنویس برای یاری رساندن به برادرش عظیم نارویی است که مجروح شده است. علیرضای قهرمان با به خطر انداختن جان خود عظیم را تا نزدیکی کلینیک اشرف می‌رساند، اما آدمکش‌ها سر می‌رسند و به هر دو آنها تیر خلاص می‌زنند.



● پیکر مجاهد قهرمان علیرضا خوشنویس





یادنامه شهیدان



شهید قهرمان مجاهد خلق زهره قائمی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳

محل تولد: تهران

سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

زندانی سیاسی: ۵ سال

از هم‌ردیفان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

از مسئولان دفاتر رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت ۱۳۷۲ - ۱۳۷۵

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران

سکاندار کشتی سرخ‌فام اشرف

● مجاهد قهرمان زهره قائمی، یکی از فدیه‌های ملت ایران در مرحله سرنگونی رژیم ولایت فقیه و یکی از نمادهای مقاومت به هر قیمت، در برابر هیولای استبداد و فاشیسم دینی است. خودش شرح زندگیش را این چنین نگاشته است:

«در خانواده‌یی متوسط در تهران متولد شدم... سال ۴۹ وارد مدرسه شدم،... کلاس چهارم بودم که پدرم به علت بیماری سرطان فوت کرد... وضع مالی‌مان به نسبت وقتی که پدرم بود سطحش پایین‌تر آمده بود ولی مادرم هیچ‌وقت نمی‌گذاشت به ما بد بگذرد. ۳ سال راهنمایی را در مدرسه علوی درس خواندم. به علت این که سعید محسن فامیل‌مان بود، برادرم سیاسی شده و با سازمان آشنا بود که مرا هم از سال ۵۶ - ۵۵ با سازمان آشنا کرد. کلاس دوم و سوم راهنمایی زندگینامه شهدا را خوانده بودم... تابستان ۵۸ همراه برادرم به انجمن میثاق رفتم و از آن‌جا فعالیت‌م را که کار تبلیغاتی بود شروع کردم».

زهره، با اولین لحظه‌های درک نیاز زندگی مردم به تغییر و رهایی، از ۱۲ سالگی با شوق مبارزه پا در راه گذاشت. خودش چنین نوشته است:

«... دکه می‌زدیم، یا کارهای تبلیغاتی دیگر در محلات جنوب تهران، خیابان مولوی، میدان خراسان... با شروع مدارس از انجمن محلات به دانش آموزی منتقل شدم، مدرسه شیرین به دانش آموزی جنوب وصل بود. من مدتی در شورای مدرسه مسئول سیاسی بودم...».

زهره دلیر، در کسوت ملیشای پرشور مجاهد خلق، در جریان یکی از تظاهرات علیه آزادی‌کشی خمینی، قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ توسط مزدوران خمینی دستگیر می‌شود و تا خرداد ۶۵، به مدت ۵ سال در زندان قزل‌حصار به سر می‌برد.

«به یکسال و ۳ ماه (زندان) محکوم شدم. پس از پایان محکومیت مصاحبه خواستند که قبول نکردم و بدون حکم در اوین ماندم تا سال ۶۳ که قضایای تشکیلات زندان لو رفت و مجدداً برای بازجویی رفتم پس از مدتی مجدداً دادگاهی شدم، و به ۵ سال از تاریخ صدور حکم (۶۳) محکوم شدم... «سال ۶۵ که از زندان آزاد شدم، در صدد وصل بودم که در نهایت دیمه وصل شده و کد رادیویی گرفتم و هفتم اسفند ۶۵ اعزام شدم».

در قفس رو واکنین! پرنده میخواد پیره
هوا هوای زندگی چند تا پر جلوتره.

چند پر جلوتر، ستاره قلب عاشق زهره را سوسوزنان، در شبهای اختناق، و در سنگرهای ارتش آزادی می‌یابیم.

● این زن سلحشور مجاهد خلق، در نبردهای بزرگ آفتاب، چلچراغ و فروغ جاویدان دلاورانه جنگید. او که به عشق آزادی مردم ایران شروع کرده بود، با شور و نیازی تمام در انقلاب آرمانی مجاهدین وارد شد و به مدار ایدئولوژیک نوینی دست یافت و پس از آن در شورای رهبری مجاهدین و به عنوان یکی از فرماندهان ارشد ارتش آزادی، در اداره و پیشبرد نبرد علیه رژیم آخوندی ایفای مسئولیت کرد. نوشته‌های او در هر دوره گویای این عزم مستحکم است.

زهره قهرمان، با اصرار خواستار اعزام به داخل کشور برای ایفای مأموریت‌های سازمانی بود. در یکی از درخواست‌هایش نوشته بود: «من زهره قائمی فرزند کریم، متولد ۱۳۴۳، عاجزانه درخواست دارم مرا به عنوان پیک مریم رهایی به داخل اعزام نمایید. گواهی می‌دهم در این سالیانی که با سازمان بوده‌ام، هر جا که راه باز شده، از فدا و پرداخت مطلق بوده است و خدا را شکر می‌کنم که با انقلاب رهاییبخش خواهر مریم، به این ایمان رسیدم... و شب قدر از خدا خواستم که در این راه عاقبت به خیر شوم. ۱۱ بهمن ۷۵». زهره قهرمان در گزارش دیگری نوشته است: «من، زهره قائمی با التزام به آئین نامه‌های ارتش آزادیبخش ملی، به قید عملیات جاری... با خودسپاری و تضمین جمعی، به عنوان افسر ارتش آزادیبخش، تحت مسئولیت و فرماندهی هر یک از رزم‌آوران این ارتش، متقاضی ثبت نام در زمره مؤسسان دوم ارتش آزادیبخش ملی ایران هستم. اول اسفند ۷۵».

پایداری دهساله پرشکوه اشرفیان در برابر آزمایش‌ها و محاصره و هجوم‌های مکرر و شکنجه روانی مستمر، مرهون هدایت و مسئولیت‌پذیری زنانی چون زهره قائمی در شورای رهبری مجاهدین بود.

البته این هدایت نه از پشت صحنه بلکه در خود صحنه و گاه در صف مقدم صورت می‌گرفت و او به همین علت در حمله آدمکشان خامنه‌ای و مالکی در ۶ و ۷ مرداد ۸۸ هدف اصابت گلوله مستقیم قرار گرفت و از ناحیه پا به شدت مجروح شد و مورد عمل جراحی قرار گرفت و مدتها تحت معالجه بود.

مجاهد قهرمان زهره قائمی، در مراسم بزرگداشت شهدای نوزدهم فروردین ۹۰ در اشرف بر عزم همه مجاهدین برای جنگ صبرابر تأکید کرد:

«ما سوگند خورده‌ایم که این رژیم را با جنگ صبرابر سرنگون کنیم و این را قطعاً محقق خواهیم کرد.

ای به خون خفته شهیدان به شما باد سلام. ای کفن پوش عزیزان به شما باد سلام.»

او در مراسم سالگرد تأسیس سازمان مجاهدین خلق ایران، در سخنانی گفت:

«شهید بنیانگذار سعید محسن نیز می‌خروشید مطمئن هستم که فاتح اصلی ما هستیم. و نسل ماندگار او سرشار از طمانینه سرخ بر فریب سازش خندید و مرگ را پیش از آن که بمیرد در شرافت نبردش زیست. آتش او شب را سوخت و خوشه‌های بلند کهکشان را از سقف آسمان آویخت و اینک حنیف، پیروز از سرفرازی امانت‌دارش ابدیت فریاد او را تا بلندای انسانیت و در میلاد شکفتن‌های بی‌بدیل می‌شنود.»



شایستگی‌های او باعث شد که در شهریور سال ۱۳۹۰ خواهر مجاهد زهره اخیانی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران او را به‌عنوان هم‌ردیف مسئول اول سازمان معرفی کند.

در صلاحیت و شایستگی مجاهد قهرمان زهره قائمی همین بس که سکاندار کشتی سرخ‌فام اشرف در سال گذشته بود. دو سالی که لحظه‌لحظه‌اش در آمادگی برای فدا و اسارت و شکنجه و در تجدید عهد برای پایداری بود. کلمات خواهر مجاهد زهره قائمی در آخرین نقشه مسیر در ۸ مرداد ۹۲، گویای این اوج شکوهمند در عزم برای مجاهدت تمام‌عیار است:

● «در تلاطم با شکوه اقیانوس کبیر مقاومت، قایقرانان سختکوش و دست‌شسته از همه وابستگیها، برای رهایی خلق اسیر خود، دست‌افشان و پاکوبان روانند. آنان آخرین گامها را به سوی پیروزی محتوم بر می‌دارند و این قطعاً و بی‌تردید محقق خواهد شد».

در یاد و بزرگداشت زهره قهرمان بهتر از هر سخنی، کلام خود اوست که در مرداد ۸۹ طی سخنانی در مراسم بزرگداشت شهیدان اشرف در سالگرد حمله ۶ و ۷ مرداد ۸۸ گفته بود:

● «به‌راستی که هیچ‌گاه مثل امروز معنای این آیه قرآنی را دریافته بودیم که شهیدان راه خدا زندگانند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. ستارگان شبکوب و ظلمت‌سوز، روشن‌کنندگان آسمان ایران. درود بر آن فروغهای جاودان».

اکنون خمینی و بازماندگان درمانده خمینی مخاطب این کلام مجاهد شهید قهرمان زهره قائمی‌اند: «پس ای خمینی! و ای بازماندگان درمانده خمینی، دور نیست روزی که هم‌چون سلفتان شاه، ناگزیر شوید اعتراف کنید که پیام‌توده‌ها و مقاومت سرافراز آنها را شنیدید و جام زهر آخرین را هم نوش جان کردید».





شهید قهرمان مجاهد خلق گیتی گیوه چیان

سردار حفاظت اشرف، الگوی جنگندگی و صبر و صلابت

تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: لیسانس روانشناسی
معاون مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران
مسئول کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت ایران

● «دلم می‌خواهد از خواهر عزیزم گیتی با همه جنگندگی، صبوری و ظرفیت و صلابت و صلاحیت‌هایش یاد کنم، او همواره یک سمبل و یک الگو، برای همه خواهران مجاهد بود. و هست و خواهد بود- مریم رجوی ۱۵ شهریور ۹۲»

زن قهرمان و دلاور و با صلابتی که سالها، همچون لنگری، در سازمان مجاهدین خلق ایران، حضورش و مدیریتش، راهگشا و انگیزه بخش رزم مجاهدان و رزمندگان ارتش آزادی بود، گیتی گیوه چیان نام داشت.

او هم از نسل زنان و دخترانی بود که با پیام پیشتان مبارزه رهایی بخش، سدها و موانع ورود و حضور زنان در عرصه های تعیین کننده اجتماعی را کنار زدند، در راه پرسنگلاخ رهایی زن گام برداشتند. زنانی که از الگوهایی همچون فاطمه امینی و اشرف رجوی و از انقلاب مریم رهایی پیام گرفتند، و این پیام را به کار بستند و خود به قله‌هایی در توانمندی در زمینه‌های سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و ایدئولوژیک تبدیل شدند.

مجاهد قهرمان گیتی گیوه چیان، تا قبل از آشنایی با سازمان در سال ۵۷، فعالیت‌های سیاسی خود را در ارتباط با دانشجویان مبارز شروع کرد و با شرکت در تظاهرات و مطالعه و شرکت در جلسات کتاب خوانی قدم در راه مبارزه برای آزادی گذاشت. او در مورد آشنایی اش با مجاهدین نوشته است: «بعد از قیام و بعد از سخنرانی برادر در دانشگاه تهران در اسفند ۵۷ با سازمان آشنا شدم. و از طریق بچه‌هایی که ارتباط داشتند شناختم بیشتر شد... با شناختی که بدست آورده بودم به انجمن (دانشجویان) پیوستم و نیمه وقت کار می‌کردم. تابستان ۵۸ بطور حرفه‌ای مشغول کار شدم».





او فعالیت خود را در صفوف میلیشیای مجاهد خلق از عضویت در تیم فروش نشریه شروع کرد و در اواسط سال ۵۸ مسئول دانش آموزی شرق تهران شد. پس از ۳۰ خرداد وارد بخش ضد اطلاعات سازمان گردید، و در اوایل سال ۶۱ به خارج از کشور اعزام شد.

گیتی قهرمان در تمام مسئولیتهایی که به او واگذار می شد با تمام جدیت و توان وارد می شد. مسئولیتهای بسیار متنوع و پر تضاد و مشکل را با صبر و توانمندی خاص خود، به عهده می گرفت. از سال ۶۲ تا سال ۶۶ مسئولیت مجموعه آموزشی کودکان و فرزندان مجاهدین در فرانسه و بغداد و کرکوک را بر عهده داشت. سپس مسئولیت قرارگاه حنیف در بغداد را در سال ۶۶ بر عهده گرفت. با تشکیل ارتش آزادیبخش ملی ایران، گیتی عرصه ای صعب از امور نظامی را فتح کرد و در عملیات بزرگ جنگید. در عملیات آفتاب در موضع فرمانده آتشبار، در نبرد چلچراغ فرمانده گردان مکانیزه، و در فروغ جاویدان فرمانده گردان پیاده و بالاخره در نبردهای دفاعی مروارید فرماندهی محور چهارم را به عهده داشت. او در سال ۷۱ ریاست ستاد تخصصی ارتش آزادیبخش را بر عهده گرفت. مسئولیتهای بعدی او فرماندهی ضد اطلاعات ارتش آزادیبخش ملی ایران بود. مجاهد قهرمان گیتی گیوه چیان در حالی که عضو ارشد شورای رهبری بود، در هر رده و در هر سمتی که قرار می گرفت حداکثر مایه گذاری و سخت کوشی و توان خود را بارز می کرد. حضور و نقش او در حل و فصل بغرنج ترین مسئولیتهایی که بر عهده می گرفت، بر افسانه ناتوانی زن مهر باطل می زند.

این میزان از مسئولیت پذیری و صلابت در برخورد با مشکلات و حل و فصل آن، بویژه در دهه ۸۰ و در دوران پایداری پرشکوه اشرفیان، الگوی صبر و استقامت برای تمام همزمانش بود.

آخرین کلماتش، باز هم از همان عزم و اراده و صلابت حکایت دارد:

● «در شب قدر مولای متقیان علی (ع) قدر خودم را رقم می زنم و متعهد می شوم که من مجاهد اشرفی، به پشتوانه خون شهدای سرفراز مجاهدین، به پشتوانه ۴۸ سال تاریخی بی نظیر فدا و صداقت سازمان، به پشتوانه رهبری ذیصلاح یعنی رهبری عقیدتی ضد ظلم و استثمار و ارتجاع... متعهد می شوم که تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس در مسیر علی (ع) که پرچمدار آن خواهر مریم و برادر هستند، بجنگم و همواره یک مجاهد بدهکار و شکرگزار و تمام عیار در تمام صحنه های نبرد این دوران باشم و از هیچ چیزی فروگذار نکنم».

سلام بر شهید قهرمان مجاهد خلق گیتی گیوه چیان که چراغ راه رهایی زن ایرانی شد.

سلام بر او که رزم و عزمش، بشارت سرنگونی محتوم رژیم زن ستیز و ایران ستیز ولایت فقیه است.



شهید قهرمان مجاهد خلق میترا باقرزاده



تاریخ تولد: ۱۳۳۸
محل تولد: آبادان
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دانشجوی مدیریت
از اعضای شورای رهبری مجاهدین و فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران
از مسئولان دفاتر رئیس جمهور برگزیده مقاومت ۱۳۷۲-۱۳۷۵
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مطالعات سیاسی)

با هزار خورشید یقین در دل

● «این خیلی وضعیت خوبیه. برای یک میهن و برای یک ملت. امید داشتن، دلگرم بودن، چشم انداز روشن داشتن، وقتی حضور این امید و این شور و خروش رو متوجه می شویم که بتونیم در نظر بگیریم وضعیت رو که چنین شور و خروشی وجود نداشته باشه».

ایران امروز ما فوجهایی از زنان آگاه و مسئول دارد که پدیده جدیدی در تاریخ این میهن به شمار می روند. پدیده ای بنام زن توانا و رها و مسئول و شجاع و فداکار. زنی بنام زن مجاهد خلق.

یکی از نمونه های این پدیده جدید تاریخی در میهن ما، مجاهد شهید میترا باقرزاده است. زنی که از جوانی، از اولین لحظات درک ضرورت رهایی مردمش از چنگال ارتجاع و واپسگرایی خمینی، پا به میدان نهاد.

شیرزنی از آبادان. دانشجوی سال سوم مدیریت پرسنلی دانشکده انفورماتیک و مدیریت دانشگاه ملی تهران، که وقتی در ارتباط با سازمان پیشتاز میهنش به ضرورت وقف تمام عیار زندگی در راه سعادت و آزادی مردم را دریافت، بی محابا درس و تحصیل را کنار گذاشت و به طور حرفه ای به مجاهدین پیوست. سالها با سخت کوشی بسیار تلاش کرد و در قافله آگاهی و فداکاری و مجاهدت، به قله مسئولیت پذیری رسید. و بحق در قلب خطرناکترین صحنه ها در کام ازدها پایداری کرد؛ در پایان نیز با شهادتش، الگویی از عزم زن مجاهد خلق را پیش روی زن و مرد ایرانی و هر انسان آزادیخواهی گذاشت. او در مورد اولین سالهای مبارزه اش اینگونه نوشته است:

«در جریان قیام ضدسلطنتی از طریق خواندن دفاعیات شهدای سازمان، و زندگینامه های آنها با سازمان آشنا شدم و به دلیلی عدم تناسبی که بین اندیشه های انقلابی، با برخوردهای خمینی و رژیم او می دیدم، و تحت تأثیر آرمانهای سازمان به سازمان پیوستم... فعالیت حرفه ای ام با سازمان آذرماه ۵۸ در انجمن دانشجویان مسلمان بود».

سالهای آگاهگری در دو سال و نیمه بعد از انقلاب، تاسی خرداد، کار میترا نیز مثل همه مجاهدان، تلاش برای حفظ آزادیهای حاصل از انقلاب بود. و در این مسیر، او در بخش کارمندی سازمان مجاهدین همه سختیهای آن دوره را که خمینی با هجوم چماقدارانش به مجاهدین



تحمیل میکرد، به جان خرید.

مجاهد قهرمان میترا باقرزاده پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و شروع مقاومت سراسری علیه رژیم ولایت فقیه، مدتی در نشریه مجاهد و رادیو مجاهد انجام وظیفه کرد. سپس تا تشکیل ارتش آزادی در بخشهای حفاظت، و پشتیبانی، مسئولیت داشت. با تشکیل قرارگاههای ارتش آزادی در منطقه مرزی، خواهر مجاهد میترا باقرزاده در موضع فرماندهی گردان خواهران به میدانهای نبرد با رژیم ضدبشر شتافت. او در نبرد بزرگ آفتاب نیز فرمانده گردان بود.

در عملیات چلچراغ، فرمانده گردان مکانیزه، و در نبردهای فروغ جاویدان، مسئولیت پشتیبانی تیپ خواهران را به عهد داشت.

مجاهد قهرمان میترا باقرزاده، یکی از بینه های انقلاب آرمانی مریم بود. نمونه ای برای اثبات شعار «می توان و باید» در زمینه کنارزدن همه توهّمات تاریخی ناتوانی زن بود. او در هر مسئولیتی که وارد می شد اعم از نظامی یا سیاسی، با سخت کوشی بسیاری که داشت به سرعت بر جوانب مختلف کار مسلط می شد و با لیاقتی چشمگیر و مدیریتی انقلابی و درخشان مسئولتها را پیش می برد.

او این توانمندی برآمده از انقلاب مریم رهایی را طی سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ که به عنوان یکی از مسئولان دفتر رئیس جمهور برگزیده مقاومت فعالیت می کرد در عمل نشان داد. پس از آن هنگامی که در موضع فرماندهی یکی از یگانهای ارتش آزادی قرار گرفت، بازهم کار را با همان درخشش به پیش برد.

او هم چنین یکی از اعضای «کمیسیون مطالعات سیاسی» شورای ملی مقاومت ایران بود.

در دوران پایداری پرشکوه طی سالها ۱۳۸۲ تا لحظه شهادت از بحبوحه جنگ آمریکا و عراق و بمبارانهای سنگین قرارگاهها و مواضع مجاهدین تا مراحل پیچیده مقابله با انواع توطئه های ارتجاعی و استعماری، مجاهد قهرمان میترا باقرزاده با تسلطی شگفت، در قلب خطرها و فشارها، مسئولیتهای مختلف به ویژه در زمینه های سیاسی را با شایستگی تمام پیش برد.

او در مصاحبه ای در مورد یکی از دستاوردهای سیاسی آن دوران در اشرف، که حاصل تلاش و مدیریت شورای رهبری و زنانی چون خود او بود گفته بود:

حتما در جریان هستین. بیانیه ای با امضای بیش از سه میلیون شهروندهای عراقی در حمایت از مقاومت مردم ایران و مجاهدین خلق، ارائه شده و مجاهدین و این مقاومت رو بعنوان سد اصلی در مقابل نفوذ بنیادگرایی رژیم، معرفی کردند. و حمایتهای بسیار گسترده و فعالی که تماما برای اثبات حقانیت مجاهدین و مقاومت ایران هست و این که این مقاومت راه حل اصلی در مقابل دیکتاتوری حاکم بر ایران هستش». خواهر مجاهد میترا باقرزاده در یک برنامه تلویزیونی در تحلیلی سیاسی و تاریخی درباره خمینی گفته بود:

در سال ۵۷ که خمینی به حاکمیت رسید. بایستی بگیریم که خمینی هیچ رابطه ای با جنبش آزادیخواهی مردم ایران، هیچگاه نداشته. جنبش آزادیخواهی که از دوران صدر مشروطه ستارخان و باقرخان شروع شده بود و تا به اون دورانها ادامه داشته».

اوج این توانایی و آمادگی برای رویارویی با خطرترین مسایل و مشکلات، در آخرین دوره یعنی یک سال نگاهبانی از اشرف بود. او تعهد خود برای این دوره را در مرداد ۹۱ چنین به ثبت کرده است:

«الذین جاهدوا فينا، لنهديهم سُبُلنا». بیش از ۳۳ سال است که میهن عزیز ما در دستان مشتی زالوصفت و دیوسیرت گرفتار شده و هر روز و هر شب با جرم و جنایتهای این دشمنان خدا و برگزیدگانش، حقوق (مردم) ضایع می شود. ۱۰۰۰ اینک در حساسترین دوران این مبارزه سترگ و در شرایطی که دشمن در سرایشیب سقوط، تمامی توان خود و مزدورانش را برای ضربه زدن به این مقاومت بسیج کرده است، ۱۰۰۰ و در شرایطی که مجاهدین پرتوان تر از همیشه، در قله انقلاب و در اوج فدا و ایثار، برای خلق و میهنشان هستند، در شب شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) بار دیگر با رهبری عقیدتی ام برادر مسعود و خواهر مریم پیمان می بندم که با جنگ صدبرابر و مسئولیت پذیری هزار برابر، مجاهدی طراز این دوران باشم».

و بحق که این زن قهرمان مجاهد خلق، با عزمی هزار برابر در خطرترین صحنه که صحنه‌ی یک پایداری تاریخی است، ایستاد و به عهد خود وفا کرد. او همچنین در آخرین کلماتش در مرداد ۹۲ همین عهد خود را تکرار کرده و نوشته بود:

● «در شب قدر و در ساعات نزول قرآن و در شب شهادت امیر مؤمنان، الگوی تاریخی مجاهدان، یک بار دیگر می خواهم نقشه مسیر خود را برای سال آینده رقم زده و با خواهر مریم و برادر مسعود، راهبران عقیدتی ام تجدید عهد و پیمان میکنم که تا جان در بدن دارم، با آخرین ظرفیت ایدئولوژیکم در رکابشان با هر آنچه ضد ارزشهای علی (ع) است بجنگم».

میترا باقر زاده

سلام بر شیرزن قهرمان مجاهد خلق، میترا باقر زاده. روزی که عزم رهایی مردم کرد، روزی که در صحنه های پیکار جنگید، روزی که نقشه مسیر خود را با عزم جنگ هزار برابر امضاء کرد و روزی که در خاک اشرف به شهادت رسید. بی شک، نام و اراده و عزم او، برای هر زن و مرد ایرانی، سرچشمه انگیزه برای سرنگون کردن رژیم مردم ستیز و زن ستیز و استبدادی ولایت فقیه است.





شهید قهرمان مجاهد خلق ژایلا طلوع

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: تبریز

سابقه مبارزاتی: ۲۹ سال

تحصیلات: دانشجو

از اعضای شورای رهبری مجاهدین و از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران

فرمانده و مسئول ارتباطات لشکر فدایی اشرف

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران

نشانه ای از توانستن

● «به راستی زندگی جز عقیده و جهاد در راه آن نیست. چنین زندگی چقدر شیرین است... باید مجاهد خلق بود تا به عمق زیبایی، طراوت و نشاط هستی پی برد و آنوقت می توان فهمید که زندگی جز پلی برای عبور نیست... ایمان دارم که شب سرد و ظلمانی از میهن خمینی زده مان رخت بر خواهد بست، و آفتاب عشق و زندگی و رحمت و رهایی بر سرزمینمان خواهد تابید. سلام مرا به همه فامیل و دوستان برسانید و بگویید «لحظه ای چند بر این اوج کبود، نقطه ای بود و سپس هیچ نبود. دخترتان، ژایلا ۶۵/۸/۳» از وصیتنامه مجاهد قهرمان ژایلا طلوع

زن ایرانی و بطور ویژه، زن مجاهد خلق، در دهه های اخیر چنان درخشش هایی از توانستن و اراده آفریده است که چشم جهانی را خیره کرده است.

یکی از این ستاره های درخشان توانمندی زن ایرانی، مجاهد قهرمان، ژایلا طلوع است. زنی که از جوانی به شوق رهایی میهنش به راه افتاد، درس و تحصیلش را در رشته مهندسی راه و ساختمان در دانشگاه اصفهان رها کرد؛ راه پر از سنگلاخ رهایی را در مبارزه ای تمام عیار علیه دجلان شقاوت پیشه رژیم ولایت فقیه پیمود و خود را به قلّه توانمندی در ارتش آزادیبخش ملی ایران رساند. خودش در باره آغاز راهش نوشته است:

«در جریانات قیام ۵۷ من (در) اصفهان بودم. و در تظاهرات شرکت می کردم. ... در خرداد ۵۹ ... در تبریز در قسمتهای تیم های فروش نشریه و غیره بودم. ... همزمان با جریانات محاکمه شهید سعادت در حین توزیع (نشریه) و پوستر زدن دستگیر شدم یک هفته زندان کمیده (سفارت سابق آمریکا) بودم و بعد به زندان تبریز رفتم. حدود یک و نیم ماهی زندان بودم. ... بعد از آزادی از زندان ... در بخش مادران تبریز فعالیت داشتم و تا سی خرداد نیز همین مسئولیت را داشتم».



مجاهد قهرمان ژيلا طلوع پس از شروع مقاومت مسلحانه از سازمانش قطع شد. اما خودجوش فعالیت می کرد و دائما در تکاپوی وصل برآمد تا سرانجام در سال ۶۲ دوباره خود را به یارانش رساند. او از آن پس مسئولیتهای گوناگونی را در بخشهای اجتماعی برعهده داشت. با تشکیل ارتش آزادیبخش او از اولین زنان رزم آوری بود که در گردانهای رزمی به میدانهای نبرد شتافتند.

خودش در مصاحبه ای با صدای مجاهد در خرداد سال ۶۸، رزم زنان مجاهد را در عملیتهای چلچراغ و فروغ چنین شرح داده است:
«در ارتش آزادیبخش مسئولیت یک واحد آتشباری توپخانه را بعهدہ دارم.

در عملیات چلچراغ مسئولیت کلیهی مراحل آتشباری بعهدہی خواهران بود. در عملیات فروغ جاویدان نیز واحدهای مستقل توپخانه شامل خواهران و برادران در صحنه مسئولیت درهم کوبیدن مواضع دشمن را داشت.

در عملیات فروغ جاویدان من مسئولیت فرماندهی گروه پیادهی خواهرها را بعهدہ داشتم که مسئولیتهایی در زمینهی حفاظت از شهر اسلام آباد و پاکسازی پادگان الله اکبر و همینطور کمین ورودی شهر به عهدهی گروه ما بود.

نکته ای که در این عملیات برای من خیلی جالب بود مسئلهی ترس و زبونی و وحشت مزدوران رژیم بود. در واقع رژیم خلص ترین نیروهایش را وارد صحنه کرده بود ولی علیرغم این، به خاطر روحیهی تهاجمی بچه های ما و حملاتی که به آنها داشتیم، فوق العاده ضعیف و مستأصل شده بودند. در مواردی نیز آنها را که در سنگرهایشان مخفی شده بودند، بیرون می کشیدیم و به حدی آنها مستأصل و زبون شده بودند که در مقابل جسارت و تهاجم خواهران رزمنده به گریه افتاده بودند و حتی از سلاح های آمادهی شلیک خودشان هم، نتوانستند استفاده کنند.

نکتهی دیگری که برای من خیلی جالب بود، حمایت و استقبال مردم شهر اسلام آباد بود. در بدو ورود به شهر اسلام آباد ما با خانواده هایی که فرزندان شان به دست مزدوران رژیم بشهادت رسیده بودند، برخورد داشتیم. آنها با ورود ما به شهر از ما استقبال کردند...».

«در عملیات مروارید در موضع افسر مخابرات لشکر ۶۰ (ارتش آزادی) بودم.

مجاهد خلق ژيلا طلوع در سالهای بعد به عضویت شورای ملی مقاومت نیز درآمد. او همچنین عضوی از شورای رهبری مجاهدین بود و

مسئولیت‌های گوناگونی را هم در فرماندهی ارتش آزادی برعهده داشت. صلابت و استواری او در همه سالهای رزم و مجاهدتش از ایمان محکم و عمیق او به آرمانهایش و به ضرورت آزادی مردم و میهنش خبر می‌داد. با همین ایمان بود که او با دل و جان، از انقلاب آرمانی درونی مجاهدین، و از پیام‌رهای مریم استقبال کرد. «همه دنیا بدانند که مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی، قطعاً می‌تواند به سرنگونی رژیم پلید آخوندی و استقرار مهر تابان آزادی در ایران زمین، توفیق یابد. ژایلا طلوع. ۷۸/۲/۲۴».

مجاهد قهرمان ژایلا طلوع همچنین یکی از هزارتن قهرمانی بود که در سالهای پایداری در اشرف، الگوی صبر و ایستادگی برای قافله مجاهدت اشرفیان بودند. و ژایلا در نقشه مسیر خود در مرداد ۹۱ در این باره نوشته بود:

«به رژیم و اعوان و انصارش که تمام قوا علیه ما صف بسته اند، می‌گوئیم اگر امروز اشرف از ۴ طرف در محاصره است، شما در همه جهات در بن بست مطلق هستید و از هر طرف که بچرخید، راهی به پس و پیش ندارید... در این نبرد همه جانبه به وظایف خود قیام می‌کنم». مجاهد اشرفی، رزمنده ارتش آزادیبخش، ژایلا طلوع.

در آخرین فراز، خواهر مجاهد ژایلا طلوع، جزو مجاهدانی بود که برای نگاهبانی در اشرف، ماندند.

● «با سرمایه سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران، عصاره مبارزات خلق مان، ارتش آزادیبخش ملی ایران، یگانه پاسخ سرنگونی رژیم ضد بشر، با رود خروشان خون شهدایی که جان بر سر پیمان نهادند ... به وظایف و مسئولیت‌های این دوران قیام می‌کنم... بر سر عهد و پیمان خون و نفس خود ثابت قدم هستم و خواهم بود. تا سرنگونی رژیم ضد بشری و آزادی خلق در زنجیرمان و تا تحقق آرمانهای والای مجاهدین، حاضر، حاضر، حاضر و این نبردی است تا پیروزی. ژایلا طلوع. مرداد ۱۳۹۲».

اکنون این شیرزن قهرمان در آن حماسه پایداری به اوج اوجها پرواز کرده است. اما عهد و پیمان، و ثبات قلم و عزم سرنگونی رژیم ضدبشری و آزاد کردن خلق در زنجیر، از ژایلا طلوع به تسلیهای خروشان از زنان و مردان بیشماری سپرده شده است. جوانانی که در این راه، با خروش بیشتر و توان شکافنده تر، تکرار می‌کنند، برای رهایی ایران: حاضر، حاضر، حاضر!





شهید قهرمان مجاهد خلق فاطمه کامیاب شریفی



تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: لشت نشاء- رشت
زندانی سیاسی: ۴ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
فرمانده و مسئول مقر مرکزی اشرف

پیشگام صدق و فدا

- زن میدانی اگر هست درین بحر خطر
این زنانند که بر موج فدا می‌رانند
معنیش چیست که اینگونه بر آن می‌تازند؟
شاید آن کس که بگوید سر خصم، اینانند؟!
- یکی از زنان شیردل و قهرمانی که در قتل عام دهم شهریور در اشرف، توسط جلادان مالکی به شهادت رسید، مجاهد قهرمان فاطمه کامیاب شریفی بود.
زنی سراپا مجاهد و مسئول، از نسل «فاطمه امینی» ها؛ که از اوان جوانی، با عشق به آزادی، جانانه پا در راه مبارزه گذاشت. سراپا شور آزادی و ایمان، ۳۰ سال در طریق پر رنج و خون رهایی گام گذاشت. از زندانها و میدانهای نبرد گذشت، و در اشرف پایدار، بزرگترین حماسه پایداری و ایستادگی را با خون خود رقم زد.
خودش پیوستنش را به مجاهدین چنین شرح داده است:
«سال ۵۹ در تهران با انجمن محلات خزانه رابطه تشکیلاتی داشتم. ... در تمام تظاهرات و میتینگ‌های سازمان شرکت داشتم. در ۱۹ خرداد ۶۰ در میدان توپخانه دستگیر شدم. ... حدوداً ۸۰ نفر بودیم و ما را به باغ جهانبانی در نزدیکی کرج بردند که محل اصطبل اسبها بود و در سلولهای مختلف انداختند...»
«... حاجی رحمانی رئیس زندان قزل صدا کرد و گفت که اگر می‌خواهید آزاد بشوید، باید مصاحبه تلویزیونی بکنید و گرنه آزادی خبری نیست که من قبول نکردم. من و نفراتی که قبول نکردیم را به بند ۸ تنبیهی قزل حصار بردند و در آنجا به مدت یک و نیم سال بودیم.»
فاطمه قهرمان، بعد از آزادی از زندان در سال ۶۴، تصمیم به پیوستن به سازمان می‌گیرد:

«تصمیمم از زمانی جدیت به خودش گرفت که برادر در کربلا که رفته بودند، در آنجا از همه خواستند که بیایند و وقتی هَل من ناصرِ
ینصُرنی را گفتند، تنم لرزید و تصمیمم راسخ شد که حتماً خودم را برسانم.
مجاهد قهرمان فاطمه کامیاب در مهر ۶۶ به منطقه مرزی منتقل شد.
او از خانواده‌ای مجاهد و گردپرور است. فاطمه خواهر دو قهرمان شهید مجاهد خلق، به نامهای بیژن و اسفندیار بود.

● مجاهد شهید بیژن کامیاب شریفی دلاوری بود که در
واقعه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ بخاطر ادای احترام شجاعانه‌اش به
شهدای ۱۹ بهمن و پیکرهای موسی و اشرف، در اوین توسط
جلادان خمینی تیرباران شد.

فاطمه شرح شهادت برادر قهرمانش را چنین بیان کرده است:
«سال ۶۰ که شهدای ۱۹ بهمن رو آورده بودند توی اوین،
برادر من ۱۷ سالش بود اون موقع تو زندان بود که با یک
سری از بچه‌ها آوردند بالای سر شهدای ۱۹ بهمن که اونجا
ادای احترام کردند، همه سرود خونددند، و برادر من پای
اشرف و موسی را بوسید و همون جا در جالاجوردی دژخیم،
شهیدش کرد».

برادر دیگر فاطمه قهرمان، رزمنده دلیر مجاهد خلق، اسفندیار
کامیاب شریفی بود که در ۴ مرداد ۱۳۶۷ در عملیات فروغ
جاویدان قهرمانانه به شهادت رسید.

فاطمه بعنوان عضو شورای رهبری مجاهدین، مسئولیتهای
خود را با سختکوشی و بی‌نشانی تمام بخصوص در ۱۰ سال
پایداری اشرف انجام می‌داد. آخرین فراز مسئولیت‌پذیری
او، ایستادن در اشرف و نگاهبانی از اموال مجاهدین بود. او
بارها بر عهد خود در پایداری تا به آخر تأکید کرده است:
از جمله در نقشه مسیر خود در مرداد ۹۲ نوشت:

«...هرچه زمان می‌گذرد قدر و ارزش راهی که به آن پا نهاده‌ام در زیر چتر رهبری مسعود و مریم را بیشتر فهم می‌کنم و خدا را هزاران
بار شکر می‌کنم که من را در این مسیر هدایت کرد و نمی‌دانم با چه زبانی شکر این همه نعمت را بکنم... در این مرحله با ایمان به مرحله
سین و تغییر دوران بار دیگر... پیوندم را هرچه مستحکمتر و پولادین‌تر می‌کنم که بار مسئولیت‌پذیری‌ام را در این دوران صد چندان بیشتر
می‌کند... بار دیگر از خدا می‌خواهم که: من را رهروی شایسته در این مسیر گردان! و مجاهد بدهکار باشم و شهادت را که همچون
شهدی شیرین در این مسیر است نصیبم گردان. مجاهد بدهکار می‌مانم. مجاهد بدهکار می‌میرم...».

گیرم از ساقه بریدند بسی شاخه گل ریشه‌ها هست که صد شاخ دگر رو بیاوند





شهید قهرمان مجاهد خلق مریم حسینی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: تهران
زندانی سیاسی: ۴ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۱ سال
تحصیلات: دانشجو
فرمانده یکان رزم اشرف

تجسم ایمان و مهر و صلابت

● «خمینی دجال و خون آشام، خورشید را محبوس کرد و خلقی را به زنجیر کشید. خورشید از سرخی خون شهیدان رنگ گرفت. آسمان از غم از دست دادن شهیدان خون بارید و باغها از قطره‌های خون شهیدان پر از لاله و شقایق شد. پیام «هل من ناصر یتصرنی» مسعود به گوش رسید، کوهمردان و شیرزنان مجاهد و مبارز خلق، به میدان شتافتند. ۱۰۰۰ اگر من در نبرد سرنگونی رژیم دجال خمینی سعادت شهادت نصیبم شد رستگارم. چون در پیشگاه خدا روسفیدم زیرا توحید و یگانگی را از مسعود و مریم آموختم و در راه خدا و خلق، جانانه بر سر پیمانم ایستادم و خونم را فدیة رهایی خلقم کردم. از وصیتنامه مجاهد شهید مریم حسینی ۷۰/۵/۹»

مجاهد شهید مریم حسینی زندگی خود را چنین شرح داده است:
«سال ۵۷ محصل سوم راهنمایی بودم که در تظاهرات و برنامه‌های دوران انقلاب فعالانه شرکت داشتم. بعد از آزادی آخرین دسته زندانیان سیاسی به سازمان وصل شدم. تا پیروزی انقلاب در مدرسه، عکسهای شهدای سازمان را با زندگینامه‌های آنها روی دیوار نصب می‌کردم. ...»

چون برادران شهیدم از دوران شاه در زندان و عضو سازمان بودند آشنایی کلی با سازمان داشتم و بعد از آزادی آنها بیشتر با سازمان آشنا شدم و به وسیله برادرم غلامحسین، حدوداً از فروردین ۵۸ به سازمان وصل شدم و فعالیت‌هایم را شروع کردم.»
مریم قهرمان از آن ملیشاهای پرشوری بود که تنها بخاطر فروش نشریه و فعالیت‌های افشاگرانه علیه آزادی کشی خمینی، هزار هزار، به زیر شلاق و شکنجه و زندان کشیده شدند. مریم در ۲۳ خرداد ۶۰ توسط پاسداران خونریز خمینی دستگیر شد و تا ۱۰ مرداد ۶۴ در زندانهای قزلحصار کرج و اوین در اسارت به سر برد. بعد از آزادی از زندان مریم از یاران و سازمانش قطع شده بود، اما تسلیم این جبر نشد. تلاش کرد و تلاش کرد و سرانجام خود را دوباره به به این رود خروشان عزم و نبرد رساند.



اردیبهشت ۶۷ بود که مریم به ارتش آزادی بخش پیوست و رزم خود برای آزادی مردمش و تحقق آرمانهای زیبای خود و سازمانش را ادامه داد. در هر کاری، چه امور امدادگری معروحان، چه کارهای خدماتی، چه در مسئولیت‌هایش در بخش حفاظت سازمان، و چه در مدیریت‌های یکانهای رزمی، مسئولانه تلاش می‌کرد. در میان زنانی که برای اولین بار در تاریخ ایران، بر فراز زرهیها، شهر مهران را از چنگال ضحاکان آزاد کردند، مریم نیز حضور داشت. مریم در عملیات چلچراغ و فروغ جاویدان نیز دلیرانه جنگید. گفتنی است مریم قهرمان شاهد شهادت دو تن از برادران خود هم بود. یک برادرش مجاهد شهید عباس حسینی، در اول آذر ۶۰ در زندان گرگان تیرباران شد. برادر دیگرش مجاهد شهید غلامحسین حسینی، در ۷ اردیبهشت ۶۳ در زندان اوین به دستور خمینی اعدام شد.

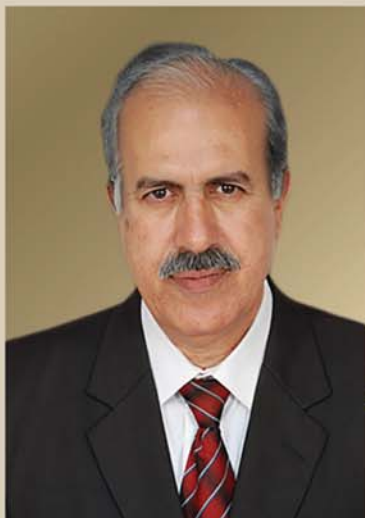
اما همه این درد و داغها برای مریم، شعله‌های عزم او را فروزانتر کرد. دوران پایداری مجاهدین در اشرف، دورانی است که در آن خواهرانی چون مجاهد قهرمان مریم حسینی، در شورای رهبری، نقش بسیار مهمی ایفا کردند. حل و فصل امور یک شهر محاصره شده. با تمام فشارها و تنگناها و کمبودها. بعلاوه حمله و هجومهای مکرر وحوش خامنه‌ای و مالکی.. آخرین مرحله این پایداری پرشکوه نیز در اشرف، در محاصره مزدوران حکومت دست‌نشانده رژیم ولایت فقیه، به عزم و صبر و استقامت و شجاعتی بی‌مانند نیاز داشت. ویژگیهایی که از خلال کلمات تعهد و سوگند در نوشته‌های مریم می‌توان آن را دید:

● «...بی هیچ شکی در راه پرافتخاری که سی و اندی سال قبل انتخاب کردم پیش می‌روم و به وظیفه‌ای که به آن موظف شده‌ام یعنی سرنگونی رژیم منفور ولایت فقیه و پیروزی خلق قهرمانان ثابت قدم می‌مانم و میدانم که پیروزی از آن ماست. ما مجاهدین با این رهبری چون کوهی هستیم که از طوفانهای بنیان‌کن در زمان شاه و شیخ و بخصوص در ۱۰ سال اخیر مقاومت و پایداری قهرمانانه دلاوران اشرف نتوانست تکانمان بدهد...».

تردید نیست که راز این لاله‌ها که گلبرگهایشان بر خاک اشرف فرو ریخت، بر زبان آلاله‌های دشتهای وطن مکرر در مکرر بازگو خواهد شد.

رازها در سینه صد چاکتن شد گر به خاک
گفتگو با گل کنید آلاله‌ها همرازان





شهید قهرمان مجاهد خلق مهدی فتح‌الله‌نژاد



تاریخ تولد: ۱۳۳۰
محل تولد: تبریز
زندانی سیاسی: ۳ سال زمان شاه
سابقه مبارزاتی: ۳۸ سال
تحصیلات: مهندس راه و ساختمان از دانشگاه تهران
نماینده و مشاور حقوقی اشرف
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)

مجاهدی تمام‌عیار

● آرامش و تواضع مهدی در کنار عزم استوار او برای رهایی مردم ایران، ریشه در انتخاب و پیمانی داشت که این مجاهد قهرمان از ابتدا با خدا و خلقتش بسته بود:

«روزی که به سازمان پیوستم به‌خاطر آرمان و ایدئولوژی انقلابی مجاهدین و برای تحقق یک حکومت انقلابی و مردمی بود. روزی که خمینی انقلاب مردم را دزدید و بساط ارتجاع را پهن کرد، متعهد شدم که این رژیم را سرنگون کنم. تا لکه‌ننگ از دامن اسلام پاک و ارتجاع از ایران و تاریخ ایران زدوده شود.»

مهدی فتح‌الله‌نژاد زاده تبریز قهرمان بود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در تبریز گذراند و در سال ۱۳۴۸ در ۱۸ سالگی وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و از بدو ورود به فعالیتهای دانشجویی ضد رژیم پیوست. مهدی که در رشته مهندسی راه و ساختمان تحصیل می‌کرد، پس از ضربه شهریور ۵۰ و انتشار دفاعیات مجاهدین پیش‌تاز، با مجاهدین آشنا شد.

از سال ۵۰ تا ۵۲، مهدی به همراه چند تن دیگر از دانشجویان، یک تیم هوادار مجاهدین تشکیل داد و فعالیتهایی از قبیل پخش اعلامیه، کمک مالی به سازمان، مطالعات جمعی و شعارنویسی به نفع مجاهدین را آغاز کرد. در سال ۵۳ هنگامی که دوره فوق لیسانس را می‌گذراند، هسته ضربه خورد و مهدی نیز دستگیر شد و به ۳ سال محکوم گردید. وی در زندان قصر در تشکیلات مجاهدین قرار گرفت و با مطالعه دیدگاههای سازمان در زمینه‌های مختلف سیاسی و ایدئولوژیک، شناخت خود را هر چه بیشتر عمق بخشید. مهدی در سال ۵۶ آزاد شد و پس از مدت کوتاهی در تهران در



ارتباط با تشکیلات سازمان قرار گرفت. او اندکی قبل از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی به زادگاهش تبریز منتقل شد و در تبریز همراه با سردار شهید خلق موسی خیابانی در قیام نقشی فعال داشت. بعد از سقوط نظام سلطنتی با تأسیس جنبش ملی مجاهدین، فعالیتهای مجاهد قهرمان مهدی فتح‌الله‌نژاد وارد مدار جدیدی شد. او که ابتدا مسئول ستاد اجتماعی استان بود، در اردیبهشت ۶۰ مسئولیت جنبش ملی مجاهدین در استان آذربایجان غربی را به عهده گرفت و نقش مهمی در شناساندن مجاهدین و آرمانشان و جلب و جذب جوانان انقلابی این استان ایفا کرد.



پس از ۳۰ خرداد و آغاز مقاومت مسلحانه انقلابی مهدی نیز به زندگی مخفی روی آورد و در جریان تهاجمی که در خرداد ۶۱ به خانه تیمی آنها در تهران شد موفق به شکستن تور دشمن شد و اندکی بعد به منطقه کردستان اعزام شد.

● در کردستان، مهدی که هموطنان کرد در منطقه آلان او را با نام «کاک بهروز» می‌شناختند، مسئولیتهای مختلفی را به عهده داشت، از مسئولیت پایگاههای مجاهدین در سالهای ۶۱ و ۶۲ تا فرماندهی پیشمرگان مجاهد در کردستان، پس از تأسیس ارتش آزادیبخش نیز تلاشهای خستگی‌ناپذیر مهدی با فرماندهی یکی از یکانهای توپخانه ارتش آزادی و فرماندهی یکانهای رزمی در نبردهای بزرگ ارتش آزادیبخش، همچون آفتاب و چلچراغ و فروغ و مروارید، و فرماندهی یکان مهندسی و مسئولیتهای گوناگون اجتماعی و حقوقی ادامه یافت و مهدی در همه این مسئولیتهای، عنصر درخشان مسئولیت‌پذیری و خلاقیت خود را به نمایش گذاشت.

پس از عملیات فروغ جاویدان، مهندس مهدی فتح‌الله‌نژاد، بدلیل تخصصش در کار ساختمان، در قرارگاههای ارتش آزادیبخش راهگشا بود و مایه گذاری بی حد و حصر و متواضعانه این مجاهد وارسته، در این زمینه نیز درخشش خاص خود را داشت. بخصوص که عنصر انقلابی و مجاهدت مهدی، در پرتو انقلاب ایدئولوژیک درونی

مجاهدین صیقل خورده و وی را به نمونه‌ای از تعهد‌پذیری و پاکبازی تبدیل کرده بود. خود او در رابطه با انقلاب مریم نوشته است: «روزی که به انقلاب خواهر مریم بله گفتم، با خون و نفس، سرنگونی این رژیم دجال ضداسلامی و ضدبشری را ملزم شدم و خودم را به رهبری سپردم. بنابراین افتخارم این بوده و هست و خواهد بود که مجاهد زندگی کنم، و مجاهد بمیرم». یقین به حقانیت راه مجاهدین را در سراسر زندگی مهدی قهرمان درخشش ویژه‌ای دارد. در نوشته‌ای از او تحت عنوان نقشه مسیرش در تاریخ ۲۰ مرداد ۹۱ چنین می‌خوانیم:

● «ما مجاهدین با فریاد تالله لاکیدن اصنامکم و پایداری بر اصول از هیچ فتنه و امتحانی باک نداریم و با پذیرش هر شرایطی و هر نامتعینی، با ایمان به پیروزی و با تاسی به پیشوای تاریخی خود مولا علی به پیش خواهیم تاخت».

مجاهد والا قدر مهدی فتح الله نژاد، در آخرین فراز زندگی انقلابیش نماینده و مشاور حقوقی مجاهدینی بود که برای نگهداری اموال مجاهدین تا تعیین تکلیف نهایی در اشرف مانده بودند. او در ارتباط با این مسئولیت از جمله در نقشه مسیر سال ۹۲ خود نوشته است:

«در این مرحله حساس سرنگونی، با تمام توان و ایمانم در حفاظت از اشرف و دستاوردهای استراتژیک سازمان و پیش بردن خط سرنگونی تلاش خواهیم کرد... و با رهبری عقیدتیم تجدید پیمان می کنم..»

آخرین فراز زندگی پر بار مجاهد قهرمان مهدی فتح الله نژاد، در خشانترین و زیباترین فراز مجاهدت ۳۸ ساله این مجاهد نستوه بود. خون پاک و جوشان مهدی و همزمان شهیدش، امروز برانگیزاننده و جدانهای بیدار بشری در سراسر جهان است و فردا روشنی بخش قیامها و نبردهای یگانهای ارتش آزادی در سراسر ایران خواهد شد.



شهید قهرمان مجاهد خلق احمد بوستانی

تاریخ تولد: ۱۳۳۰
محل تولد: شیراز
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: مهندس برق از دانشگاه صنعتی شریف
سردبیر نشریه بازوی انقلاب در ابتدای انقلاب ضدسلطنتی
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)

با صلابت و بی تکلف

● «... اگر شرایط هزار بار سخت تر و بدتر بنماید و اینجا را شبهه اوین کنند مجاهد اشرف را چه باک. ایمان دارم که این آزمایش و ابتلای ماست... احمد بوستانی مرداد ۹۲».

احمد متولد ۱۳۳۰ شیراز بود. با ورودش به دانشگاه صنعتی شریف در سال ۴۸ وارد فعالیت های ضد شاه شد. او در رشته مهندسی برق تحصیل می کرد و یکی از برجسته ترین دانشجویان این رشته بود. در اسفند ۵۱ بعثت فعالیت سیاسی در دانشگاه دستگیر و به مدت دوماه در زندان بود. همین زندان کوتاه مدت کافی بود که وی با سازمان مجاهدین آشنا شود و گم شده خود را بیابد.

احمد در سال ۵۳ به عنوان مهندس برق، در قسمت مهندسی برق گمرکات کشور استخدام شد و در ارتباط تنگاتنگ با کارگران قرار گرفت. وی که بعد از خروج از زندان در ارتباط هواداری با سازمان، فعالیتش را ادامه می داد، در سال ۵۷ در ارتباط مستقیم با سازمان قرار گرفت و در همان سال فعالیت حرفه ای خود را شروع کرد.

احمد با توجه به تجربه اش در گمرکات کشور و مسایل کارگری، وارد بخش کارگری سازمان شد. در همین مسئولیت با راه افتادن نشریه کارگری بازوی انقلاب وی نیز از اعضای دست اندرکار تهیه این نشریه بود. نشریه ای که با انواع فشارها و توطئه ها از جانب رژیم روبرو بود. «بازوی انقلاب از اولش که منتشر شد شاید از اولین روزه اش ما با رژیم درگیر بودیم و یک بار نشد یک دونه منتشر بشه و با درگیری با این رژیم نباشه... تا روز آخر».

پس از ۳۰ خرداد، احمد بوستانی قهرمان در قسمت های مختلف از جمله بخش فنی به فعالیت های انقلابی خود ادامه داد. در تهاجم گسترده پاسداران جنایتکار به تعدادی از پایگاه های مجاهدین در تهران در تایخ ۱۰ مرداد ۶۱ ب وی توانست با شجاعت تور دشمن را بشکافد و از صحنه خارج شود. احمد سپس به خارج کشور اعزام شد.

در خارج کشور نیز احمد همواره در سنگین ترین مسئولیت های تاسیساتی و فنی و تدارکاتی چه در خارج و چه منطقه مرزی مشغول به کار

بود. مایه گذاری و سختکوشی همراه با صفا و افتادگی وی زبانزد همزمانش بود. احمد در عملیات کبیر فروغ جاویدان در قسمت مخابرات فرماندهی عملیات فعال بود. با ورود ارتش آزادیبخش به عرصه زرهی و تانک، احمد از اولین مربیان موتوری و برجک تانک ونفر بر بود. سپس وی از مسئولین قسمت لجستیک و تعمیرات زرهی در ارتش آزادیبخش شد.

مجاهد قهرمان احمد بوستانی، با عبور عمیق از انقلاب درونی ایدئولوژیک سازمان به مدار نوینی از اعتلای عنصر انقلابی دست یافت. وی در یکی از دست نوشته‌هایش می‌نویسد:

«هر آنچه از شرف و انسانیت و مفهوم زندگی واقعی (مجاهدت) تابحال دریافته‌ام همه و همه بدلیل پرتوی است که از خورشید تابان راهبران عقدتیم مسعود و مریم بر من تابیده است... از وصیتنامه احمد بوستانی».

بعد از تهاجم اخیر آمریکا به عراق و جمع آوری سلاح‌ها و متمرکز شدن کلیه مجاهدان در اشرف، احمد بعنوان یک متخصص برجسته برق، هم به آموزش رزمندگان و هم به راه اندازی سیستم‌های برق قرارگاه همت گماشت. او در این رابطه با اراده‌ای سترگ در کنار مجاهدان دیگر با هر مانعی جنگید و برق اشرف را در شرایطی که عراق با بحران سنگینی در این رابطه مواجه بوده و هست، به کمک همزمانش، به خوبی حل و فصل کرد.

«تضاد سومون سر مسأله دستگاه‌های فشار قوی بود ما باید ۶ ترانس ۱۵۰ مگا می‌خریدیم، تابلوهای فشار قوی که هر کدام از این ژنراتورها بهش وصل بشوند و برق را منتقل کنیم به نیروگاه که خب این‌ها را اگر وارد سفارش می‌شدیم با شرکت‌های خارجی می‌رفتیم در ریل تولید و چندین ماه طول می‌کشید در نتیجه یکی از تضادهای جدی‌مون درست کردن تابلوهای فشار قوی بود تابلوهایی که اینجا شما می‌بینید



هیچکدامشون آماده نبودند...».

....چند تا از بچه‌هایی که در این زمینه تخصص داشتند کمک کردند و با انرژی گذاری واقعا قابل تقدیر در مدت کوتاهی توانستند این‌ها رو را هم حل کنند و در واقع خط انتقالمون و وصلش به ایستگاه و هماهنگ کردن با برق شهر این مسأله هم انجام شد احمد بوستانی در رابطه با ایستگاه برق اشرف سال ۸۶.

خدمات بی دریغ و بی نام و نشان مجاهد قهرمان احمد بوستانی در شهر اشرف را یاران مجاهدش هرگز فراموش می‌کنند، این فعالیت‌ها، در تاریخچه ده سال ایستادگی و پایداری، می‌درخشد.

عاقبت احمد، در حفاظت از مکانی که خود در بنای نقش تعیین کننده‌ای داشت سر بر آستان مولایش علی گذاشت، عیناً همانگونه که در

دست نوشته‌اش در ۳۰ مرداد ۹۰ نوشته است:

● «یا علی ما می‌رویم تا خلقمان را از دست بدترین دشمن خدا رها کنیم و آیین و مکتب توحید را از شرک و جاهلیت و دجالیت این دین فروشان رها سازیم و به بشریت معاصر عرضه کنیم بنام تو یا علی و برای تو و در راه تو یا علی». احمد بوستانی مرداد ۹۰.

و همچنان که خودش نوشته بود در برابر آخرین آزمایش و ابتلایی که در برابرش قرار گرفت سربلند و سرفراز به جادوانه فروغ‌های آزادی مردم ایران پیوست.





شهید قهرمان مجاهد خلق محمد رضا وشاق

تاریخ تولد: ۱۳۳۴
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دیپلم طبیعی
از مسئولان حفاظت رهبری و فرماندهان گارد قرارگاهها
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون امنیت و ضد تروریسم)

صخره‌یی استوار با قلبی بی‌قرار

● قسمتهایی از نامه مجاهد قهرمان محمد رضا وشاق به خواهر مریم:

...خواهر مریم با سلام و هزاران درود ...

در روز ۲۱ فروردین سال ۸۲ ساعت حوالی ۱۵۰۰ وقتی هنگام بازگشت از منطقه دفاعی به قرارگاه اشرف با مزدوران اعزامی خمینی درگیر شدیم و مورد اصابت گلوله قرار گرفتم و احساس کردم که آخرین لحظات حیات را پشت سر می‌گذارم ، با گفتن شهادتین سرم را روی زمین گذاشتم و آنچنان آرامش و قوت قلبی را در خودم احساس کردم که هیچگاه طعم آنرا در زندگی ام نچشیده بودم . اما سعادت یاری نکرد و بوسیله خواهران و برادرانی که رسیده بودند جان به در بردیم . فی الواقع برای خودم چنین آرامشی آنهم در بجهوحه درگیری و کشت و کشتار خیلی تعجب آور بود . آنجا بود که وصل بودن را با همه وجودم احساس کردم و طعم شیرین آنرا چشیدم.....».

● محمد رضا وشاق متولد ۱۳۳۴ تهران بود. او در سال ۵۰ از طریق برادرش مجاهد شهید علی وشاق با سازمان آشنا شد تا سال ۵۴ در فعالیتهای هواداری از جمله کوهنوردی و شرکت در جلسات مذهبی شرکت داشت وی در سال ۵۴ وبعد از ضربه اپورتونیستی وارد فعالیتهای جدیتر در هواداری از مجاهدین شد



و در ارتباط با کادرهایی از سازمان که بعد از ضربه اپورتونیستی بصورت مخفیانه فعالیت میکردند قرار گرفت. محمدرضا که به طور فعال در تظاهرات و قیام ضد سلطنتی شرکت داشت و بلافاصله بعد از سقوط نظام شاه، بصورت حرفه ای وارد مناسبات سازمان شد.

محمد رضا که در سازمان و بین همزمانش با نام احمد شناخته می شد، از همان ابتدا در بخشهای مختلف از جمله حفاظت؛ آنچنان که در فیلمها و تصاویری که از آن زمان بر جا مانده دیده می شود، با شایستگی تمام انجام وظیفه کرد. بعد از ۳۰ خرداد، محمد رضا که به شدت مورد کینه عوامل رژیم و تحت تعقیب بود در زمستان ۶۰ به منطقه کردستان اعزام شد و تا ورودش به ارتش آزادیبخش در مسئولیتهای مختلف در منطقه مرزی، در آلمان و فرانسه فعال بود. تجارب او در این دوره، از او کادری با تجربه و ارزنده ساخت.

در ارتش آزادیبخش وی به عنوان فرمانده ای لایق در یکانهای زرهی و توپخانه فعال شد و از خود صلاحیت بالایی نشان داد.

اما تحول اساسی در حیات انقلابی محمدرضا، با انقلاب درونی مجاهدین محقق شد و از وی انقلابی و استوار ساخت و آرزویش این بود که این نعمت به همه مردم ایران برسد

«... بار خدایا مسعود و مریم را هر کجا هستند در کنف حمایت و حفاظت خودت قرار بده و چشم مردم ستم زده ایران را هر چه سریعتر به دیدار آنها روشن ساز. همچنین گامهای ما را در مسیر آنها که بارزترین مصادیق صراط مستقیم هستند هر چه استوارتر گردان. آمین یا رب العالمین - ۸۹/۳/۳ محمد رضا و شاق»

تعهد او در امر مبارزه با رژیم دد منش آخوندی را در خروش او به خاطر پیروزی در خروج از لیست تروریستی بخوبی میتوان دید:

«تبریک میگم به خلق قهرمان ایران به رزمندگان ارتش آزادیبخش، به همه حامیان

مقاومت که در این جنگ خیلی بزرگ و عظیم مقاومت را همراهی کردند و باتلاش خستگی ناپذیرشون بالاخره توانستیم بر اون توطئه ننگین رژیم پیروز بشیم و این پیروزی بسیار بزرگه که محصول تلاش خستگی ناپذیر خواهر مریم و حامیان مقاومت در سراسر جهان و به این ترتیب اثبات کردیم که هر کجا که یک قطره آزادی وجود داشته بیانشد حتما مقاومت پیروز است.

مرگ برخامنه ای مرگ برخامنه ای درود بر رجوی.

محمد رضا و شاق - ۹۱/۸/۲۸.

محمد رضا در بین همزمانش به نشاط و شور و سرزندگی معروف بود. خود وی آبخشور این شور و نشاط در عین آرامش و یقین را طی نامه ای به خواهر مریم در ۱۷ مرداد ۷۶ به بهترین نحو بیان کرده است.

«... این روزها در جای جای اشرف شاهد فضای جدیدی از عشق و صمیمیت هستیم و شاهد این هستیم که چگونه آن بذر نخستین که شما کاشتید اینک در ظرف اشرف می روید که به درختی تناور و یا به تاویل خودتان به گریزی محکم در دستان شما تبدیل شود».

و آنگاه بالاترین آرزویش را در نقشه مسیری که در دهم مرداد ۹۲ نوشت مشخص کرد و جان پاکش را در همین مسیر فدا کرد





● "تهایت آرزویم که بالاترین ثواب و سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی است مجاهد ماندن و مجاهد جنگیدن و مجاهد مردن است آنهم در اشرف پایدار..... یا هر جای دیگر".
 او بر این استواری سوگند یاد کرد و بر سوگندش وفادار ماند:
 «... من مجاهد خلقم ، مجاهد می مانم و مجاهد می میرم و بر سوگندم با خدا و خلق و رهبری عقیدتی ام مسعود و مریم تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس وفادار و استوار هستم... سوگند یاد میکنم که تا پای جان از آرمان و اهداف خودم در اشرف دفاع کنم... ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم».



شهید قهرمان مجاهد خلق محمد گرجی

تاریخ تولد: ۱۳۳۲
محل تولد: زرنند- ساوه
زندانی سیاسی: ۴ سال در زمان شاه
سابقه مبارزاتی: ۳۸ سال
تحصیلات: دیپلم ریاضی
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران

گرد کردن فراز جنوب تهران

● «اگر زمانه هزار بار پر فتنه تر و سخت تر از این هم بشود، برای فدایی اشرفی چه باک، اشرف در رزم و جنگ سرنگونی است.» محمد گرجی

ورد زبانش «بچه‌های جنوب شهر» بود. افتخار می‌کرد که بچه جوادیه و نازی آباد است. می‌گفت:

«اگه آتیش قیام به بچه‌های جنوب شهر برسه، دیگه خاموش شدن نیست. چون اونا هستن که بدبختی و تحقیر و فقر و بیکاری رو تا بن استخون لمس می‌کنن.»

محمد که خود از کودکی با فقر و محرومیت و رنج کار آشنا بود، همیشه از تجارب خودش در کار و مبارزه با بچه‌های جنوب شهر می‌گفت و از شجاعت و مایه‌گذاری آنها تعریف می‌کرد. ۱۵ ساله بود که در اعتصاب معروف به شرکت واحد شرکت کرد و به همین علت دستگیر شد و چند روز را در بازداشت به سر برد.

در سال ۵۰، با آغاز جنبش انقلابی مسلحانه، محمد احساس کرد که راه مقابله با فقر و نابسامانی‌هایی را که در پیرامونش می‌دید یافته است. از این رو برای وصل به این جنبش به هر دری می‌زد و در همین رابطه با تعدادی از دوستانش یک هسته انقلابی تشکیل داد که کار اصلی آن مطالعه و تبلیغ دیدگاه‌های جنبش مسلحانه و تلاش برای پیوستن به آن بود. در جریان همین تلاشها بود که در سال ۵۳ و در حالی که دوران سربازی خود را می‌گذراند دستگیر شد. او در زندان با مجاهدین و آرمان مجاهدین آشنا شد و از سال ۵۴ با تمام وجود به آن گروید. پس از آزادی از زندان در سال ۵۶ نیز در ارتباط با تشکیلات مجاهدین در بیرون از زندان قرار گرفت و به فعالیتهای انقلابی خود ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب، مجاهد قهرمان محمد گرجی در سمتهای مختلف انجام وظیفه کرد و در سال ۶۱ پس از اعزام به منطقه، در یکانهای رزمی سازماندهی شد و در سمتهای مختلف از فرمانده گروه تا فرمانده یکان زرهی در عملیات مروارید، مسئولیتهای خود را با رشادت و جنگندگی که از خصوصیات بارز او بود، به انجام رساند.

اوج شکوفایی انقلابی محمد، در دوران پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف است. او در مسئولیت حفاظت اشرف از جان مایه می گذاشت و این از ایمانش به قدر وجایگاه اشرف و در مقاومت مردم ایران نشأت می گرفت. او خود در یکی از نوشته هایش در مرداد ۹۰ می نویسد:

«در این دوره پرشکوه بعد از فروغ اشرف که نام مجاهد و اشرف جهانی (شده) اکنون با خلق قهرمان و اشرف نشانان می رود تا ارتجاع هار را از سرزمین ایرانمان محو نابود کند».

اما یک سالی که محمد به عنوان یکی از صد نفر حافظان اشرف در اشرف مانده بود، بی تردید درخشانترین و افتخارآمیزترین فراز زندگی این فرمانده انقلابی و پاکباز مجاهد خلق است. او خود در نقشه مسیرش در سال ۹۲ نوشته است:

● «بی شک به عنوان فدائی اگر زمانه هزار بار پر فتنه تر و سخت تر از این هم بشود، برای فدائی اشرفی چه باک! اشرف در رزم و جنگ سرنگونی است. خصوصا از هر طرف که می بی نی م دوران عوض شده و پیکر فرتوت رژیم آخوندی در هم شکسته و پاره پاره می شود».

محمد، صدق خود در این نوشته و تمام دوران حیات پرافتخار خود را با رزم قهرمانانه و شهادت سرفرازانه خود، به اثبات رساند؛ رزمی که خود دشمن پلید آن را فراتر از فروغ جاویدان توصیف کرده. محمد گواهی دیگر شد بر پیروزمندی راه و آرمان مجاهدین خلق ایران. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.





شهید قهرمان مجاهد خلق علی فیضی شبگاهی



تاریخ تولد: ۱۳۳۵
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۵ سال
تحصیلات: لیسانس جغرافیا
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون آموزش و پرورش
و کمیسیون ورزش)

صخرهٔ پصلابت عشق و ایمان

● شهید قهرمان علی فیضی به گفته همزمانش، صخرهٔ پر صلابت عشق و ایمان بود. از لحظه ای که در سنین جوانی گمشده اش را در راه و آرمان سازمان مجاهدین خلق ایران پیدا کرد، هر روز مصمم تر و شیداتر، شکر گزار وصل بود.

او خود در مورد لحظهٔ آغاز حیات انقلابیش گفته است:

«خودم همیشه اون لحظه برام یه لحظه فراموش نشدنی، یا احساسی که اون دوران برای انتخاب مسیری که امروز توش هستم داشتم هیچوقت حتی لحظاتش را فراموش نمی کنم. الان سالیان زیادی می گذره از اون روز».

شهید قهرمان علی فیضی که همزمانش به او «رشید» می گفتند، از سال ۱۳۵۵ از طریق مجاهد شهید محمود ملک مرزبان در ارتباط با مجاهدین قرار گرفت و از سال ۱۳۵۶ به طور تمام وقت در جنبش دانشجویی وابسته به مجاهدین، یکی از سازمان دهندگان تظاهرات و حرکت های اعتراضی علیه دیکتاتور سلطنتی بود. با شروع قیام مردم ایران و علنی شدن مجاهدین، «رشید» یکی از فرماندهانی شد که در قسمتهای مختلف دانشجویی، دانش آموزی و محلات در خطیر



ترین شرایط راه باز می‌کرد. «رشید»

در جایی در مورد آشنایی با مجاهدین گفته است:

● «میدونستیم که (مجاهدین) خب آدم‌های صادقی هستند در مسیر و انتخابی که کردن تا آخرش ایستادن و پایداری کردن و تا آخرین قطره خونشون پای آرمانشون ایستادن مقاومت کردن، پایداری و ایستادگی و اینها همه رو می‌تونستیم بفهمیم ولی صداقت رو تا وقتی که شما با اولین مجاهد مواجه میشدید، و آشنا میشدید، یا در معرض زندگی مجاهدین قرار می‌گیرید، اونجاست که شروع میشه، با مفهوم شدن این قسمت از ارزش‌ها، آدم احساس میکنه که به جایی پا گذاشته که هر روز علائقش و عواطفش و ایمانش نسبت به این آرمان بیشتر میشه».

رشید قهرمان بعد از سی خرداد ۱۳۶۰ و آغاز جنگ علنی خمینی علیه مجاهدین، مسئولیت‌های خطیری به عهده گرفت و توانست جان بسیاری از همزمانش را از یورش پاسداران ارتجاع، حفظ کند. او در سال ۶۱ از کشور خارج شد، و با مسئولیت پذیری بیشتر، به یکی از فرماندهان لایق ارتش آزادیبخش ملی ایران تبدیل شد.

● از جمله مسئولیتهای رشید، آموزش فرزندان مجاهدین بود و تمام آنها از جمله یاسر حاجیان و رحمان منانی از شاگردان او بودند که در روز ۱۰ شهریور ۱۳۹۲، همدوش معلمشان درس درخشان پایداری را در صفحات تاریخ مبارزات مردم ایران نگاشتند.

شهید قهرمان علی فیضی، همچنین مدتی مسئولیت آموزش نیروهای جوان به جان آمده‌ای را داشت که از جهنم خمینی گریخته و به ارتش آزادیبخش پیوسته بودند،

رشید قهرمان در مورد این نیروهای جوان می‌گوید:

«والله کلمه خستگی برای فرماندهانی که با این‌ها کار می‌کنند شاید کلمه نامأنوسی باشه، لذت بردن از کار با این بچه‌ها چیزی هست که ما را به امید اینکه صبح روز بعد رو زودتر شروع کنیم و شب هرچه دیرتر تموم بشه تا بتونیم با این بچه‌ها کار و مسئولیتی را که داریم پیش ببریم، این شوقی را و شوری را در بین همه مسولین



اینجا ایجاد کرده که فکر می‌کنم نیازی به توضیح بیشتر من نیست».

شهید قهرمان علی فیضی به یمن مبارزه مستمر ایدئولوژیک، پیوسته شناخت خود را از ایدئولوژی ضداستثماری مجاهدین و کینه انقلابی خود را از خمینی و ایدئولوژی ننگین و ضدبشری آن عمق می‌بخشید. او کمتر از دوماه قبل از شهادتش نوشت:

«امسال با شناخت عمیق تر از دو دستگاه ایدئولوژیکی توحید، فهم جدیدتر و عمیق تری نسبت به تفاوتهای اسلام انقلابی و مرزهای خونین آن با اسلام ارتجاعی پیدا کردم. که این شناخت انگیزه‌های نوین و عمیق تری را در من برای مبارزه با این رژیم سفاک و ضد بشری بوجود آورده است».

همین اشراف عمیق ایدئولوژیک، از فرمانده علی فیضی، قهرمانی چنان با صلابت و استوار ساخته بود که حاصل آن را همگان در رزم یک ساله اخیر او در اشرف و بخصوص اوج خیره‌کننده آن را در حماسه ۱۰ شهریور دیدند.



او چند روز قبل از اینکه به برادر شهیدش امیر فیضی از حماسه سازان عملیات فروغ جاویدان پیوندد در گفتگویی با سیمای آزادی گفت:

● «من هیچوقت نباید اجازه بدم چنین فرصتی به دست دشمن بیفته، چرا؟ چون که بود و نبود خودمه، چون که بود و نبود آرمانمه، چون که بود و نبود مردممه، چون که تمام این جنایت‌ها تمام این مردم تمام این دختران فراری تمام اعتیاد تمام بیکاری، تمام این‌ها در گرو پیشرفت این مسیره که اینا حل و فصل بشه، بنابراین قبل از اینکه برای من یک بحث سیاسی باشه، برا من یک نیازه، قبل از هر چیزی؛ و بخاطرش باید قیمت بدم.



شهید قهرمان مجاهد خلق نبی سیف

تاریخ تولد: ۱۳۳۲
محل تولد: تهران
زندانی سیاسی: ۴ سال در زمان شاه
سابقه مبارزاتی: ۳۹ سال
تحصیلات: دیپلم
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مالی و تدارکات)

خونش پیراهن زحمتکشان

● شهید قهرمان مجاهد خلق نبی سیف، در یک خانواده زحمتکش در خیابان شهپاز تهران به دنیا آمد، از آغاز جوانی، ذهن جستجوگرش در پی یافتن علت فقر و تبعیض و تباهی که در پیرامون خود می‌دید و راه چاره بود و سرانجام گمشده اش را در سازمان مجاهدین خلق ایران یافت:

«در سال ۴۶ وقتی تختی را شهید کردند من برخلاف دستور موکد مدیر مدرسه به شب هفت او رفتم و فردای آنروز مرا که می‌خواستند بزنند من مقاومت کردم، تهدید به مردود شدن و اخراج کردند که همین طور هم شد... در سال بعد در دبیرستان سنائی بخاطر پائین کشیدن عکس شاه و نصب کردن عکس تختی مرا از دبیرستان بیرون کردند و دیگر نگذاشتند که اسمم را در همان دبیرستان بنویسم... در سال ۵۰-۵۱ بود که با (مجاهد شهید) غلامحسین حسینی آشنا شدم و از آن زمان مسیر زندگیم کاملاً تغییر کرد.»

نبی در سال ۵۳ توسط ساواک شاه به جرم هواداری از مجاهدین دستگیر، و به ۴ سال زندان محکوم شد. دوره زندان شناخت نبی از سازمان محبوبش را عمیق‌تر کرد:

«اولین باری که من مجاهد شهید محمد مقدم را دیدم دم سلول ۱۶ طبقه سوم کمیته مشترک شاه بود. با لبخندش که از شخصیت انقلابیش در می‌آمد من رو مجذوب خودش کرد. در حدود دو ماهی که در سلول کناری محمد بودم با مورش با هم ارتباط داشتیم و بعد از دوماه محمد مقدم و شهید محمد معصومی به قصر منتقل شدند. پس از دو ماه من هم به اونها ملحق شدم و در ارتباط با هم و تشکیلات سازمان قرار گرفتیم.»

مجاهد قهرمان نبی سیف با گذراندن سرفرازانه دوره حبس خود در زندان‌های ستمشاهی، به قول خودش دست از دامن سازمان محبوبش نکشید و در قامت سرداری رشید، مبارزه بی‌امانش با دیکتاتوری شیخ را تا آخرین دقیقه و تا آخرین نفس ادامه داد:

«دو سه ماه قبل از آزاد شدن برادر (مسعود رجوی) ما آزاد شده بودیم، مسئول من اونموقع از درون زندان محمد مقدم بود، که بیرونم که



اومدیم با فاصله یه هفته دو هفته باهم اومدیم. تا اینکه یک روز زنگ زد گفت یک برنامه ای داریم باید آماده باشی، حواست باشه، یه مقدار بیشتر مواظب خودت باش تا بتونیم برنامه مون را انجام بدیم. بعد روز بعد زنگ زد و گفت یک ماشین جور کن، ماشینی که خوب و قوی باشه، که بتونیم یه سوژه ای رو جابجا کنیم. به من نگفت سوژه کیه، اما همین که گفت ممکنه خودتم راننده باشی، احساس کردم که سوژه کیه».

نبی قهرمان با عبور از ابتلائات سخت دوران مبارزه سیاسی و مبارزه مخفی در داخل کشور، سرانجام خود را به قرارگاههای بیکران آزادی ایران رساند و بزودی در کسوت یک فرمانده ارتش آزادیبخش در عرصه‌های گوناگون، گوهر مجاهدی خود را بارز کرد. خود نبی راز عبورش از کوران‌ها و کوره‌های گدازان مبارزه را مرهون یک نقطه میدانست. او چند روز قبل از شهادتش در راز و نیازی عارفانه و در منت‌های هوشیاری انقلابی و خضوع ایدئولوژیک، اینطور می‌نویسد:

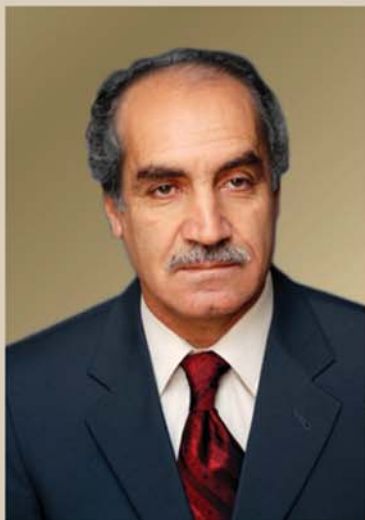
«...در این زمانه پر فتنه و در این زمانه پر آشوب، سکان کشتی طوفان زده و خمینی گزیده خلق ایران را رهبری عقیدتی من به دست دارد تا آنرا به ساحل امن برساند. در این مسیر هر زاغ و زغن، هر مار و افعی کمین کرده است و هر روز با حيله ای خاک در چشم خلق می‌پاشند تا نگذارند این ناخدا کشتی را به ساحل برساند. خدایا، یار ومدد کارش باش...بله من مجاهد خلق از همین اشرف و لیبرتی که دشمن آنرا شبه اوین کرده است، پلی به سوی تهران می‌سازم.

...هر آنچه را که در اشرف و لیبرتی می‌گذرد را عین کارزار سرنگونی می‌بینم و تا رساندن مهر تابان به تهران دمی از پای نخواهم نشست».

نبی سرشار از عشق مردم محروم و زحمتکش بود و همه آرزویش این بود که مردم ایران روی آزادی و آسایش و رفاه را ببینند. این عشق و انگیزه را در آخرین نوشته‌ای که از او بر جا مانده به خوبی می‌توان دید:

● «...هنوز خون سیاوشان ۱۹ فروردین خشک نشده است... هنوز روزانه سرها بر دار آونگ است و خامنه‌ای هلهله می‌کند و هنوز قوت لایموت مردم آه و اشک است، پس چطور می‌شود آرام گرفت؟ و چطور می‌شود میدان را روز روزش خالی کرد؟».

سرانجام قهرمان خلق مجاهد شهید نبی سیف، این سردار دلاور مردم جنوب تهران، همراه هم‌زمان مجاهدش، در حماسه ۱۰ شهریور اشرف، درس درخشانی از مقاومت و وفای به عهد را، در تاریخ مبارزات میهن‌مان به یادگار گذاشتند. آنها حقانیت تنها راه‌هایی خلق را که سرنگونی تام و تمام دشمن ضد بشری است با خون خود مهر کردند.



شهید قهرمان مجاهد خلق علی اصغر قدیری

تاریخ تولد: ۱۳۳۷

محل تولد: شهرضا

زندانی سیاسی: ۱ سال

سابقه مبارزاتی: ۳۷ سال

تحصیلات: دیپلم

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران (افسر زرهی)
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون مالی و تدارکات)

شکافنده و بن‌بست شکن

● «ما واقعا روزهائی داشتیم که کوچه به کوچه توی بغداد و خیابون به خیابون ، کوچه به کوچه می‌رفتیم برای باز کردن راه قرار دادها، بخاطر چي بخاطر اینکه این راه رو باز کنیم و واقعا، همعرض ما، رژیم کوچه به کوچه ، خیابون به خیابون می‌آمد که این راه رو ببندد، و این واقعا ، حالا کوتاه کنم، دریائی از حماسه بود ، دریائی از مایه گذاری تک تک بچه‌ها بود، بخاطر اینکه اثبات بکنند، راهی را که بهمون سفارش شده بود و تاکید شده بود».

شهید قهرمان مجاهد خلق اصغر قدیری خرداد - ۱۳۸۷

● شهید قهرمان مجاهد خلق اصغر قدیری ۳۷ سال از عمر ۵۵ ساله اش را در نبرد با دیکتاتوری شاه و شیخ سپری کرد. دوستانش به علت این که سال‌های جوانی اش را در اصفهان گذرانده بود، او را حسین اصفهانی می‌نامیدند. حسین فقر و محرومیت مردم در زیر دیکتاتوری شاه را نمی‌توانست تحمل کند؛ از این رو در جستجوی امکان و تشکلی برای مبارزه برآمد و با بسیاری از محافل مذهبی مدعی مبارزه رابطه برقرار کرد، اما با پیدا کردن شناخت عینی از آنها، راهش را از این مدعیان دروغی جدا می‌کرد و به جستجو برای یافتن مطلوبش ادامه می‌داد. در این مسیر چند بار از تورهای ساواک که برای مبارزان جوان آن دوران پهن می‌کرد، هوشیارانه گریخت. او در سفرهای متعددی که به اقصا نقاط میهن داشت، در یک کار تحقیقی ستایش انگیز، اسناد مربوط به هزاران امام زاده را جمع و مطالعه کرد، و در مقدمه ای بر وجه مشترک زیارتنامه های این امام زاده‌ها نوشت:

«مبارزه، یک انتخاب عاشقانه است که بدون راهبری عقیدتی ره به منزل مقصود نمی‌برد».

در این جستجوها بود که اصغر قدیری سر انجام محبوب آرمانی اش را در سازمان مجاهدین خلق ایران یافت، به آن دل بست و تا روز شهادتش هر روز عاشقتر و دل بسته‌تر شد. کمتر از دوماه قبل از شهادتش نوشت:

«خواهر مریم عزیز! با سلام، مدتها بود که به نوشتن چند خط برای شما احساس نیاز می‌کردم. از فرصت بدست آمده در روز روزهای

مجاهدین یعنی سوم ژوئیه استفاده می‌کنم و از شهر شهرها یعنی اشرف و از قلب لشکر فدایی اشرف، برایتان می‌نویسم:

شهری ز تو زیر و زبر، هم بی خبر هم باخبر
وی از تو دل صاحب نظر، مستان سلامت می‌کنند.

پس از تأسیس ارتش آزادیبخش، مجاهد قهرمان اصغر قدیری، با مسئولیت‌پذیری و سختکوشی به یکی از افسران صاحب‌نظر زرهی و از فرماندهان برجسته ارتش آزادیبخش تبدیل شد.

اما او علاوه بر صلاحیتهای نظامی، از یک روشنی‌بینی عمیق سیاسی و استراتژیک برخوردار بود. بخشی از نامه او به رهبر مقاومت بعد از واقعه ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ گویای این واقعیت است:

● «حوالی هشت سال پیش شما گفتید که هیچکس به اندازه خود مجاهدین نمی‌داند که چه میزان خطراتی در راهی که در پیش رو داریم ما را احاطه کرده است.

...قطعا هیچکس به اندازه مجاهدین نمی‌داند روبرو شدن با زرهی یعنی چه، کما این که قطعا هیچکس به اندازه مجاهدین درجه شرزگی و پلیدی و پلشتی خمینی و آل خمینی را به خوبی نمی‌داند. اما شگفت تر این است که مجاهدین در مکتب شما این را بخوبی

می‌دانند و لمس می‌کنند که در رویارویی بدنهای پاک و مطهر خواهران و برادرانشان با زرهی و هاموی و تیر و تبر این پلیدان و پلشتان چه نتیجه ای حاصل می‌شود».

سرانجام قهرمان شهید مجاهد اصغر قدیری با شهادت پرافتخارش در قله ۳۷ سال مجاهدت بی‌وقفه، آنچه را گفته بود، به درخشانترین وجه به اثبات رساند و صفحه بی‌زرین از فدا بر تاریخچه خونبار مقاومت ایران افزود.





شهید قهرمان مجاهد خلق حمید باطبی



تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: فیروزکوه
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال
تحصیلات: دانشجو
از مسئولان روابط خارجی مجاهدین و فرمانده واحد هوایی ارتش آزادیبخش
نماینده و مشاور حقوقی اشرف
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسون صلح)

آرام و عمیق چون دریا

«... نه جا می مانی در دل خاکستر
نه گم می شوی در تن غبار .
آیین تو ؛ برخاستن است
تو شمع نیستی
که جاری بهمانی در مرگ
تو، هماره، خورشیدی
در آفاق یا در حصار...»

● مجاهد قهرمان حمید باطبی در سال ۱۳۳۷ در فیروزکوه به دنیا آمد. دوران دبیرستان را در شهر سمنان گذراند و در همین دوران با مشاهده نابرابریهای اجتماعی به دنبال گمشده اش برای مبارزه در راه آزادی و عدالت اجتماعی، از محفل های مذهبی مدعی مبارزه گرفته تا گروه های هنری مختلف عبور کرد، تا در سال ۵۶ با ورود به دانشگاه صنعتی اصفهان، در ارتباط با دانشجویان فعال و مرتبط با مجاهدین قرار گرفت. حمید به دلیل شرکت فعالش در سازماندهی و راه اندازی اعتصابات دانشجویی ۶ ماه از دانشگاه محروم شد. او این





محرومیت شش ماهه را تبدیل به فرصتی برای سازماندهی و راه اندازی تظاهرات مردمی، علیه دیکتاتوری سلطنتی در فیروز کوه کرد. در همین تلاش‌ها بود که گم شده‌اش را ضمن آشنائی با مجاهد شهید «ناصر ولی»، از نزدیک باز یافت. و از این نقطه بود که حمید باطنی، با مسئولیت‌پذیری و سختکوشی، مراحل رشد سازمانی را به سرعت پیمود و تا قله یکی از فرماندهان برجسته ارتش آزادیبخش، صلاحیتهای خود را، در عرصه‌های مختلف آشکار کرد.

«با فهم دقیق از آنچه که پشت سر گذاشته ایم و با اشراف نسبت به آنچه که در پیش داریم با تمامی پستی و بلندیها و ابتلائات و مشقت‌های محتمل، متعهد می‌شوم... بار بیشتری در کار و مسئولیت برداشته تا بدین وسیله آرزوی خلق محروم و در زنجیرمان که همانا سرنگونی رژیم پلید آخوندی است و برقراری و برقراری حاکمیتی دموکراتیک، با رهبری برادر مسعود و خواهر مریم هرچه سریعتر محقق شود».

مجاهد قهرمان حمید باطنی، در سخت ترین شرایط، همچون سنگ زیرین آسیا، بردبار و صبور، در همه صحنه‌ها از مجاهدان پیشتاز مسئولیت پذیر و راهگشا بود. درک عمیق حمید باطنی از انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین، برای همزمانش شاخص و الهام بخش بود. او درباره ثمرات انقلاب آرمانی مجاهدین نوشته بود:

«با ایمان و ایقان به راهی که تاکنون پیموده ایم و پیروزی‌هایی که به یمن مقاومت ۷ ساله اخیر کسب کرده ایم و برگهای زرینی که در تاریخ مبارزه خونبار خلقمان بر علیه ارتجاع و آخوندهای دجال و دین فروش حاکم بر کشورمان به ثبت رسانده ایم، و این همه به برکت برخورداری از تشکیلاتی پولادین و در رأس آن رهبری پاکباز مسعود و مریم و سلسله آهنین عزم شورای رهبری سازمان بوده و هست و خواهد بود».

حمید قهرمان در مرداد سال ۹۰ در جای دیگری نوشته است:

«...آنچه توانست این مهم را محقق نماید، ایمان به برحق بودن آرمان و صحت استراتژی و تکیه بر عنصر انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین بوده و هست و خواهد بود. خلق حماسه‌های درخشان ۶ و ۷ مرداد ۸۸ و ۱۹ فروردین ۹۰ مثال بارز این حقیقت است، معنی

تهاجم حداکثر با تکیه بر توانمندی درونی مان که مبتنی بر انقلاب است. من به این حقیقت ایمان دارم که در این مرحله ای که در آن قرار داریم سرنوشت خلق و انقلاب و مجاهدین در مصاف با ارتجاع غدار و مزدوران عراقی اش تنها و تنها با تکیه بر دستاوردهای ایدئولوژیکی و تشکیلاتی مان و با جنگ حداکثر و تهاجم در تمامی پهنه‌هاست که تعیین تکلیف می‌شود و هرچیزی غیر از آن ما را و مسیر خلق و انقلابمان را در مسیر انحراف قرار خواهد داد.

با همین ايقان و ایمان بود که حمید با روشن بینی تمام، رسالت ملی و تاریخی خود را به عنوان یک مجاهد کمتر از دو ماه قبل از شهادتش اینگونه ترسیم کرد:

● «دشمن زبون به شیوه‌های گوناگون تلاش کرده و می‌کند شرایط را بر مجاهدین لیبرتی و اشرف سخت کند تا ما را در ادامه راه دچار ضعف و سستی کند، به عنوان یک مجاهد خلق با تمسک به امیر مؤمنان و پرچمداران پاکباز راهش مسعود و مریم، آرزوی این خواسته دشمن را تا گور در دلش باقی خواهیم گذاشت».





شهید قهرمان مجاهد خلق میر حسین مدنی



تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: ملایر
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دانشجوی سال آخر الکترونیک، آمریکا
از مسئولان روابط خارجی اشرف
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون خارجه)

گنجینه‌یی که فدیه آزادی شد

● «اینجا

دیهیمی از ستاره را به تقدیس نشسته‌ام
بر فراز سیمای کسی
که درخشش دیدگانش
خلاصهٔ پاکیهای بشری است».

● هر کسی را که حتی کمی با او صحبت می‌کرد، تحت تأثیر قرار می‌داد، از تسلط و اشرافی که نسبت به مسائل سیاسی و حقوقی داشت و از دیدگاه عمیق و استراتژیکش نسبت به روند حوادث. یکی از نمایندگان پارلمان عراق هنگامی که خبر شهادت مجاهد قهرمان حسین مدنی را شنید، از سر درد فریادی کشید و گفت بخدا اگر عراق ۵ نفر مثل حسین مدنی داشت، سرنوشتش تغییر می‌کرد و پائولو کازاکا نماینده پیشین پارلمان اروپا از پرتقال دربارهٔ او گفت:

«... حسین مدنی برای من خیلی ارزشمند بود. در سال ۲۰۰۴ وقتی نتوانستم وارد (اشرف) شوم این او بود که مرا در آن صحرا تحویل گرفت.

ساعتها در شب با هم صحبت می‌کردیم و او مطالب بسیار عمیقی را بیان می‌کرد که من که از او سن بیشتری داشتم نتوانسته بودم فهم کنم. من انسانهایی به شجاعت، استحکام اراده و به ارزشمندی این ایرانی‌هایی که در اشرف و لیبرتی هستند ندیده‌ام. نیروی آنها عظیم است». پائولو کازاکا - مراسم بزرگداشت شهیدان قتل عام اشرف - اورسورواز - ۱۵ شهریور ۹۲.

اما برای هم‌زمانش و همهٔ کسانی که مجاهد قهرمان حسین مدنی را از نزدیکتر دیده و می‌شناختند، فراتر از توانمندیهای سیاسی و دانش و ژرف‌بینی‌اش نسبت به مسائل، آنچه بخصوص آدمی را مجذوب و شیفته او می‌کرد، تواضع و صفای باطن و پاک‌باختگی و شور انقلابی

این مجاهد والامقام بود.

حسین که در خانواده‌ای نسبتاً مرفه به دنیا آمده بود، در ۱۶ سالگی و در حالی که بسیار جوان بود برای ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت کرد و در دانشگاه ایالتی ویرجینیا به تحصیل پرداخت، اما این همزمان بود با انقلاب ضدسلطنتی و ماجراها و کشاکشهای مجاهدین با سارق انقلاب، خمینی دجال. تشخیص حق و باطل در این جنگ بی‌امان برای ذهن وفادار حسین که ضمناً هیچ کیسه‌ای هم برای خود ندوخته بود،



به هیچ وجه دشوار نبود. حسین آرمانگرا بود یعنی از زمره آن انسانهای کمیابی که وقتی حق و جهت درست را تشخیص می‌داد، بی‌محابا و بدون محاسبه سود و زیان فردی گام در آن می‌گذارند و تا انتها پیش می‌روند. بنابراین به سرعت درس و تحصیل را در حالی که سال آخر مهندسی الکترو مکانیک بود، کنار گذاشت و به طور تمام وقت در انجمن دانشجویان هوادار مجاهدین، تمام وجود خود را وقف آرمان مجاهدین کرد. اما فعالیت در خارج کشور، حسین را راضی نمی‌کرد، از این رو در سال ۶۵ عازم منطقه مرزی شد و در کسوت رزمنده آزادی، سلاح مجاهدت به دست گرفت و با شهادت و لیاقتی که در جریان جنگ رویارو با دشمن ضدبشری و در چند عملیات ارتش آزادیبخش از جمله در آفتاب، چلچراغ و فروغ جاویدان بارز کرد تا بالاترین مدارهای فرماندهی ارتقاء یافت.

شجاعت و لیاقت حسین نه صرفاً به خاطر توانمندیها و خلاقیتهای نظامی، بلکه نشأت گرفته از دستاوردهای عقیدتی درخشان او، بخصوص پس از انقلاب ایدئولوژیک بود. همان صلاحیت بنیادین که در صحنه‌های سیاسی و نبرد سیاسی نیز او را از چنان اعتماد به نفس و توانمندی خیره‌کننده‌ای برخوردار می‌کرد که طرف مقابل نیز ناگزیر به آن اذعان می‌نمود، این تراز بالای ایدئولوژیک را به وضوح می‌توان در نوشته‌های حسین دید:

● «با تمسک به علی مرتضی، که برای همه انقلابیون تاریخ راهگشایی کرد تا تسلیم تعادل قوا و اسیر فتنه‌های فرصت‌طلبانه نشوند و هر چند در برابر ارزشهای والای او احساس ناچیزی می‌کنم، اما از اعماق وجود برای ایستادگی تا هر کجا و تا فراسوی طاقم احساس اطمینان قلبی می‌کنم.» از نقشه مسیر قهرمان خلق، مجاهد شهید میرحسین مدنی.

ایمان خدشه‌ناپذیر مجاهد قهرمان حسین مدنی به پیروزمندی مسیر انقلاب، از ایمان عمیق او نسبت به رهبری مقاومت مسعود و مریم رجوی ناشی می‌شد. او با اعتقاد و ایمان به این اصل که عنصر رهبری، عامل تعیین‌کننده سرنوشت هر انقلاب است. با تمام وجود ایمان داشت که پیروزی، تقدیر محتوم مقاومت ایران است و باز شدن بن‌بستی که اکنون در تحولات خاورمیانه مشاهده می‌شود در گرو پیروزی مقاومت مردم ایران و سرنگونی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران است. قسمتی از نامه مجاهد قهرمان حسین مدنی به رهبر مقاومت، مسعود رجوی، گویای همین ایمان و همین روشن‌بینی استراتژیک است.

● «...این راه به پیروزی می‌رسد. ایمان دارم که راه از همینجا باز می‌شود. من هم این روزها بعضاً حس می‌کردم که تولد دیگری در راه است. پوسته تنگ تعادل کنونی دیگر ظرفیت تحمل ارزشهایی که شما خلق کرده اید را ندارد. آرمان شما و انقلاب خواهر مریم که در اشرف میوه و ثمره داده است عالم سیاست را در نور دیده و بر جبرهای معمول سیاست و تجارت بالاخره چیره شده است. این کنفرانس‌ها و این سخنرانیها و این عبارات و عواطف انسانی از سوی کسانی که اشتراک فرهنگی نیز با ما ندارند هیچ معنایی جز این ندارد که چیزی در عالم ما ورق خورده است و اینها تنها نشانه‌های آن است. عالمی بی صبرانه در انتظار است».





شهید قهرمان مجاهد خلق علیرضا پورمحمد

تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: آستارا
زندانی سیاسی: ۳ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دیپلم فنی هنرستان

مسئول و دردمند

● من عشق تو را خریده ام آزادی!
با بال تو من پریده ام آزادی!
می مانم و گر شهید این راه شوم
بر پرچم تو چکیده ام آزادی!

● لنگری که در توفان کارها و فشارها، مجاهدین پیرامونش را استواری می بخشید، از جوانان قیام آفرین انقلاب
ضد سلطنتی بود، در جستجوی آرمان آزادیخواهی مردم ایران، راه به سازمان مجاهدین خلق ایران برد و آن را با
هیچ چیز دیگر عوض نمی کرد.

«... من مجاهد هستم بجز آرمان مجاهدی هیچ چیزی برای من رسمیت ندارد و این را هم به سادگی به دست
نیآورده ام که به همین سادگی از دست بدهم. مجاهد می مانم. به خاطر این که آرمان جامعه بی طبقه توحیدی در
این واژه نهفته است. ارزشی خارج از این، برایم قابل تصور نیست. همواره بر مجاهد بودنم افتخار می کنم و از آن
انرژی می گیرم... مجاهد می میرم و این، دنیا و آخرت من خواهد بود.»

مجاهد شهید علیرضا پورمحمد که دوستانش او را زکریا می نامیدند، در سال ۱۳۳۶ در اردبیل متولد شد. پس از
پیروزی انقلاب ضد سلطنتی ابتدا به تصور اینکه خمینی آرمانها و خواسته های مردم ایران را دنبال می کند عضو
یکی از کمیته ها در اردبیل شد اما به زودی دریافت که این کمیته های خمینی ساخته، تنها هدفشان سرکوب و
غارت مردم است و آن را ترک کرد.

علیرضا که از خمینی سرخورده شده بود، در جستجو برآمد که چه تشکلی و چه نیرویی می تواند جواب دردها و تباهی و فقری که در



پیرامونش می‌دید و با پوست و گوشت خود لمس می‌کرد، باشد. او در مطالعه و تکاپوی مستمر خود، در سال ۵۸ با مجاهدین آشنا شد و آنچه را که در جستجویش بود در سازمان مجاهدین یافت و از آن پس، تمام وجود خود را وقف تبلیغ راه و آرمان مجاهدین کرد.

علیرضا پورمحمد که به علت فعالیت‌هایش در اردبیل شناخته شده بود، پس از ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شد و پس از شکنجه‌های وحشیانه، به ۶ سال حبس محکوم شد. او در زندان عضو فعال تشکیلات مجاهدین بود، علیرضا در سال ۶۳ در حالی که ۳ سال و نیم از دوره محکومیت خود را در زندان‌های اردبیل و تبریز طی کرده بود، توانست از یک موقعیت به وجود آمده، با جسارت و هوشیاری استفاده کند و از زندان بگریزد. علیرضا که اکنون با شناخت مجاهدین، می‌دانست که تنها راه ادامه حیات واقعی‌اش در گرو پیوستن به مجاهدین است، با تلاش توانست در کمتر از یک سال، در سال ۶۴، خود را به منطقه مرزی برساند و به یگان‌های رزمی مجاهد خلق پیوندد.

در همان سال اول ورودش وصیتنامه‌ای نوشت که پس از آن و طی ۲۸ سال مجاهدت مستمر تماماً آن را اثبات کرد:

«من مسلمان، (با) اعتقاد کامل به ایدئولوژی - استراتژی، تشکیلات منسجم پولادی توحیدی مجاهدین خلق ایران هستم و برای رهایی انسان از تمام قید و بندهای استعماری و استثمار و رسیدن به جامعه بی طبقه توحید در این دوره تاریخی همچون تمامی مبارزان مجاهد خلق علیه جور و ظلم زمانه به پا خاسته‌ام و به «هل من ناصر» راهبران عقیدتی‌ام (مسعود و مریم) که همانا پیروی از سالار شهیدان امام حسین می‌باشد، لبیک گفته و با عشق و ایمان به راهبران عقیدتیم با تمام نیرو و انرژی بر مزدوران تبااهی و سدکنندگان راه تکامل شوریدم تا هر چه سریعتر بنیان پوسیده‌اش از هم پاشد...».

علیرضا تکنيسين خودروهای چرخدار بود و در کارهای پشتیبانی ارتش آزادیبخش، شاخصی از تعهدپذیری بود. در برخی موارد که همه شرایط، نامساعد و نا امید کننده می‌نمود، علیرضا سرشار و پرامید مسئولیت‌هایش را پیش می‌برد. در یکی از مصاحبه‌هایش در اشرف گفت: «اینجا کارگاه نجاری قرارگاه چهارم از اف ام دومه که در واقع حدود شش ماهیه که تشکیل شده در حال حاضر ما پروژه درهای صبا را داریم که جدیداً گرفتیم و زمانبندی هم که از ما خواسته بودند با توجه به اینکه چند تا دستگاه هم خواهر مژگان هدیه کرده بود برامون ما میتونیم به این زمانبندی برسیم».

● **خلاقیتها و ابتکارات فنی** علیرضا در شرایط محاصره اشرف و نبود امکانات، از ویژگی‌های برجسته او بود.

«همینطور که خودتون مشاهده می‌کنید یک بنگال دو طبقه است داریم می‌سازیم که این بنگال به دلیل مشکلاتی که بیرون از خودمان بود، و به دلیل حمل و نقل‌هایی که انجام می‌گرفت و به دلیل اینکه می‌خواستند در جای محدود بگذارند، از ما یک طرح بنگال خواسته بودند که توی یک جای کم و ظرفیت بالایی داشته باشد که بتوانند استفاده کنند، به همین خاطر قسمت طراحیمون یک بنگال دو طبقه رو طراحی کردند که وقتی بغل هم قرار می‌گیرند یک مجموعه ساختمانی رو تشکیل میده... ما نفر ساعتی که برای هر بنگال مثلاً ۱۰۰۰ ساعت ۸۰۰ ساعت وقت می‌گذاریم، این بنگال از ما ۳ هزار نفر ساعت از ما وقت گرفت این هم به دلیل محدود بودن زمان قرار داد توانستیم ظرف ۱۰ روز به نقطه ترخیص برسونیم».



افزایش مستمر تعهدات و سرخم نکردن زیر بار تضادها و مشکلات، جدیت و صلابت، بشاشیت و جمع گرایی، از روحیه رزمنده او در مصاف با دیکتاتوری ولایت فقیه، از ویژگیهای برجسته علیرضا پورمحمد بود که در لابلای آخرین نوشته‌اش تا ماه قبل از شهادتش به خوبی پیداست:

● «در مقابل جنگ تهاجمی و هرگونه وحشی‌گری دشمن با جنگ ۱۰۰ برابر تهاجم حداکثر آماده بیایا می‌گویم. در این جنگ سرنوشت که دشمن نفس‌های آخرش را می‌کشد، با سلاح آتشین انقلاب خواهر مریم و پشتیبانی و هدایت جمع سلطان نصیر با دشمن سینه به سینه، سپر به سپر با تمام ظرفیت ایدئولوژیکی‌ام در جمیع جهات در نبرد و جنگ خواهم بود».

علیرضا پورمحمد، مجاهدی نستوه، از خطه آذربایجان، سرانجام پس از سه دهه مبارزه خستگی ناپذیر با استبداد مذهبی، در روز دهم شهریور ۹۲ توسط جلادان مالکی و خامنه‌ای در اشرف، در رفیع‌ترین قله فدا، به شهادت رسید و خون پاکش مشعلی فرا راه جوانان انقلابی این میهن و همه عاشقان آزادی ایرانزمین شد.



شهید قهرمان مجاهد خلق علیرضا خوشنویس

تاریخ تولد: ۱۳۳۲

محل تولد: مشهد

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجو، آلمان

از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران (افسر خلبان)

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون تحقیقات دفاعی و

استراتژیک)

استوار بر سوگند تا پایان

● “من مجاهد خلقم، مجاهد می مانم و مجاهد می میرم بر عهد و پیمان با خدا و خلق و شهیدان و بر سوگندهای خود پایدار و استوارم”
علیرضا در سال ۵۵ با مجاهدین و آرمان آن آشنا شد. در سال ۵۶ برای ادامه تحصیل در رشته کشاورزی به آلمان سفر کرد و در آنجا به جمع دانشجویان هوادار سازمان پیوست. پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، ماندن در خارج را تاب نیاورد، تحصیل را رها کرد و در اسفند ۵۷ به میهن بازگشت و بلافاصله در زادگاهش مشهد به جنبش ملی مجاهدین پیوست و در بخش محلات به طور تمام وقت به فعالیت پرداخت و بدلیل صلاحیتهایی که از خود بارز کرد، مسئولیتهای بیشتری را به عهده گرفت.
نشاط و سرزندگی و روحیه سرشار از ایمان و اعتقاد به راهی که برگزیده بود با ورودش به هر مسئولیتی و هر قسمتی چشمگیر و همزمانش را متاثر میکرد. وی با اینکه دانشجویی در آلمان بود و امکانات مناسب برای هر نوع انتخابی را داشت ولی وجود خویش را به آرمان و راهی سپرد که تنها اراده اش رهایی خلقش از ایلغار فاشیسم مذهبی بود.
با تشکیل ارتش آزادیبخش ملی ایران، علیرضا که شیفته نبرد با دشمن مردم ایران بود فعال و پرانرژی در عملیاتیهای مختلف از جمله آفتاب و چلچراغ و فروغ جاویدان شرکت داشت.
او بدلیل شایستگیهایی که از خود نشان داد در قسمت هوایی ارتش آزادیبخش وارد شد و پس از گذران آموزشهای سخت و سنگین به کسوت یکی از افسران خلبانان ارتش آزادیبخش درآمد.
و آنگاه که در جریان انقلاب درونی مجاهدین در سال ۶۸ قرار گرفت، برایش دستاوردی داشت که هرگز حاضر نبود آنرا ازدست بدهد. زیرا که به اوج دیگری از ارزشهای والای انسانی و انقلابی دست یافت که ادامه مسیر مجاهدت با هر فراز و نشیبی را برای وی شیرین کرد. وی نوشته بود:

“از آنجا که به یمن انقلاب ایدئولوژیک و مسئول اولی خواهرمریم به تازگی چشمم به دنیای جدید و بی منت‌های ایدئولوژی اسلام

انقلابی.... باز شده می‌خواهم بگویم که در حال حاضر بعثت دریافتی که از این رهبری کرده ام در نقطه ای قرار گرفته و از شخصیت و اعتبار انسانی ای برخوردار شدم که به هیچ وجه حاضر به ازدست دادن آن نیستم

آری علیرضا این شخصیت انسانی اش را چه در کسوت یک فرمانده ارتش آزادیبخش و چه بعنوان یک اشرفی، در جدیتش در انجام مسئولیتهای مختلفی که داشت ثابت کرد. رزم او در ۱۰ شهریور امسال در اشرف، زیباترین فصل پایانی بر کتاب زندگی سراسر شکوه و حماسه یک مجاهد خلق بود. او در یک سال قبل نوشته بود:

«کنون که ما در اشرف مانده و تعدادی از هم‌زمانم به لیبرتی رفته اند..... من صد بار پیشتر از قبل آنچنان که در صحنه های دیگر از جمله ۱۹ فروردین نشان دادیم آماده هستم تا پتانسیل مجاهدین را در رویارویی با رژیم و همپالگی هایش به آنها نشان دهیم..... ما در سایه رهبری ذیصلاح خود و به یمن هدایت او در این مسیر به همه رنجها و محرومیت مردمان و به ستم و بدبختی که اخوندها در کشورمان حاکم کرده اند پایان خواهیم داد و من تا آن روز دمی از پای نخواهم نشست».

علیرضا در آخرین کلماتش نیز با بیانی بسا فراتر، این واقعیت را در شاکر بودن نسبت به همه ابتلائات و نیز رستگاری که در پی آن است، نوشته بود.

● «من یکی از مجاهدان لشکر فدایی اشرف هستم... با هر آنچه تحت نام مشکل، تضاد، سختی و صعوبت در این راه مواجه شوم، آنرا لطف و رحمت تلقی نموده و از سر صدق و خضوع نسبت به قرار گرفتن در چنین مقام شایسته‌ای، شاکر و آنرا نعمت و متی به خود دیده و رستگاری خود را در پیمودن همین مسیر می‌دانم».

علیرضا همچنان که طی ۳۴ سال پایدار و استوار بادشمن ضد بشر جنگید، بر پیمانش در ایستادگی در برابر تمامی سختی‌ها و ابتلائات مسیر صدق و وزید و به پیمانش با خدا و خلق وفا کرد.





شهید قهرمان مجاهد خلق علی اصغر مکانیک

تاریخ تولد: ۱۳۳۴
محل تولد: همدان
زندانی سیاسی: ۴ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
تحصیلات: لیسانس مهندس کشاورزی

سختکوش و شیراوژن

● «در سال ۵۶ توسط یکی از همکلاسی‌هایم با سازمان مجاهدین آشنا شدم کتابهای «راه انبیا، راه بشر» و «تکامل» و «شناخت» سازمان را خواندم. در سال ۵۸ بعد از اینکه دوره لیسانس را تمام کردم به سربازی رفتم. در کلاسهای تبیین در دانشگاه شریف شرکت می‌کردم و در پادگان فرح آباد مشغول فعالیت هواداری بودم. بین سالهای ۵۹ تا ۶۰ در بخش کارمندی سازمان فعالیت می‌کردم. در سالهای ۶۰ تا ۶۱ خودم هسته مقاومت تشکیل دادم و در سال ۶۶ به ترکیه آمدم و چون می‌خواستم در سرنوشتی رژیم ضد بشری خمینی شرکت داشته باشم به سازمان پیوستم. در آن موقع در سازمان مجاهدین صحبت از این می‌شد که انقلاب شده است. مجاهدین به آن انقلاب ایدئولوژیک می‌گفتند... وقتی به انقلاب خواهر مریم نگاه می‌کنم می‌بینم در این دنیای مادی هیچ قدرتی به گرد پای چنین قدرت شگرفی نمی‌رسد. قدرتی بی‌نظیر در تغییر انسان، چه چیزی در جهان بالاتر از این است؟ بله... با این دستگاه توحیدی است که مجاهدین قطعاً تأثیرگذار و تغییر دهنده هر شرایطی هستند.»

با این ایمان مجاهد خلق علی اصغر مکانیک در صحنه‌های مختلف رزم به پیش تاخت. که یکی از درخشانترین آنها ۱۰ سال پایداری در اشرف بود.





● اصغر طی ۱۰ سال پایداری در اشرف جزو کسانی بود که در همه حملات شقاوت‌بار آدمکشان مالکی در صف اول بود و در برابر آنها سینه سپر کرده بود.

«من اصغر مکانیک روز جمعه ۱۹ فروردین در میدان لاله بودم که دیدم مزدوران مالکی وارد خیابان ۱۰۰ شدند. رفتم جلوشان گفتم چرا شلیک می‌کنید... در همین لحظه یک نفر که سیاه چهره بود و به سمت بچه‌ها شلیک می‌کرد به سمت پای من نشانه رفت و به میچ پایم زد که منو به بیمارستان رسوندن بچه‌ها.»

«من می‌خوام به این مالکی مزدور ولایت فقیه بگم که روز ۵ دی فرق من را توی مصلحی شکافتید و روز جمعه ۱۹ فروردین به ساکنان بی دفاع و بی سلاح اشرف حمله کردید ولی تو و اون ولی فقیهت کور خوندند، مجاهدین با این چیزها از بین رفتی نیستند و ولایت فقیه را حتما سرنگون خواهند کرد.»

مجاهد قهرمان علی اصغر مکانیک در یکی از نوشته‌های خود در مرداد ۹۱ نوشته بود: ... قسم می‌خورم برای سرنگون کردن رژیم پلید آخوندی، سمبل رجس و ناپاکی، لحظه‌بی درنگ نکنم و تا آخرش ایستاده‌ام و به قول آقا علی اگر کوهها بجنبند ما مجاهدین اشرفی در راه گرفتن حقوق خلق ستم‌زده، قدمی به عقب برنخواهیم داشت. ما با رهبری خودمان بر سر این موضوع پیمان خون و نفس بسته‌ایم که در این راه از هیچ چیز دریغ نکنیم، کمترین چیزی که می‌توانیم در این راه بدهیم جان است...»

بی‌گمان آخرین فصل زندگی مجاهد قهرمان اصغر مکانیک در اشرف، زیباترین و درخشانترین فصل است، پایداری او و هم‌زمان قهرمانش در اشرف که ظاهراً برای حفظ و نگاهداری اموال اشرف بود، اما در عمق برای در اهتزاز نگه‌داشتن پرچم عزت و شرف یک خلق و بخشی از نبرد سرنگونی رژیمی بود که مردم ایران را به بند کشیده است. اصغر با ایمان و آگاهی تمام به این نقش در نقشه مسیر خود در مرداد

۹۲ می‌نویسد:

● «در شب قدر با آقا علی (ع) و (با) ایمان راسخ و بدون شکاف به این حقیقت که آنچه در لیبرتی و اشرف می‌گذرد عین کارزار سرنگونی است و ایمان به تغییر دوران در جمیع جهات... یکبار دیگر بر سر عهد و پیمان خودم»
و اصغر شهید این‌گونه به کهکشان جاودانه فروغهای مجاهد خلق پیوست و با شهادت خود، افتخار دیگری برای مردم مجاهد‌پرور همدان و خانواده سرفراز مکانیک رقم زد. شایان ذکر است که پیش از اصغر قهرمان، دو فرزند دیگر از این خانواده مجاهد‌پرور، مجاهدان قهرمان، عفت و فرحناز مکانیک در عملیات کبیر فروغ جاویدان، به شهادت رسیده بودند. خونهای پاکی که مسیر رهایی مردم ایران را روشن کرده است.



شهید قهرمان مجاهد خلق سیدعلی سیداحمدی

تاریخ تولد: ۱۳۳۵

محل تولد: تهران

زندانی سیاسی: ۳ سال زمان شاه

سابقه مبارزاتی: ۳۶ سال

مشعل سلحشوری، و عزم نبرد

● آزادی اگر مرهم درد است ایرانی اگر اهل نبرد است
قربان رهایی بکند جان کان مشعلۀ این ره سرد است

● یکی از مشعلهای رزم ایران، شیردلی است بنام سیدعلی سیداحمدی. دلاوری که اولین ذرات درک و درد را به عمل و اقدام برای آزادی مردم تبدیل کرد. مجاهد خلق، سیدعلی سیداحمدی از همان ابتدای جوانی مبارزه خود را علیه استبداد سلطنتی آغاز کرد. «از سال ۵۳ به گروه شهید علی اکبر نوری نبوی ... وصل شدم. در سال ۵۴ دستگیر شدم بعد از سه سال در سال ۵۷ آزاد و از آن به بعد در بخشهای مختلف در سازمان بودم».

با سرقت انقلاب سیدعلی در بخشهای گوناگون سازمان مجاهدین به فعالیت پرداخت. فعالیتهایی در دفاع از آزادی مردم و برای حفظ دستاوردهای انقلاب و شهیدانش.

اما وقتی خمینی همه راههای آزادی را به روی مردم بست، سیدعلی و یارانش در بخشهای اجتماعی و دانش آموزی سازمان، مبارزه ای درخشان را علیه خمینی دجال پیش بردند. مبارزه ای که در تکامل خود به نبرد در ارتش آزادیبخش ملی ایران رسید و سیدعلی در تمامی سالهای این سه دهه مبارزه، پرشور و پرتلاش، با انگیزه بسیار زیاد و با جدیت کامل مسئولیتهایش را انجام می داد.

آخرین درخششهای این فرزند سلحشور خلق ایران، پایداری او در دوسال پایانی زندگیش در اشرف بود. جایی که طبق توافق چهارجانبه برای نگاهبانی و نگهداری اموال مجاهدین گروهی از مجاهدین در اشرف ماندند. اما نفرت انگیزترین توطئه قتل عام توسط دولت دست نشاندۀ مالکی، علیه آنها به اجرا درآمد. مجاهد قهرمان سیدعلی سیداحمدی در مورد این مأموریت خود در مرداد ۹۱ نوشته بود:

«با تمام وجود اعلام می کنم دفاع از اشرف و ایستادگی عین رزم سرنگونی است و از خدا می خواهم در این رزم مرا به افتخار شهادت نائل فرماید».

...بهترین و باصفاترین لحظه زندگی را همین الان دارم. در یک طرف دشمن ضدبشری ملت ایران با اعوان وانصارش برای ادامه حیات ننگین، دیوانه وار سُم بر زمین می کوبد و تهدید می کند، در سوی دیگر صاحبان قدرت با پرداخت هزینه از جیب مجاهدین توصیه می کنند تا مجاهدین دست از حقوق حقه خود بردارند و جان! سالم به در برند. غافل از این که عنصر مجاهد خلق اشرفی، (چیزی) جز عهد با خدا و خلق و دفاع از حقوق ملت ایران ندارد».

او در آخرین کلماتش در نقشه مسیرش در هشتم مرداد ۹۲ نیز باز بر این عهد خود تأکید کرد و نوشت:

● «خداوندا مرا در مرحله سرنگونی در آزمایشگاه آزادی موفق و سربلند گردان! مرگ بر رژیم ضد بشری خمینی. درود بر رجوی. زنده باد ارتش آزادیبخش ملی ایران.

اینچنین دفتر زرین مبارزات یک مجاهد خلق سلحشور و پرخروش و پرتوان، در اوج قهرمانی و افتخار و شرف بسته شد؛ و صدا و ندای سیدعلی و و خون او و یارانش به تأثیرگذارترین صدای زمانه تبدیل شد تا خلق ایران را در پاسخ به ندای مقاومت برای آزادی به قیام برانگیزد. سلام بر مجاهد خلق سیدعلی سیداحمدی قهرمان و تمامی شهیدان قتل عام اشرف.





شهید قهرمان مجاهد خلق مجید فردی شیویاری



تاریخ تولد: ۱۳۴۴
محل تولد: تهران
زندانی سیاسی: ۴ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

خونی که چراغ امید یک خلق شد

● اشرفی، یعنی در تاریکی محض، چراغ امید بودن
از دست نوشته‌های مجید فردی شیویاری

فردای آن شب
در پای هر بوته باغ
گلبرگهایی فتاده
بر خاک دیدم
گفتم
بهارا! بهارا!
می بینی این فدیها را؟
با این همه نوجوانه
بس نیست تا تو بیایی؟

● در سال ۵۷ و در جریان قیامهای ضدسلطنتی، مردم خیابان پیروزی و میدان ژاله تهران دانش آموز ریز اندام اما پرشوری را می دیدند که یکپارچه تلاش و خروش، با دوستانش به خیابان می آیند و آتش تظاهرات و قیام را با شعارهای خود روشن می کنند. در خانه‌ها را می زنند و به هم محله‌یی هایشان می گویند بیاید تظاهرات! بیاید به خاطر زندانیان سیاسی، بیاید برای آزادی. مجید در آن روزها، ۱۳ سال بیشتر نداشت و با تلاش و خون او و همزمانش بود که سرانجام نظام سلطنتی واژگون شد. او که در جریان فعالیتهايش در سال ۵۷ و درگیریها و شهادتهایی که به چشم دیده بود، ارزش آزادی و قیمتی را که برای آن باید پرداخت، بخوبی درک کرده بود، به زودی و در همان اولین ماههای پس

از پیروزی انقلاب دریافت که خمینی و ارادلی که با موج انقلاب روی کار آمده‌اند، دزدانی بیش نیستند. اما او ناامید نشد و از تلاش برای تحقق آرمانهای انقلاب و در صدر آنها، آزادی دست برداشت و در همین رابطه بود که با سازمان مجاهدین آشنا شد. مجید در خرداد ۵۸ در بخش دانش آموزی سازمان فعالیتش را آغاز کرد.

مجید که بدلیل فعالیتهای مختلف تبلیغی، به هواداری از سازمان شناخته شده بود در ۲۳ خرداد ۶۰ دستگیر شد و در حالی که ۱۶ سال بیشتر نداشت، به شدت شکنجه شد و به ۳ سال زندان محکوم گردید.

به گواهی هم بندان مجید از مقاوم‌ترین زندانیان زندان بود. درخیمان در زیر شکنجه دست راست وی را از کتف شکستند و به دلیل ایستادگی او بر مواضعش، او را بعد از اتمام ۳ سال محکومیتش هم آزاد نکردند و مجید، یکسال اضافه بر مدت محکومیتش در زندان ماند و در خرداد ۶۴ آزاد شد.

عشق و عطش مجید شیواری برای وصل مجدد به سازمان باعث شد که به محض خروجش از زندان به فکر برقراری ارتباط با سازمان باشد. از همین رو بی اعتنا به همه تهدیدها و فشارهای اطلاعات آخوندی بعد از ۴ ماه، در مهر ۶۴ از طریق کردستان خود را به سازمان رساند.

مجید با این که از انحراف ستون فقرات و شکستگی کتف و ناراحتی ریه رنج می‌برد و درد بسیاری را تحمل می‌کرد ولی همزمانش هیچگاه اثری از این نقص عضو و مشکلات جسمی در کارها و مسئولیتهایی که او بر عهده می‌گرفت حس نمی‌کردند. مسئولیت پذیری و دقت و جدیت وی در انجام کارها چشمها را خیره می‌کرد. با تشکیل ارتش آزادیبخش ملی، مجید که احساس می‌کرد پاسخ همه آمال و آرزوهایش برای رهایی خلق در زنجیرش را یافته، سر از پا نشناخته به‌رغم همه مشکلات جسمی در بسیاری از عملیاتهای یکانهای رزمی با تمان توش و توان، شرکت داشت.

اما شخصیت انقلابی مجاهد قهرمان مجید شیواری در پرتو انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین به کمال رسید. نوشته‌های او از عمق درک و ایمان این مجاهد پاکباز و انقلابی وارسته حکایت می‌کند. در یکی از آخرین نوشته‌های مجید که به‌عنوان نقشه‌مسیرش در ۲۸ مرداد ۹۲ نوشته از جمله چنین می‌خوانیم:

«انقلاب خواهر مریم هر روز عمیقتر، زیباتر و آرمانی‌تر می‌شود، امروز و در این مرحله، بالاترین ارزشهای آن، همان ارزشهایی است که مولا علی برترین الگو و شاخص آن بوده و می‌باشد یعنی خاکی و خاکسار بودن، بدهکاری مطلق و خود را کمترین خدمتکارمردم و سایر مجاهدین دانستن... ما نسل خجسته مسعود و زادگان مریم پاک رهایی عهد بسته‌ایم که با تمسک به انقلاب خواهرمریم و با زدودن تمام ذرات باقیمانده از هر نوع ایدئولوژی استثمار و منفعت طلبانه فردی و زدودن ناخالصیها در صفوفمان و بنیان ریختن تشکیلاتی نوین درسی زرین ازحماسه پایداری بجای بگذاریم».

مجید در نوشته دیگری که از نگاه ژرف وی نسبت به جایگاه و قدر اشرف در انقلاب ایران حکایت می‌کند، می‌نویسد:





● «اشرفی یعنی در تاریکی محض چراغ امید بودن، اشرفی بودن یعنی شکافتن بن بستهای غیر ممکن، اشرفی بودن یعنی فدای بی حد و مرز، اشرفی بودن یعنی عشق به هم‌رزم و نثار یک طرفه و بی چشمداشت، اشرفی بودن یعنی شاد و سبکبار زیستن در روزگاری که خنده را روی لبها شکار می‌کنند. اشرفی بودن یعنی سلام گفتن بر ابتلائات، اشرفی بودن یعنی جنگ صد برابر و تعهد پذیری هزار برابر در هر کجا که باشیم».

مجید هم چون همه مجاهدین، آن‌چه را که می‌گفت و به آن اعتقاد داشت، در صحنه تلاش بی‌وقفه خود در کار و رزم روزانه و سرانجام در نبرد آخرین خود، در روز ۱۰ شهریور، با رزم پرشکوه شرف و ایستادگی در اشرف اثبات کرد و خونش چراغ امید یک خلق شد.



شهید قهرمان مجاهد خلق شجاع‌الدین متولی جلالی



تاریخ تولد: ۱۳۳۲
محل تولد: آستانه اشرفیه
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال
تحصیلات: دانشجوی بیوشیمی، آلمان

عاشق مردم

● «من میرشجاع الدین متولی جلالی... با عشق عمیقی که به همه زیباییهای زندگی ام دارم، و همین درک عمیق به همه زیباییهای زندگی بود که خود را در مسیر اهداف سازمان مجاهدین خلق ایران قرار دادم، (می‌روم) تا با فدیة خود زیبایی زندگی را برای آنهاپی که از آن محروم هستند، به ارمغان بیاورم.»

«به مادر عزیزم نیز سلام برسانید و بگویید که می‌دانم خیلی برایم زحمت کشیدی و مثل هر مادر دیگری انتظاراتی داشتی، که ظاهراً به آن نرسیدی؛ ولی در غیاب من می‌بایست سرافراز باشد. و افتخار کند که در دامان سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران پرورش یافته ام و اگر آرزو داشت بعد از چند سال دوری، مرا یکبار ببیند، می‌تواند مرا در دستان (پرینه) دختران قالی باف، در دستهای چروکیده کارگران و پاهای ورم کرده زنان و مردان مزارع گیلان، و در چشمان گریان هزاران پدر و مادر و همسرانی که در جنگ ضد میهنی خمینی دجال، عزیزان خود را از دست داده اند پیدا کند.»

«(هر کس) اگر می‌خواهد بداند که من چگونه زندگی را دوست داشتم، به دریای انقلاب پیوندد و هر کمکی که از دستش بر بیاید، برای پیروزی ارتش آزادیبخش انجام دهد و از محیطی که هر گونه حرکتی را از وی گرفته است خودش را جدا کند. به همه خواهران و برادرانم نیز سفارش می‌کنم که راه مجاهدین را الگو قرار دهند تا بتوانند زیبایی زندگی را لمس کنند. دوستان دارم و همه را می‌بوسم. میرشجاع الدین متولی جلالی.»

این عشق عمیق به مردم، شجاع را که از سال ۵۶ به آلمان رفته بود واداشت که به سازمان مجاهدین پیوندند و در سال ۱۳۶۵ خود را به منطقه مرزی برساند و در نهایت در ارتش آزادی برزمد. او تمامی سالهای مبارزه سی و چهارساله خود را با شور و نشاط و تلاش مستمر در همه مسئولیتها و عرصه‌ها طی کرد.

شجاع جزو اشرفیانی بود که بعد از حمله ششم و هفتم مرداد ۸۸ به اشرف، از بعد از حمله تا آزادی سی و شش گروگان در ۱۴ مهر ۸۸ اعتصاب غذا کرد. در آن روزها در نامه ای به خواهر مریم نوشت:

«...وضعیت ما باعث نشود که شما همه طرح و برنامه ای که دارید را به بعد موکول کنید تا به اعتصاب غذایمان پایان دهید بخدا قسم هیچ وقت در چنین نقطه ای از حقانیت و مظلومیت نبودیم و خیلی دست پر دارید پس لطفاً با تمام قوا و تا هر زمان که بخواهید بتازید ما هستیم و به سفارش شما هم عمل می‌کنیم... شجاع ۸۸/۶/۱۵»

● شجاع جزو مجاهدانی بود که طبق توافق چهارجانبه دولت آمریکا، ملل متحد، دولت عراق و نمایندگان ساکنان در مرداد ۹۱ برای نگهداری اموال مجاهدین در اشرف ماندند؛ اما در حمله جنایتکاران دولت دست‌نشانده رژیم ولایت فقیه در عراق به اشرف، به شهادت رسید. او در آخرین کلمات خود نوشته بود:

«با توجه به یک دهه مبارزه و فدای بیکران رهبری، برای درهم شکستن محاصره ظالمانه اشرفیان، در اشرف و لیبرتی، از روی نیاز خودم، با پشت کردن به ایدئولوژی خمینی و همه توطئه‌گران ارتجاع و استعمار، پا در رکاب رهبر عقیدتی و نگاه به صفوف دشمن، پا در زمین محکم می‌کنم و سرم را در راه خلقم به خدا می‌سپارم.»

بی شک آن عشق شجاع به مردم ایران، همچنان شعله‌های رزم را تا تحقق ایرانی زیبا و درآزادی، برخواهد افروخت.





شهید قهرمان مجاهد خلق محمد جعفرزاده

تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: تبریز
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

بی‌نشان و سختکوش

● از لابلای خونها میگذرند

از دهانه زخمها

اما عطرشان، عطر گل‌های سنبل است

با استخوانهای شکسته

با گوشتهای پاره پاره

زره می‌سازند برای خود

تا از میان لایه‌های کینه

تو را پیدا کنند

ای آزادی!

● نامش محمد بود و همزمانش او را به نام مقداد می‌شناختند.

«در سال ۵۷، با شکل‌گیری مبارزات خلق قهرمان ایران و با مشاهده فعالیت‌های قهرمانانه دانشجویان تبریز در دوران انقلاب با سازمان و مبارزاتش در زمان شاه آشنا شدم. پس از پیروزی انقلاب در صدد فعالیت در ستاد جنبش ملی مجاهدین در تبریز بر آمدم... تا اواخر سال ۵۸ زندگی نامه‌های شهدای مجاهد خلق و کتاب و جزوه‌های سازمان را می‌خواندم و در مراسم و راهپیمائی‌های سازمان شرکت می‌کردم... گم شده خود را در آن می‌دیدم.

سال ۵۹ در رابطه با انجمن دانش‌آموزان مسلمان ۴۰۰، به پخش نشریه و جمع‌آوری کمک مالی می‌پرداختم. در مرداد سال ۶۰ بعد از دستگیری تعداد زیادی از بچه‌ها و اعدام آنها، قطع شدم، در بهار سال ۶۰ هسته مقاومت تشکیل دادیم. هسته

مقاومت (به نام) راه حنیف» و با دو هسته دیگر بنام راه اشرف و راه موسی در ارتباط بودیم در اردیبهشت ۶۲ همراه با یکی دیگر از بچه‌ها از تهران ... به منطقه کردستان آمدم.

این چنین، محمد خود را به صفوف یاران مجاهدش رساند و در گردانهای رزمی، به نبرد علیه رژیم خمینی پرداخت. آتشی که در سالهای پس از آغاز مقاومت بر لانه‌های مزدوران خمینی فرود می‌آمد، از بازو و سلاح مجاهد دلآوری مثل محمد شعله می‌کشید.

«در دی ماه ۶۳ در حین برگشت از یک ماموریت در منطقه مریوان ... از ناحیه لگن تیر خوردم

در دی ماه ۶۴ یک بمب که عمل نکرده زیر برف مانده بود زیر پایم منفجر شد و باعث قطع پایم از ناحیه پنجه شد.

در سال ۶۵ و تشکیل گردانها مدتی مسؤول ترابری بودم، و در اواخر

سال ۶۶ به قرارگاه اشرف آمدم و در قسمت ترابری کار می‌کردم.

«در تماس با بستگانم فهمیدم که در سال ۷۰ رژیم به بهانه (مجاهد)

بودن من به ضرب و شتم اعضای خانواده ام پرداخته و پدرم دو ماه

بعد به علت ضرباتی که به او زده بودند کلیه اش چرک کرده بود

فوت می‌کند».

محمد همیشه به یاد ایران و مردم ستم کشیده آن بود و در این راه

سر از پا نمی‌شناخت. او به شوق رها ساختن مردم در وصیتنامه اش

نوشته بود:

«... هر چند که دهها هزار اعدام می‌شویم و در صحنه نبرد به شهادت

می‌رسیم، ولی هزارها هزار جای ما را خواهند گرفت و آسوده

تان نخواهند گذاشت. هر چه می‌خواهید بگویید و از هیچ خیانتی

فروگذار نکنید. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

با این عشق و عزم، مجاهد قهرمان محمد جعفرزاده، سالها در

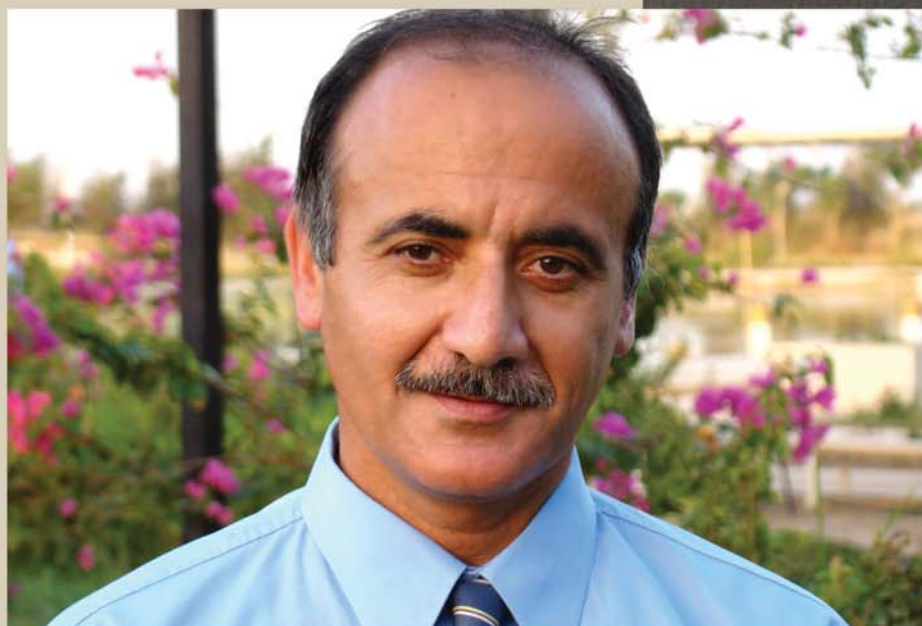
پایگاهها و قرارگاههای ارتش آزادیبخش، مجاهدت کرد. مسیری

که قله‌اش پایداری دهساله در اشرف، بود. محمد در حماسه

پایداری مجاهدین در ۶ و ۷ مرداد ۸۸ نوشت:

«تا آخرین نفس و (آخرین) قطره خونم در مقابل رژیم آخوندی

و مزدورانش از اشرف دفاع می‌کنم. مجاهد خلق هستم و مجاهد



می‌مانم و مجاهد می‌میرم و چه افتخاری که در اشرف بمیرم».

در آخرین فراز پایداری پرشکوه برای رهایی مردم ایران، محمد یکی از قهرمانانی بود که در گروه صدنفرة مجاهدان در اشرف ماند. عزم

او در این آخرین فراز زندگیش، قهرمانان امیرخیز را تداعی می‌کند. و محمد هم یکی از زادگان تبریز قهرمان بود.

او در یکی از نوشته‌های خود به تاریخ مرداد ۹۱ نوشته است:

«واقعیت این است که سازمان مجاهدین خلق ایران گوهر گرانبها و پرورده تاریخ و خلق ایران و ارتش آزادیبخش ملی تنها راه رستگاری

است. مجاهدین و ارتش آزادیبخش... این خاک را از لوٹ وجود دجالیت و دین فروشی و فساد و تباهی آخوندها پاک می کنند. و در مرداد ۹۲ بر این عهد و عزم، اینچنین افزود:

● «به استقبال رزم و آزمایش در این مرحله می رویم... هیچ گونه سستی و ضعف و ذلت را نمی پذیریم و به هر جنگ نظامی و ایدئولوژیک بیا بیا می گویم تا فتح مبین را برای خلق خود به ارمغان بیاوریم. در این میدان جنگ، آن کس می ماند که شایسته این دوران است و بهای آن را می دهد و با تقدیم جان که کمترین، برای هر مجاهد خلق است».

محمد جعفرزاده مجاهدی بود که خون سردار ملی ستارخان، در رگهایش جریان داشت. همان گونه که از خون آن سردار ملی، هزارها محمد مجاهد، جوشید. از خون محمد جعفرزاده نیز بسا مجاهدان جوان و آزادی ستان برخواند خاست. همانها که پرچم آزادی را بر فراز ویرانه های ارتجاع و ستم برخواند افراشت.



شهید قهرمان مجاهد خلق محمود رضا صفوی

تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: رضائیه
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال
تحصیلات: دانشجوی الکترونیک، انگلیس

گذشته از همه چیز، به دنبال آرمان آزادی

● «یاعلی، دشمن با انواع توطئه و دسیسه‌ها، و با پشتیبانی محور شر در صدد نابودی تشکیلات و ارتش آزادی تو بود، اما ما مجاهدین به یمن راهبری هوشیارانه و صدیق برادر مسعود توانستیم بر همه توطئه‌ها غلبه کنیم و کید و مکر یزیدیان و معاویه‌های دوران را به خودشان برگردانیم و با شعار هیئات منا الذله، مسیر برحق تو را در اوج افتخار و شرف پیش ببریم»

محمود رضا صفوی ۸ مرداد ۱۳۹۲

● «من در خانواده‌ای مذهبی و نسبتاً مرفه متولد شدم. ۰۰۰ دیپلم رشته طبیعی گرفتم و بدنبال آن در انستیتو تکنولوژی شهرستان ارومیه در رشته مهندسی مکانیک ادامه تحصیل داده و فوق دیپلم گرفتم و بعد جهت ادامه تحصیل به خارج کشور (انگلستان) رفتم و در رشته مهندسی مکانیکی در پلی تکنیک تا سال دوم ادامه دادم و بعد بدنبال فعالیت سیاسی و بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تحصیلات را نیمه تمام گذاشته و تمام وقت در انجمن هواداران سازمان فعالیت خود را ادامه دادم. ۰۰۰ با خواندن کتابهای سازمان با ایدئولوژی سازمان آشنا شده و راه خودم را انتخاب کردم ۰۰۰».

انتخاب کرد که رفیق ماه باشه

یه ستاره تو شب سیاه باشه

یه هماواز با سرود کهکشون

یه هماورد واسه صد سپاه باشه

اینچنین محمود رضا از شغل و زندگی و آینده مرفه خود در کشورهای اروپایی گذشت و پا در میدانهای نبرد و رزم آوری گذاشت. در سالهای بعد محمود را در میدانهای نبردهای ارتش آزادی می‌بینیم.

او در عملیات چلچراغ و فروغ جاویدان شرکت کرده و در هر دو عملیات مجروح شد.

پس از آن محمود سالها در بخشهای اجتماعی و سپس در امور مخابرات و لجستیک یگانهای مختلف ارتش آزادی، ایفاي مسئولیت کرد. و دوران پایداری اشرف را نیز با همان شور و انگیزه گذراند.

محمودرضا در قسمتی از وصیت نامه اش، بعد از حماسه ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ نوشت:

“تجدید عهد می‌کنم و پیمان خون و نفس می‌بندم. به خانواده ام می‌گویم بعد از شهادتم به خودتان غم و اندوه راه ندهید و افتخار کنید به اینکه من یک مجاهد خلق برای آزادی ایران و آینده ایران هستم. به دشمن ضد بشری مردم ایران و تمامی اخوندهای جانی و جنایتکار می‌گویم “بیا بیا بیا” محمودرضا در نامه یی برای برادر مسعود در دیماه ۱۳۹۰ می‌نویسد:

● “این روزها که ما اشرفیان در کانون توجهات و حمایت‌های بین المللی هستیم و سیلی از دستاوردها و پیروزیها نصیب ما می‌شود در خودم و دیگران یک تهدید جدی احساس می‌کنم که ... جایگاه و قدر و منزلت این همه پیروزیها را خوب نفهمیم و از محور و شاخص اصلیمان (یعنی شعار) کس نخارد و «درس ماندگار» غافل شویم. ... قطعاً روزی خواهد رسید که چشمان

غمزده یک خلق با حضور شما در میان توده‌ها روشن و خندان خواهد شد و آن روز دور نیست. الیس الصبح یقرب.”

محمود رضا به نزدیک بودن صبح آزادی مردم ایران یقین داشت. اینک خون او نیز در شفق‌های ایران، تاریکیهای شب را می‌شکافد و به هر زاده شریف ایران پیغام می‌دهد که برای تحقق آن صبح آزادی، بپا خیزد. سلام بر مجاهد قهرمان محمود رضا صفوی، روزی که زاده شد، روزی که به تمامی شغل و حرفه و آینده مرفه پشت کرد و به میدانهای رزم شتافت، و روزی که مظلومانه به شهادت رسید.





شهید قهرمان مجاهد خلق اردشیر شریفیان

تاریخ تولد: ۱۳۳۵
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
تحصیلات: دانشجوی داروسازی، ایتالیا

فروتن و مایه‌گذار

● با سرخی صد لاله گلگون بنوشته‌ست
این دفتر پر قصه ز بس سرو و سپیدار
بوی شرفی گر که ازین خاک می‌آید
باشد ز گل زخم بسی شیر فداکار
تا تو نفسی با شرف از سینه بر آری

● مجاهد شهید اردشیر شریفیان تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند بعد از دیپلم وارد نیروی دریایی شد و برای طی یک دوره تخصصی به ایتالیا و دانشکده نیروی دریایی ایتالیا اعزام گردید. اما مشاهده ستم و نابرابریهای اجتماعی، موجب شد تا از ارتش دیکتاتوری سلطنتی جدا شود و به ایران برگردد. به فاصله کوتاهی دوباره به ایتالیا بازگشت اما این بار برای تحصیل در رشته داروسازی. در ایتالیا با سازمان مجاهدین خلق ایران آشنا شد و به تدریج به آرمان مجاهدین که آزادی و رهایی مردم ایران است دل باخت و در مسیر مجاهدت سر از پا نشناخت.

صفا و خلوص اردشیر، در نقد صادقانه خود، راهش را در بن بست شکنی و غلبه بر مشکلات می‌گشود؛ و او به قول خودش «سبکبال و راحت» به مرتبت یک مجاهد خلق رسید.

«از آن زمان که توانستم سازمان مجاهدین خلق ایران و آرمانهای توحیدی و ضد استثماری آنرا بشناسم و در راه آن قدم بردارم همواره به این پدیده اندیشیده‌ام که قبل از رسیدن به این چشمه حیات چه عمر تلف شده و بیهوده ای داشته‌ام. ولی اکنون به ویژه بعد از انقلاب ایدئولوژیک که توانستم درک عمیقی از ایدئولوژی ناب توحید پیدا کنم، اکنون ارزش لحظه به لحظه این زندگی و مبارزه در راه خلق و آزادی و اسلام را کاملاً می‌فهمم و همینطور چقدر راحت و سبکبال آماده‌ام که دار و ندار یعنی زندگی و حیات خودم را در این

راه بدهم».

هر چه شرایط مبارزه بغرنج تر می شد، اردشیر استوارتر از پیش به سوی مدارهای بالاتری از مسئولیت پذیری خیز بر می داشت. او در نقشه مسیر خود در مرداد ۹۱ نوشت:

«خونهایی در امتداد همان خونهای عاشورا در پایداری ۶ و ۷ مرداد و ۱۹ فروردین بر زمین ریخته شد و پرچم هیأت را همچنان سرخ بر قلّه شرف و افتخار مجاهدین و اشرف الگوی مقاومت، برافراشته نگاه داشته است که به اذعان همه، الگوی انقلابهای نوین آزادیبخش و پایداری خلقها شده است و دور نیست که در منطقه و ایران خمینی زده به ثمر بنشیند...».

(دشمنان) هنوز مجاهد خلق انتخاب کرده و پا در زمین کوبیده در مقابل دشمن خدا و خلق را شناخته اند، چون هنوز رهبری مجاهدین و انقلاب ایدئولوژیک و توحید و آزادی را فهم نکرده اند...».

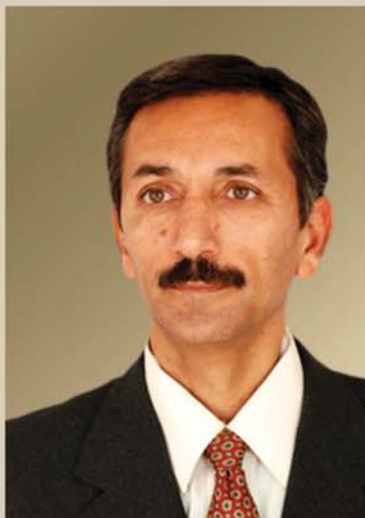
اردشیر قهرمان، حرف آخر را در شب قدر رمضان ۱۳۹۲ میزند. او در راز و نیازی عاشقانه و با درکی عمیق از مرحله مبارزه، با خدا و مولایش علی اینگونه نجوا می کند:

● «... در این قدر شهادت حضرت علی خصم آشتی ناپذیر مرتجعان و خمینی صفتان این احساس نیاز را دارم که با مرووری به اعتقادات و ایمان و آرمان و راهی که با شور بالا و پابندی تاکنون طی کرده ام در این شبها قدر خود را رقم بزنم و تعهد بدهم و پاها را در زمین بکوبم ... تا بتوانم لایق و شایسته و شکر گزار شرکت در این جنگ تاریخی با ضد بشری ترین دیکتاتوری (باشم) که با قتل و چپاول خلق قهرمان ایران و دست اندازی به سایر نقاط سعی دارد جرثومه پلید خودش را با بکارگرفتن تمام دارایی های مردم و با وطن فروشی و

بند و بست با مماشات گران بزرگ و کوچک ... چند صباحی سرپا نگهدارد».

کمتر از یک ماه بعد از این نوشته، مجاهد شهید قهرمان اردشیر شریفیان در صبحگاه ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ در اشرف، با ۵۱ تن دیگر از مسئولان و کادرهای برجسته سازمان مجاهدین خلق ایران، تابلو حماسی و ماندگاری از درس درخشان را با خون خود آفریدند، حماسه یی که مشعلی فرا راه هر انقلابی صدیق خواهد بود که تنها با اتکا به خود و خلقتش راه ناهموار مبارزه در راه آزادی خلق را هموار می کند.





شهید قهرمان مجاهد خلق کورش سعیدی



تاریخ تولد: ۱۳۳۸
محل تولد: اهواز
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال
تحصیلات: مهندس برق و کامپیوتر از دانشگاه USC، آمریکا

رزم آوری پاکباز، خلاق و مبتکر

● «نیکوان رفتند و سنت ها بماند
وز لثیمان ظلم و لعنت ها بماند
اندر آید ای همه پروانه وار
اندرین بهره که دارد صد بهار
جان فشان ای آفتاب معنوی
مر جهان کهنه را بنما نوی
بوی لطف او بیابانها گرفت
ذره های ریگ هم جانها گرفت
ما بها و خونبها را یافتیم
جانب جان باختن بشتافتیم».

● کورش این اشعار را در وصیت نامه اش نوشته بود. انتخاب این اشعار بیانگر روحیه و جهان بینی ژرف اوست. کورش با این جهان بینی، انتخاب کرده بود که تن به ذلت ندهد و برای آرمانهای والای انسانی جانفشانی کند و بهای این جانفشانی را با خونش بپردازد. خودش در مورد زندگیاش نوشته بود:

«در سال ۱۳۳۸ در یک خانواده مرفه به دنیا آمدم... مادر م کرد و پدرم ترک بودند... آشنایی من با فعالیت های سیاسی از سن ۱۶ سالگی شروع شد...» بعد از آمدن به خارج از کشور در سال ۱۹۷۸... با مطالعه نشریه مجاهد و کتابهای سازمان... به فعالیت سیاسی مشغول شدم. در این راه برای فعالیت بیشتر در اواخر سال سوم شهر اورگان را ترک کردم و به لس آنجلس که مرکز انجمن آمریکا در آن زمان

بود، آمدم و مسئولیتهای بیشتری گرفتم، بعد از چند ماه، قبل از پایان دوران تحصیلی در رشته مهندس برق و گرفتن مدرک تحصیلات خود را قطع کردم و به صورت تمام وقت... فعالیت خود را شروع کردم».

کوروش در امریکا از تمامی امکانات برای یک زندگی راحت برخوردار بود. علاوه بر آن راه را برای رسیدن به مدارج تحصیلی عالی و منصبهای عالی باز می دید. ولی او به دنبال گمشده ای بود. نام این گمشده آزادی بود. آزادی مردم ایران. کوروش می دانست که برای آن باید بها پرداخت. او در وصیتنامه اش نوشت:

● «با اندوخته تمامی علم و درس خود در راه رسیدن به آزادی و رهایی از تمامی رنج های بشری، ایدئولوژی توحیدی مجاهدین را انتخاب نمودم».

پس از این انتخاب او در کسوت ارتش آزادیبخش به سرعت آموزش های نظامی را فرا گرفت و به یکی از برجسته ترین فرماندهان گردان توپخانه تبدیل شد یکی از همزمان او در این باره نوشته است:

«در قسمت دیدبانی توپخانه آموزش می دیدم. بعد از گذراندن آموزش های اولیه به ما گفتند که کوروش و مجاهد شهید بیژن آقازاده که او نیز در امریکا تحصیل کرده بود، روی یک کامپیوتر دستی طرح محاسبات را پیاده کرده اند و به جای اینکه روی نقشه هدف کار کنید می توانید با بکار گیری کامپیوتر دستی خیلی سریع تر اطلاعات هدف را به دست بیاورید و سرعت آتش توپخانه را چند برابر بالاتر ببرید».

رزم مجاهد قهرمان کوروش سعیدی در طول ده سال پایداری در اشرف و در زیر شدیدترین محاصره ها و فشارها و حمله و هجوم های بی رحمانه، اوج دیگری گرفت. یکی دیگر از مجاهدان در مورد کارهای علمی و تخصصی کوروش در دانشگاه ایران قرار داشته نوشته است:

«بعد از حمله مزدوران به اشرف در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ در زمینه آب و برق هم به دستور مالکی برق اشرف را قطع می کردند یا اینکه در شبانه روز بسیار کمتر از نیاز ساکنان سهمیه برق می دادند، کوروش طرح صرفه جویی در مصرف برق را برنامه نویسی کرد و در طول ۲۴ ساعت برنامه صرفه جویی توسط کامپیوتر به دستگاه انتقال نیروی هر مقر اعمال می شد و با این شیوه کار فشار ناشی از کمبود برق بر روی مجاهدین اشرف را به حد اقل رسانده بود. این طرح یکی از پیشرفته ترین روش های علمی بود».



یکی دیگر از همکاران کوروش نیز در مورد او نوشته است:

«کوروش سعیدی مسئول دانشکده برق و الکترونیک دانشگاه ایران در اشرف بود. در دوره انرژی خورشیدی که در دانشگاه ایران اشرف

برگزار شد و مسئول این دوره بود. و مسئولیت تولید پروژه‌های خورشیدی شامل: فرورشیدی... آبگرمکن خورشیدی، آب مقطرگیری خورشیدی، تحقیقات درمورد مولدهای خورشیدی و صفحات خورشیدی و... از مباحث این دوره بود.

کوروش در ۱۰ سال پایداری مجاهدین در اشرف، با ابتکارات خود هم با محاصره جنگید. در مرحله بعد او جزو گروهی بود که برای نگاهداری اموال مجاهدین در اشرف ماند. کوروش در آخرین سال حیات پر افتخارش اینچنین نوشت:

● «یا علی در سال گذشته دشمن هرچه از دستش بر می آمد، از موشک باران و انواع توطئه‌ها، کمر به درهم شکستن عزم و اراده مجاهدین در برابر ذلت و خواری بست، ولی تو خود دیدی که چگونه مجاهدین با زدودن هرچه آثار کرسی طلبی و انگیزه‌های دنیوی در وادی پرداخت با انقلاب خواهر مریم وارد شدند و هرگونه آثار ضعف و سستی را زدودند».

کوروش قهرمان در سحرگاه دهم شهریور به دست آدمکشان عراقی ولایت فقیه به شهادت رسید و به عهد خونینش با خدا و مردم ایران وفا کرد. سلام بر او روزی که زاده شد، روزی که از همه چیز خود برای آزادی مردم ایران گذشت و به مجاهدت برخاست، روزی که در این مسیر شکوهمند به خاک افتاد. بی شک، عزم او مشعل راه فرزندان ایران در یکانهای ارتش آزادی خواهد شد و آزادی را برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد.



شهید قهرمان مجاهد خلق قباد سعیدپور

تاریخ تولد: ۱۳۳۷

محل تولد: اراک

سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

تحصیلات: دانشجوی سال سوم آمار، هند

از اعضای شورای ملی مقاومت ایران

سختکوش و راهگشا

● «همچنانکه از روز نخست ورودم به مبارزه، راه و مسیر پر افتخار مجاهدین را با کهنکشانان از شهیدان و اسیرانش انتخاب کردم، با افتخار و سر بلندی تکرار و باز تکرار می‌کنم که آری من مجاهد خلقم، می‌خواهم مجاهد بمانم و مجاهد بمیرم. به عنوان یک مجاهد اشرفی متعهد می‌شوم که به عهد و پیمانم با خدا و خلق و شهیدان مجاهد از احمد تا آخرین شهید یعنی صبا پایدار و استوار بمانم.»

قباد سعید پور- ۳ آبان ۱۳۹۰

● این، کلمات مجاهد شهید قباد سعیدپور (فرمانده سعید) از فرماندهان رشید ارتش آزادی ایران است که سلاحش بارها بر جلادان و پاسداران شب اختناق میهن ما، آتش ریخت. قباد که از ۲۰ سالگی مبارزه و مجاهدت را آغاز کرد. «اولین بار از طریق برادر مجاهد شهید احمد شادبختی با سازمان آشنا شدم و چند دفاعیه (از مجاهدین) خواندم. در این دوران عموماً در شهرهای اراک و قم و اصفهان و آبادان که برادر و خواهرانم در آنجا بودند در تظاهرات و حرکات مردمی شرکت می‌کردیم.» «در سال ۵۷ بعد از خروج از کشور (به هندوستان) اقدام به تأسیس جمع هواداران سازمان کردیم. در سال ۵۸ ارتباطمان برقرار شد. تا قبل از اعزام به منطقه به عنوان عضو شورای انجمن (هند) کار می‌کردم.» «سال ۶۰ مسئول (پیگیری امور هواداران سازمان در) شمال هند بودم تا سال ۶۴ که به منطقه اعزام شدم.»

مجاهد قهرمان قباد سعید پور در سال ۶۵ در یکانهای رزمی سازماندهی شد و ... از فرمانده گروه تا فرمانده یکان مهندسی، مسئولیتهای خود را با سختکوشی و صلابت و جنگندگی، به انجام رساند. سعید در اغلب عملیتهای مجاهدین قبل از تشکیل ارتش آزادی شرکت داشت و از بدو تأسیس ارتش آزادی در گردانهای رزمی و در نبردهای بزرگ همچون آفتاب و چلچراغ و فروغ جاویدان جنگید. پرچم ارتش آزادی با دستان و با عزم چنین مجاهدانی پیاپی بر فراز تلهای پایگاههای تسخیر شده پاسداران ستم ولایت فقیه فرود می‌آمد.

فرمانده سعید، در دوران پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف، صفحات زرین زندگی انقلابی‌اش را نوشت. او در هر کجا که نیاز بود حضور داشت، از جان مایه می‌گذاشت چرا که قلبی مالامال از عشق به آزادی و برپائی جامعه ای عاری از ستم داشت.

فرمانده سعید در وصیتنامه خود نوشت:

● «... خود را در راه بهروزی خلق قهرمان ایران فدا می‌کنم. باشد که این ذره از فدا، گامی هر چند کوچک در جهت رها شدن خلق از چنگالهای خمینی ضد بشر و در راستای جامعه بی طبقه توحیدی باشد. من در حالی که افقهای درخشان آزادی را در مقابلم می‌بینم، از خانواده، دوست و هموطن و ... می‌خواهم که رهروانی مستحکم در راهی که به پیشتازی مسعود و مریم و تا نفی هرگونه تبعیض طبقاتی، فرهنگی و جنسی و قومی ... باشند».

او خود در یکی از نامه‌هایش درباره پایداریش در اشرف بویژه در آخرین مرحله آن که به شهادت قهرمانه‌اش انجامید اینگونه نوشت:

● «به بودنم در اشرف پایدار به عنوان کوچکترین عضو این جمع افتخار می‌کنم. پرچم هیئات در دست بر هرگونه ضعف و سستی و ذلت غلبه می‌کنم بار دیگر

در خاطره ۱۳۰۴ شهید فروغ جاویدان با پیشوای تاریخی و عقیدتی مجاهدین و با سازمان و رهبری تجدید عهد می‌کنم».

جنگ او و سایر مجاهدینی که در کنارش در سپیده دمان دهم شهریور به خون غلطیدند، با حاکمیت جنایتکار ولایت فقیه بود که به نام اسلام هرگونه تبعیض طبقاتی، فرهنگی و جنسی و قومی را ترویج می‌کند.

او که خود نماد استحکام بود، خون و خاطره اش استحکام بخش یکانهای قیام در نبرد سرنگونی است. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد





شهید قهرمان مجاهد خلق شاهرخ اوحدی

تاریخ تولد: ۱۳۴۲
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۲۶ سال
تحصیلات: دیپلم ریاضی فیزیک

فداکار و شیفته رهایی میهن

- گر جان بدهیم جملگی در این راه
زان آه خروش فتح ما را شنوید!
لا حول ولا قوة الا بالله
- مجاهد قهرمان شاهرخ اوحدی، یکی از جوانان نسل انقلاب بود که از همان شروع قیامهای مردمی به آن پیوست اما بعد که خیانت خمینی به اعتماد مردم را دید، برای دفاع از آزادی، در صفوف هواداران مجاهدین به افشاگری در مورد انحصارطلبی و چماقداریهای خمینی پرداخت.
- پس از آن وقتی به آلمان رفته بود در سال ۶۶ به طور حرفه ای به انجمن هوادار مجاهدین پیوست و در دوم مرداد ۱۳۶۷ برای نبرد به ارتش آزادی بخش ملی ایران اعزام شد؛ و از آن پس بعنوان یک مجاهد مسئول در ارتش آزادی فعالیت داشت.
- ایستادن در قلب نبرد در بحر آنها و توفانهای همچون بمبارانهای سال ۷۰ و ۸۲ و پس از آن پایداری در اشرف، به صخره های استواری چون شاهرخ میسر بود. گوهرهای بی بدیلی، گذشته از کوره های رزم و آزمایشهای گوناگون؛ و گذشته از همه چیز خویش. چیزی که با توسل به انقلاب درونی مجاهدین برای هر مجاهدی از جمله برای شاهرخ میسر می شد.
- بعد از گذر از مراحل مختلف پایدار دهساله، شاهرخ یکی از مجاهدانی بود که برای فروش و تصفیه حساب اموال مجاهدین در اشرف ماند. شایستگی او برای این مسئولیت که توان و ظرفیتی بسیار می طلبید، در واژه های خودش دیده می شود وقتی در ۲۸ آبان ۹۱ نوشت:
- «من، مجاهد خلق اشرفی، شاهرخ اوحدی، شهادت می دهم و متعهد می شود که تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس در حفظ اشرف، ذره ای کوتاهی نکنم و با ایمان به انقلاب خواهر مریم، و با ایمان صد روی صد به بند «س» و سرنگونی رژیم آخوندی، روزانه خودم را تراز کنم و عنصر جنگنده تمام عیار شایسته مجاهد اشرفی باشم و مجاهد بمانم و مجاهد بمیرم».
- شاهرخ در آخرین تعهد خود در ۸ مرداد ۹۲ یک بار دیگر بر عزم و عهد خودش برای فدا و جانبازی تأکید کرد:

● «چقدر جای خوشوقتی و افتخار است در شب قدر ۲۱ رمضان در بارگاه آقا علی (ع) قرار گرفتن و ایشان را حاضر و ناظر گرفتن، ... مجاهد اشرفی هیچ باکی از هیچ صحنه‌یی در هر شرایطی و به هر صورتی و در هر زمانی ندارد چون پشتش به خواهر مریم و انقلاب است یعنی به کوه وصل است».

شاهرخ، با زندگی و مرگ سرخش در قتل عام اشرف در ۱۰ شهریور، اثبات کرد که جوانان مجاهد ایران زمین، به ارتجاع و دجالیت و دیکتاتوری تن نمی‌دهند، از همه چیز خود می‌گذرند و با دست بسته نیز در قلب حادثه‌ها می‌ایستند، تا بنیاد ستم و دجالیت را از بن برکنند؛ و این پیام اینک به مردم ایران رسیده است. سلام بر عزم مجاهدت، و روح پرفتح مجاهد قهرمان شاهرخ اوحدی.





شهید قهرمان مجاهد خلق فریبرز شیخ الاسلامی

تاریخ تولد: ۱۳۴۶
محل تولد: سبزوار
سابقه مبارزاتی: ۲۴ سال
تحصیلات: دانشجوی پرستاری

مجاهدی وقف آرمان آزادی

● سرخ و جسور
نزدیک حس مرگ قدم می‌زنیم ما
در روی میز زندگی
نظمی که ننگ چیده، به هم می‌زنیم ما
با مشت و با لگد خشم و با خروش
زیر بساط ظلم و ستم می‌زنیم ما

● «قبل از پیوستن به ارتش آزادیبخش که ارتباطی با سازمان نداشتیم کارم تنها از طریق رادیو و مصاحبه‌های برادر مسعود بود. مثلاً شعارنوشتن یا حتی جمع‌آوری کمک مالی حتی یک ریال که یک بار برادر مسعود در سخنرانی اش اعلام نمود». مجاهد خلق، فریبرز شیخ‌الاسلامی فرزند دلیر مردم سبزوار، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. دانش آموز سال اول راهنمایی بود که در تظاهرات و راهپیمایی‌های قیام ۵۷ شرکت می‌کرد. در اوایل سال ۶۷ هنگامی که در سبزوار دانشجوی پرستاری بود به تبلیغ آرمانهای مجاهدین پرداخت.

«در عملیات فروغ، من امید داشتم که ارتش آزادیبخش به تهران برسد. از روز شروع عملیات مستمراً جریان را دنبال می‌کردم. و کار رژیم را تمام شده می‌دانستم. هرچند بظاهر در این عملیات موفقیت نظامی حاصل نشد، اما بازتابهای اجتماعی و سیاسی آن، انگیزه پیوستن من را به ارتش آزادیبخش زیاده‌تر نمود.»

فریبرز بعد از نبردهای فروغ جاویدان برای پیوستن به ارتش آزادی به منطقه مرزی رفت اما موفق به عبور از مرز نشد؛ با این حال از تلاشهای خود دست نکشید تا در اوایل فروردین ۶۸ این تلاشها به ثمر رسید و او به آرزوی خود رسید و در صفوف رزمندگان ارتش آزادی قرار

گرفت. فریبرز که تا بن استخوان به حقانیت راه و آرمانی که انتخاب کرده بود، ایمان داشت، همان موقع خطاب به خانواده اش چنین نوشت: «... پدر و مادر عزیزم می‌دانم که دوری از شما چقدر سخت است. به خصوص برای شما دوری از فرزند. اما جنایتها و خیانت‌های رژیم خمینی و دنباله‌های آن و ظلم و ستمی که به مردم و خلق ایران روا داشتند، هیچ راهی جز نبرد رو در رو و مبارزه مسلحانه انقلابی را باقی نمی‌گذارد. اگر من و هزاران مجاهد دیگر لباس رزم به تن نمی‌کردیم، دیگر از شرف و اعتبار و حیثیت این خلق در زنجیر چه چیزی باقی می‌ماند».

در سالهای بعد فریبرز را در نبردهای دفاعی مروارید می‌بینیم که دلاورانه می‌جنگد. نبردهایی که طرح و تهاجم سنگین و بزرگ رژیم آخوندی برای نابودی ارتش آزادیبخش، به یمن جنگندگی و شهامت فریبرز و فریبرزها مقتدرانه در هم شکست و نیروهای سپاه و بسیج رژیم را خوار و شکست خورده وادار از فرار به لانه‌هایشان کرد.

آنچه که فریبرز را به رغم سابقه کمش در آن سالها این چنین مصمم و جنگنده ساخته بود، عبور وی از انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین بود، وی با درک عمیقی از این انقلاب به مجاهدی تبدیل شد که هیچ چیز برای خودش نمی‌خواست و همه چیز را برای مردم اسیر و محروم میهنش می‌خواست. او خود درباره این عشق خود در مرداد ۹۱ نوشت:

«ما انسانهای خوشبخت و خوش شانس هستیم، هر فرد می‌تواند در زندگی خودش در ساحل امن و آرامش سکنی گزیند و از درد و رنج دیگران بی‌خبر بماند و کاری به کار دیگران نداشته باشد. به اینکه چه کسانی در کشورش حکومت می‌کنند و قعی ننهد. این هم یک شیوه زندگی کردن است که نهایتاً بامرگ به پایان می‌رسد و بعد از آن هیچ اثر و ردی از آن باقی نمی‌ماند... اما یک زندگی دیگر خود را وقف آرمان و هدف مشخص کردن است، جهت اعتلا و بهروزی دیگران وارد نبرد شدن و تمام هم و غم و تلاش و سعی خود را در پیاده کردن رسالت نوع انسان، ایستادگی در برابر ظلم و ستم و تلاش برای ایجاد جامعه عاری از ظلم و فساد و تباهی و مملو از آزادی، برابری، عدالت و همزیستی و صلح و برادری».

مجاهد قهرمان فریبرز شیخ‌الاسلامی در سالهای بعد، در نبردهای نامنظم ارتش آزادی نیز شرکت داشت. تمامی سالهای دهه پایداری اشرف نیز سالهای رزم و تلاش فریبرز بود. تا آن که در اوج این زندگی پر افتخار، او مأمور نگاهبانی از اموال اشرف شد. خودش در این باره نوشت:

● «من مجاهد خلق فریبرز شیخ‌الاسلامی با استقبال از هر گونه سختی و نامایمات و توطئه دشمن

ضد بشری برای انجام ماموریتی که بر عهده ام گذاشته شده است از هیچ تلاش و کوششی دریغ نخواهم کرد و این ماموریت را در راستای سرنگونی رژیم ولایت فقیه می‌دانم و در این مسیر از بدل جان کوتاهی نخواهم کرد. هیئات منالذله - ۲۸ آبان ۱۳۹۱.

سرانجام مجاهد قهرمان فریبرز شیخ‌الاسلامی بعد از سالها رزم و سخت کوشی در راه محقق کردن آزادی مردم ایران به دست آدم کشان دولت دست نشانده ولایت فقیه در عراق، به شهادت رسید. سلام بر او که بر پیمانش برای نبرد آزادی مردم ایران وفادار ماند. خون فریبرز، به هر ایرانی، پیام برخاستن می‌دهد.





شهید قهرمان مجاهد خلق ابراهیم اسدی



تاریخ تولد: ۱۳۳۱
محل تولد: اهواز
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال

افتاده‌ای گردن‌فراز

● «آنچه اکنون در اشرف و لیبرتی می‌گذرد، عین کارزار سرنوشتی است. با ایمان راسخ نسبت به تغییر دوران و با اشرف به تمامی توطئه‌هایی که سر راهمان قرار دارد، اعلام می‌کنم اشرف و لیبرتی، فتح مبین فقط همین. ابراهیم اسدی ۹۲/۵/۱۲»

مجاهد خلق ابراهیم اسدی فرزند زحمتکش مردم اهواز، یکی از شهیدان سرفراز اشرف در هجوم جنایتکارانه روز دهم شهریور است. ابراهیم در سال ۳۱ در خانواده‌ای محروم به دنیا آمد. و از همان جوانی، خطوط زندگینامه مجاهد قهرمان مهدی رضایی، زندگی او را با مبارزه در آمیخت. ابراهیم برای آزادی مردم در قیام ضد سلطنتی فعالانه شرکت کرد. اما آرزوهایش را با خمینی، پایمال شده یافت. از آن روز، هرگز از تلاش در افشای خمینی و مبارزه علیه این رژیم جنایتکار باز نایستاد. در پخش نشریه و افشاگری علیه سیاست جنگ طلبی خمینی، و در تهیه کمک مالی و امکانات برای اعضای سازمان به شدت تلاش می‌کرد. در سال ۶۱ که ارتباطش با سازمانش قطع شد، خود یک هسته مقاومت تشکیل داد و همواره در جنگ و گریز زندگی کرد. در ادامه این مسیر سرانجام خود را به ارتش آزادیبخش برای رزمندگی در آن رساند. سالها در بخشهای نظامی و ارتباطات و پشتیبانی تلاش و مبارزه کرد. و سالها نیز در پرزحمت ترین کارها از جمله امور پشتیبانی و حمل و نقل، و شهرداری، بدون هیچگونه چشمداشت، تلاش و مجاهدت نمود.

ابراهیم در سال ۷۳ در نامه‌ای به رهبر مقاومت نوشته بود:

«خدا خمینی و بازماندگان او را لعنت کند. که دست از سر خلقمان بر نمی‌دارند. البته آخوند دست بردار نیست. این ما هستیم که باید دست آخوندهای جنایتکار را از سر خلقمان کوتاه کنیم».

انگیزه‌های مبارزاتی ابراهیم اسدی در انقلاب مریم رهایی به اوج خود رسید و از او مجاهدی سخت کوش و بی چشمداشت برای کار بی نام و نشان ساخت.

ابراهیم در نامه‌ای به خواهر مریم آرزوهایش را برای نوروز آزادی ایران اینچنین نگاشت:

● «سلام خواهر مریم. خسته نباشی... من از صمیم قلب و با تمام وجودم عید فطر و عید نوروز را به شما تبریک می گویم. امیدوارم با موکب ارتش آزادی به سوی تهران و استقرار شما در تهران بزرگ ملت ما عید نوروز را جشن بگیرد».

ابراهیم در سالهای اخیر مسئولیت خدمات شهرداری اشرف را بر عهده داشت. او عاشق اشرف بود و در مورد هدفش از زحمت کشیدن برای زیبایی شهر اشرف، در مصاحبه‌ای در سال ۸۵ گفته بود: «من هرچی که کار بتونم تو این شهر بکنم یعنی شبانه روز بکنم باز هم کم کردم بازم جا داره و بیشتر باید برای این شهر بزرگ، شهری که غرور ملی تمام ملت ایران این شهر اشرفه و این یک غرور ملیه یعنی این شهر اشرف یک شهر معمولی نیست یک شهریه که افتخار میکنن بهش ایرانیان، و ما مجاهدین وقتی می گیم ایستادیم و داریم مبارزه می کنیم در این شهر یعنی عزم ملی مونه این شهر اشرف».

هرچند خون پاک ابراهیم اسدی توسط مزدوران جنایتکار مالکی و خامنه‌ای بر زمین اشرف ریخت، اما این خون در حقیقت بر آسمان ایران پاشیده است. از هر قطره خون او و سایر شهیدانی که در کنار او بخاک افتادند، هر روز بر شهرهای ایران پیام مقاومت و قیام برای سرنگونی می بارد.





شهید قهرمان مجاهد خلق غلامعباس گرمابی

تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: شیروان
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال
تحصیلات: دانشجوی انستیتو تکنولوژی
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران

روستازاده‌یی که قهرمان مردم شد

● «...مرگ ما مردن نیست

شور این خون روان را

سر خشکیدن و افسردن نیست

مرگ ما پروازی ست

شرف بودن ما

در شرف جانبازی است».

● فرمانده حیدر، فرمانده قهرمان ارتش آزادیبخش، همیشه به این که روستازاده است، افتخار می‌کرد. او در روستای رباط از توابع شهرستان شیروان، در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد و فقر و محرومیت را با تمام وجود حس کرده بود. تمام آرزویش این بود که روستاییان از این همه فقر و بدبختی نجات پیدا کنند. با همین انگیزه تحصیلات ابتدایی و متوسطه را طی کرد و وارد دانشگاه شد و رشته ساختمان را انتخاب کرد. اما وقتی در دانشگاه با آرمانهای انقلابی آشنا شد، دریافت که سرنوشت توده‌های تحت ستم جز با انقلاب تغییر نمی‌کند، از آن پس عمده وقت و توان خود را صرف مطالعه و فعالیتهای انقلابی مانند تکثیر و پخش اطلاعیه‌های ضد رژیم شاه می‌کرد. این فعالیتها همزمان شد با قیام ضدسلطنتی و غلامعباس که تحصیل را در سال دوم بود، رها کرده بود، در شهر محل اقامتش، بجنورد از سازمان‌دهندگان اصلی تظاهرات و راه پیمایها بود. در جریان همین فعالیتها بود که با سازمان مجاهدین و راه و آرمان آن آشنا شد و احساس کرد که آنچه را به دنبال آن بود، یافته است. چیزی که می‌توان برایش جان و همه زندگی خود را فدا کرد.

مجاهد دلیر غلامعباس گرمابی، یک چند در انجمن دانشجویان مسلمان هوادار مجاهدین در انستیتوی زنجان فعالیت کرد و سپس به ستاد مجاهدین در بجنورد منتقل شد و عضو شورای شهر بجنورد در تشکیلات مجاهدین بود. پس از ۳۰ خرداد و در سال ۶۲ به منطقه مرزی

اعزام شد و در واحدهای رزمی سازماندهی شد. غلامعباس که همزمانش او را با نام حیدر می‌شناختند، به راستی در رزم و پیکار «حیدر»ی رزم‌آور و بی‌باک بود؛ از همین رو با ابراز شایستگیهای خود، از عضو تیم به سرتیم و سرگروه پس از تأسیس ارتش آزادیبخش به عنوان فرمانده گروهان و فرمانده گردان به انجام وظایف خود پرداخت. او در عملیات فروغ جاویدان در سمت فرمانده گردان دلاوری چشمگیری از خود نشان داد. پس از آن و بخصوص پس از انقلاب ایدئولوژیک تا فرمانده تیپ و لشکر نیز ارتقا یافت و در همه سمتها، فداکاری و مسئولیت‌پذیری خود را بارز کرد.

اما در مجاهدین معیار اصلی صلاحیت، تنها دلاوری در صحنه‌های جنگ نظامی نیست. بلکه فراتر از آن، صدق و فدا، در مناسبات جمعی با همزمان و از جمله در باصطلاح سیاه و سفید نکردن کارها و فاصله گرفتن از هر گونه جاه‌طلبی و گذشتن از منافع خود به خاطر همزمان است. فرمانده حیدر در این زمینه نیز به راستی شاخص بود. وقتی ضرورت اقتضا می‌کرد، این فرمانده لشکر دیروز، تمام قد وارد کارهای باصطلاح پروژه‌ای و ساختمان‌سازی در قرارگاههای تازه تأسیس می‌شد و در زیر آفتاب بالای ۵۵ درجه تابستان عراق، در جدیت و سختکوشی و مسئولیت‌پذیری سر از پا نمی‌شناخت و این البته از آثار انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین، یا به قول خود مجاهدین انقلاب مریم بود.

برای حیدر قهرمان، مثل هر مجاهد مریمی شاخص این بود که در کجا و چگونه می‌تواند برای سازمان مفیدتر و در جنگ علیه دشمن ضدبشری مؤثرتر باشد. خود او در این رابطه، در یکی از نوشته‌هایش «زندگی مطلوب» خود را چنین تعریف می‌کند:

«زندگی مطلوب من در مرحله کنونی از مبارزه سازمان، برای من (در) همین جا، اشرف، است... دشمن هر چه شرایط را برای ما سخت‌تر کند معلوم است که ما کارمان درست است و باید تلاشمان را چند برابر کنیم».

با همین شاخص بود که حیدر پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف را که جنگاوری و ظرفیتی بسا عمیق‌تر از جنگ نظامی می‌طلبید، با شایستگی و مسئولیت‌پذیری چشمگیری طی کرد.

او که در همه صحنه‌های رزم در صف اول بود، در هر دو تهاجم جنایتکارانه آدمکشان مزدور خامنه‌ای و مالکی به اشرف، در ۶ و ۷ مرداد ۸۸ به سختی مصدوم شد و در ۱۹ فروردین ۹۰، هم بر اثر اصابت گلوله مجروح گردید، اما این لطمات، تنها عزم و جنگندگی او را بیشتر کرد و او را شایسته آن ساخت که در اوج و قله مجاهدت سی و چند ساله خود درخشانترین فراز کتاب پرافتخار عمرش را روز ۱۰ شهریور رقم بزند.

● دژخیمان او را که بر اثر اصابت گلوله توسط همزمانش به کلینیک اشرف منتقل شده بود، همراه با دیگر مجاهدان مجروح بر روی تخت کلینیک به گلوله بستند و تیر خلاص زدند. آخر شغالان از شیر تیر خورده و بی‌سلاح نیز می‌هراسند. مجاهد شهید غلامعباس گرمابی، در نقشه مسیری که حدود یک ماه پیش از شهادتش نوشته، بر عزم استوار خود چنین پای فشره است:

● «سوگند یاد می‌کنم که با یاد هزاران شهید مجاهد خلق و همزمانم، از شهدای فروغ ایران و فروغ اشرف تا شهدای اخیر لیبرتی، درفش و مشعل فروزان آنها را بر افراشته و راه سرخشان را ادامه دهم».





شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر سرابی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: بجنورد
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال

شیدای انقلاب و رهایی

● فرمانده ناصر سرابی، آزموده صحنه‌های پیکار بود. شجاع و بی‌ترس و بیم. از نسل قیام آفرینان انقلاب ضد سلطنتی. دانش آموزی پرشور که با شروع قیام ضد سلطنتی، درس و مدرسه را کنار گذاشت تا در دانشگاه انقلاب درس فدا و صداقت را فرا بگیرد و خود معلم آن شود. ناصر این تصمیم خود را چنین بازگو کرده است:

«یه روزی شنیدم جنبش ملی مجاهدین تاسیس شده گفتم برم ببینم مجاهدین کی اند و چی هستند، رفتم و اونجا و با اولین نفری که برخورد کردم مجاهد شهید فریدون نجاتی بود، که یه مقدار برام صحبت کرد و اینا، گفتم میخوام مجاهدین را بشناسم یه مقدار برام صحبت کرد و گفت که فردا هم بیا، که فرداش هم رفتم اونجا، دیگه فرداش رفتم و الانم خدمت شمام.»

ناصر از دانش آموزان فعال هوادار مجاهدین در بجنورد بود. او بعد از سی خرداد ۶۰ و از آنجا که در بجنورد برای پاسدارها و عوامل رژیم شناخته شده بود، ناچار شد به شهر دیگری برود او بارها توسط نیروهای سرکوبگر کمیته‌های ضد انقلاب رژیم دستگیر شد اما با جسارت انقلابی و گاهی با وجود آن که به شدت زخمی بود، هر بار موفق شد از دست مزدوران و از زندان بگریزد.

ناصر دلیر که ارتباطش با سازمان در سال ۶۰ قطع شده بود، توانست با هوشیاری و خلاقیت، از کشور خارج شده و خود را به قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش برساند. و این آغاز مرحله نوینی در حیات انقلابی او بود، ناصر به یمن جوهره انقلابی و با آمادگی برای فدا و با عبور از انقلاب ایدئولوژیک، شایسته نام مجاهد اشرفی شود.

ناصر می‌گفت: «در مجاهدین مسئولیت به اسمش نیست، بلکه به رسمشه. در واقع هر مسئولی هرچه مسئول تر خیلی از قوانین، اصول و پرنسپ ها رو خیلی بیش از بقیه رعایت می‌کنه»

مجاهد قهرمان ناصر سرابی به عنوان یکی از فرماندهان پشتیبانی ارتش آزادیبخش ملی، با مایه گذاری چشمگیر، در رسته‌های مختلف صلاحیت خود را بارز کرد. او به راستی شاخصی بود از مایه گذاری و قیمت دادن برای همزمانش. توجه ناصر به شادابی محیط زندگی



همزمانش از عشق بی کرانش به مجاهدین و رهبری مقاومت سرچشمه می گرفت.

پشت عواطف فروزانی که به سادگی به زبان می آورد، آگاهی عمیقی از شرایط سیاسی و از ماهیت رژیم نهفته و آمادگی برای رویارو شدن با آن نهفته بود. او در یکی از نامه هایش به رهبر مقاومت در شهریور ۱۳۸۸ از جمله نوشته است:

«شک ندارم که روزهای سخت تری در انتظارمان هست چون این حرامیان تاریخ به این سادگی ها دست از رذالت و جنایت بر نمی دارند».

فرمانده ناصر با اشراف به همین درنده خوئی دشمن ضدبشر، در اوج خلوص ایدئولوژیک و آگاهی از شرایط مبارزات مردم ایران، در ۲۸ آبان سال ۱۳۹۱ آمادگی تمام عیار خود را برای فدای خود نوشت:

«... با استعانت از شهیدان کربلا و سرور شهیدان

امام حسین (ع) و سوگند وفا حضرت عباس (ع)، پاسخ من هیئات منالذله، هیئات منالذله، هیئات منالذله می باشد».

باچنین انتخاب جانانه ای بود که فرمانده ناصر قهرمان و سایر خواهران و برادران شهیدش در حماسه پایداری در اشرف، درسی درخشان از فدا و صداقت در راه رهایی مردم آفریدند.

شهید قهرمان ناصر سرابی، کمی قبل از شهادتش در راز و نیازی عارفانه، و در اوج شور و بلوغ عقیدتی و سیاسی استراتژیک اینگونه گوهر وجود خود را بارز کرد:

● «در شب شهادت مولای متقیان علی (ع) و سالگرد فروغ جاویدان و فروغ ایران، بار دیگر با مولا علی و با برادر مسعود و خواهر مریم، با شهدا و با خلق قهرمان تجدید عهد و پیمان می کنم، و در دوران تغییر و بند "س" برای محقق کردن فتح مبین و جنگ صد برابر با رژیم ضد بشری آخوندی و حامیانش سوگند یاد می کنم.»



شهید قهرمان مجاهد خلق بیژن میرزایی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: تهران

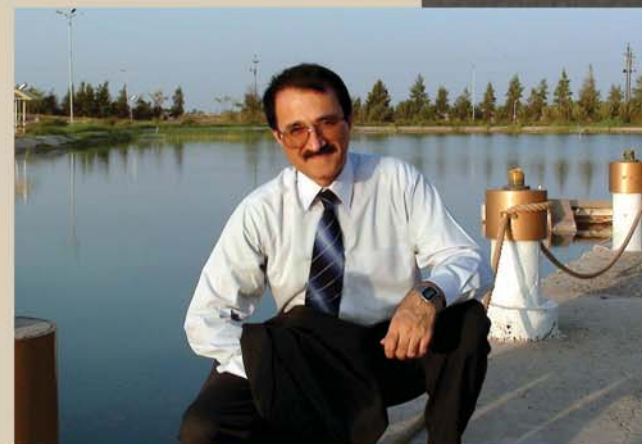
سابقه مبارزاتی: ۳۱ سال

تحصیلات: مهندس و کارشناس کامپیوتر از دانشگاه ماساچوست
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون علوم و پژوهش)

بیژن، چگونه آرمانی شد؟

● ما زندگی را
در یک نفس عطر شرافت ساده کردیم
ما خویش را بهر گذر از تیغ زار درد و تهمت
آماده کردیم
در برهه ای که کوه جنید
ما مرگ را
از اسب خود، پیاده کردیم
در این جهان غرقه در وابستگیها، ننگها، نیرنگها
ایجاد یک فصل نوین را در رهایی
اراده کردیم.

● مهندس بیژن میرزایی ظاهراً در زندگی هیچ کم و کسری نداشت، از شغل و عنوان خوب و زندگی راحت برخوردار بود و در موقعیتی قرار داشت که می توانست بسیاری چیزهای دیگر را هم که برای خیلی ها رؤیا محسوب می شود به دست آورد. در سال ۵۵ او با همین رؤیاها، پس از دریافت دیپلمش در تهران، برای ادامه تحصیل روانه آمریکا شد و با تلاش و سختکوشی بسیار توانست در رشته مورد علاقه اش، مهندسی کامپیوتر، در یکی از بهترین دانشگاههای آمریکا تحصیل کند و فارغ التحصیل شود. اما کشف تدریجی یک چیز، زندگی او را دگرگون کرد و وادارش کرد که برای به دست آوردن آن یک چیز، از همه چیزهایی که داشت و می خواست داشته باشد، از جمله جانش،



با شکر و شیرینی بگذرد. آن یک چیز که البته برای انسانی که خود را به عنوان انسان شناخته، همه چیز است، اسمش آرمان است. آرمانی که برای بیژن با نام مجاهدین یکی و جدایی ناپذیر بود. بیژن خود در وصیتنامه‌ای به تاریخ ۲۴ اسفند ۶۶ نوشته است:

«به راستی بجز مجاهد بودن و مجاهد مردن چه دلیل و انگیزه موجه دیگری برای زنده بودن وجود دارد؟... خواندا شاهی که انگیزه‌ای بجز خدمت به تو و خلقت برای مبارزه نداشته‌ام و تنها درخواستم از تو این بوده که مجاهد از این دنیا بروم».

اما این فاصله طولانی میان بیژنی که آرزویش این بود که استاد دانشگاه شود، با بیژن مجاهد و قهرمانی که جز فدا شدن در راه خدا و خلق خواسته و آرزوی دیگری نداشت، چگونه طی شد؟ یکی از همزمانش می‌نویسد:

«اولین بار که بیژن را دیدم سال ۶۱ در شهر بوستن آمریکا بود. ما هواداران سازمان در آن شهر یک خانه دو اتاقه خیلی کوچک داشتیم که بیست نفر در آن زندگی و کار می‌کردند. هیچ کس برای خودش نه اتاقی داشت، نه میزی و نه حتی کمدی. قفسه‌ای داشتیم که هر کس ساکش را در آن گذاشته بود. وضع مالی خوبی نداشتیم. بیژن مهندس کامپیوتر بود که در یک شرکت کامپیوتری کار می‌کرد و حقوقی خوبی می‌گرفت. علیرغم اینکه خودش تمایل نداشت، قرار شده بود که او شغلش را حفظ کند تا منبع درآمدی برای جمعمان باشد. بیژن هر روز از صبح زود تا غروب در شرکت کار می‌کرد و حتی اضافه کاری می‌گرفت و این در شرایطی بود که توضیح دادم. تازه وقتی او غروب بعد از ۱۰، ۱۱ ساعت کار طاقتفرسا به خانه برمی‌گشت، سر حال و خستگی ناپذیر تا آخر شب در کارهای مختلفی که داشتیم، از بسته‌بندی نشریه‌های مجاهد قطع

کوچک برای ارسال به داخل کشور تا کارهای ریز و درشت زندگی جمعی، شرکت می‌کرد».

مجاهد قهرمان بیژن میرزایی پس از چند سال کار و تلاش شبانه‌روزی در انجمن دانشجویان هوادار، در سال ۶۵ و به دنبال درخواستهای مصرانه‌اش برای پیوستن به ارتش آزادیبخش، به منطقه اعزام شد و در یکانهای رزمی سازماندهی شد. او در کسوت رزمنده آزادیبخش سر از پا نمی‌شناخت و همه مسئولیتها و وظائف مختلفی را که به او محول می‌شد، با انگیزه بسیار به احسن وجه انجام می‌داد. اما اوج درخشش گوهر مجاهدی بیژن، در ۱۰ سال پایداری پرشکوه در اشرف و به رغم آن همه توطئه‌ها و فشارها بود. خود او در این باره می‌نویسد:

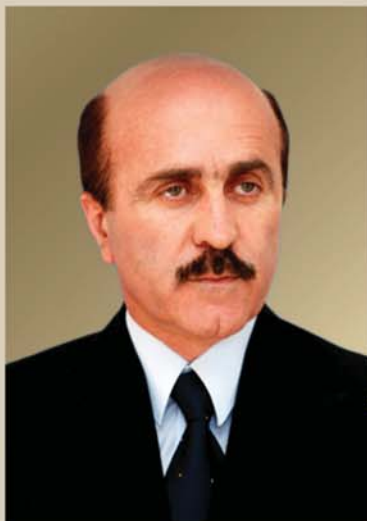
● «... هزاران بلا بر سرمان آوردند، تروریست خواندند، بمباران کردند، سلاحهایمان را گرفتند، با هدف «فروپاشی نرم» بریده‌خانه‌یی تحت نام تیغ درست کردند، محاصره کردند، در ۶ و ۷ مرداد ۸۸ با تیغ و تبر بر سر و رویمان زدند، در ۱۹ فروردین ۹۰، با رگبار گلوله





سوراخ سوراخمان کردند و با هاموی و لودر زیرمان گرفتند، با مگاتن فشار... در نیم کیلومتر مربع زندان لیبرتی به بند کشیدند... با این امید که تشکیلاتمان را از هم پاشیده و نیروهای آن را پراکنده و مضمحل کنند، ولی هیئات! بیچاره شب پرستان که مجاهدین را نشناخته بودند...».

بیژن آنچه را که گفته و نوشته و آنچه را که طی ۴ دهه زیسته، با خون خود و با حماسه فراموشی ناپذیر ۱۰ شهریور اشرف که او خود یکی از قهرمانانش بود، به اثبات رساند. راستی که رژیم پلید آخوندی مجاهدین را نشناخته و هرگز نخواهد شناخت و نمی داند مقاومتی که با انسانهای آرمانگرایی مانند بیژن بنا شده فناپذیر و شکست ناپذیر است. هر یک از این شهداتها، باعث انگیزاندن و به میدان آوردن هزاران جوان بی تاب آزادی خواهد شد.



شهید قهرمان مجاهد خلق رحمت بلوک نخجیری

تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: نخجیر کلايه
زندانی سیاسی: ۳ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال
تحصیلات: دیپلم طبیعی

سروی ایستاده از تبار سردار جنگل

● «من آن گلبرگ مغرورم که می‌میرم ز بی‌آبی

ولی با خواری و ذلت، پی‌شبنم نمی‌گردم»

«در مقابل دشمن پلید و همه حامیان کثیف او چون کوه استوار خواهم ماند. اگر زمانه صد بار هم سخت‌تر باشد بر ایستادگی و تعهدم افزوده و با درسی شکوهمند و پایدار آن را در میادین مختلف عیان خواهم نمود...»

رحمت بلوک نخجیری

● رحمت بلوک نخجیری متولد سال ۱۳۳۷ شهر دلاورخیز لاهیجان بود. همزمان با بالا گرفتن امواج قیامها در انقلاب ضدسلطنتی، رحمت و تعدادی از دوستانش در تابستان ۵۷ فعالیت سیاسی - اجتماعی خود را با شرکت در تظاهرات ضد شاه شروع کرد. هنوز چند ماهی نگذشته بود که با مجاهدین آشنا شد و همراه با دوستانش به صفوف هواداران سازمان پیوستند.

رحمت پس از پیروزی انقلاب با شناخت بیشتری که از سازمان پیدا کرد، در ارتباط با جنبش ملی مجاهدین قرار گرفت و وارد فعالیتهای تبلیغی از جمله فروش نشریه شد و در زمستان ۵۸ بطور تمام وقت و حرفه‌ای به سازمان مجاهدین پیوست.

مردم لاهیجان چهره جوانی پرشور را که در میزهای کتاب و نشریه سازمان از آرمان آزادی دفاع می‌کرد فراموش نمی‌کنند. در سال ۵۹ رحمت از لاهیجان به رشت منتقل شد. پس از ۳۰ خرداد به زندگی مخفی روی آورد اما در شهریور ۶۰ در رشت شناسایی و



دستگیر شد. رحمت طی سه سال زندان، از عناصر مقاوم زندان بود و در تشکیلات مجاهدین در زندان بسیار فعال بود و مدتی هم مسئولیت تشکیلات را در زندان مالک اشتر برعهده داشت. یکی از همبندان او نوشته است، رحمت نخجیری و شهرام یاسری و حسن غلامپور، موتور محرک زندان بودند و با شور و نشاط و مقاومت خود، روحیه مقاومت و جنگندگی را در سایر زندانیان می‌دیدند و زندانبانها را به ستوه می‌آوردند.

رحمت در مرداد ۶۴ از زندان آزاد شد. او که تشنه وصل مجدد به سازمان مجبوش بود، بلافاصله پس از آزادی در صدد وصل برآمد و موفق شد بعد از ۴ ماه خود را به سایر همزمان مجاهدش در منطقه مرزی ایران و عراق برساند و سلاح مجاهدت بردارد. رحمت که تا بن استخوان به راهی که برگزیده بود و سختیهای آن آگاهی و عشق داشت در همان روزهای اول وصل مجددش به تشکیلات نوشت:

«جریان تکامل پرپیچ و خم بوده و سخت و دشوار می‌باشد و ما چنین راهی را طی می‌کنیم بقول امام علی (ع) «ان امرنا صعب مستصعب» ما راه پرپیچ و خم و سختی را در پیش داریم. برای رسیدن به آرمانهای والای انسانی باید این چنین راهی را با دلی پرشور پذیرفت»

رحمت قهرمان در عمل نیز در برابر همه آزمایشها و بتلاهای این راه صبور و متعهد بود. با تأسیس ارتش آزادیبخش، او با جنگاوری و شور مضاعف در عملیاتهای بزرگ آفتاب و چلچراغ و فروغ جانانه جنگید.

اما انقلاب ایدئولوژیک درونی سازمان برای او، افقهای بالاتری از جنگاوری، مسئولیت‌پذیری و فدا گشود. فدای همه چیز برای آزادی و برای رهایی میهن. رحمت بر عزم استوار خود در سال ۹۱ چنین تأکید کرد:

«... با تمام وجود در راه رهایی خلق اسیر و محبوب خود قدم برداشته و با سرفرازی و شکوه و شیرینی به جنگ تمام عیار با نظام پلید آخوندهای دین فروش و وحشی ادامه خواهیم داد. در این مسیر البته پذیرای هر ابتلائی هستم و نسبت به آنها در درگاه حق تعالی شکر گزارم. «رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»

رحمت که مسئولیتهای مختلفی را در ارتش آزادیبخش داشت، نه تنها خود با شایستگی پاسخگوی مسئولیتهایش بود، بلکه تأثیرات انگیزاننده‌ای بر روی سایر همزمانش داشت. درخشش عنصر صدق و فدا در مجاهد قهرمان رحمت بلوک نخجیری دوران پایداری پرشکوه ده ساله در اشرف چشمگیر بود. سخنان او در مراسم بزرگداشت شهدای قهرمان مجاهد خلق محمدعلی حاج آقایی و جعفر کاظمی، گوشه‌ای از شخصیت انقلابی این سردار مجاهد را نشان می‌دهد:

«هرشب ستاره ای به زمین می‌کشند و باز این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست
امروز ولی فقیه ارتجاع و طلسم شکسته دویار اشرفی، دویار قهرمان و پایدار ما را جعفر کاظمی و محمد علی حاج آقایی رو به چوبه دار سپرد....»

خون این عزیزان خون این شهدای سرفراز عزم ما اشرفی‌ها را هرچه مستحکمتر و مصمم تر میکند تا بتوانیم غبار این نظام پلید رو درهم بپیچیم. ما شکی نداریم ۱۲۰ هزار نفر از رشیدترین فرزندان ملت ایران این راه را طی کردند و ما هم به آنها لبیک گفتیم و مصمم و استوار ایستاده ایم.»

ایستادگی صبورانه رحمت قهرمان در اعتصاب غذای ۷۲ روزه بعد از حماسه فروغ ایران نیز گواهی دیگر در اثبات این ادعاست





● “من هادی نخجیری هستم حدود یک ماه و نیمه که در اعتصاب غذا هستم وضعیت جسمی ام خب مشخص است رو به تحلیل ۱۰ کیلو وزن کم کردم فشارخون پایینه راه رفتن کار مشکلیه ولی ما خواسته‌های مشخصی رو داریم... ما تا پایانش هستیم.”

رحمت اما، اوج شرافت و کرامت و زیادت را با بوسه خونینش بر خاک اشرف و تابلوی پرشکوهی که در حماسه ۱۰ شهریور خلق شد در صفحه تاریخ مقاومت مردم ایران به ثبت داد.



شهید قهرمان مجاهد خلق ابوالقاسم رضوانی



تاریخ تولد: ۱۳۳۰
محل تولد: سمنان
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
تحصیلات: وکیل و فوق لیسانس حقوق
وکیل و قاضی دادگستری در ساری و وکیل مجاهدان اشرف
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون قضایی)

دادخواه پایداران شهر شرف

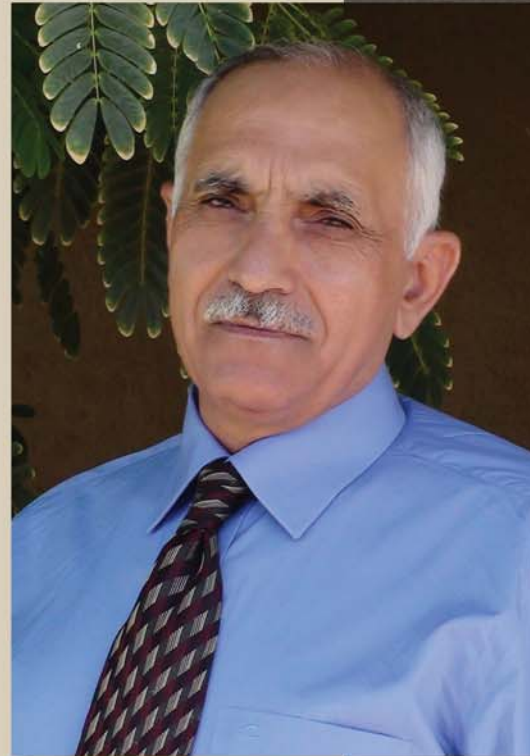
● «زندگی را با مرارت و کارگری در جوار خانواده تا سال ۱۳۴۹ گذراندم. در سال ۵۰ وارد دانشگاه تهران شدم و در سال ۵۴ در رشته حقوق قضایی فارغ التحصیل شدم. ... همزمان با رشد آگاهی‌های مردمی و رشد جنبش انقلابی به مبارزه پیوستم و در حد توان خود در تعمیق آن کوشیدم. در همان ایام بود که با سازمان و مبارزات آن آشنا شدم. پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی به فعالیتهای مردمی خود، چه در دادگاه انقلاب تهران و چه در دادگاه انقلاب ساری و چه در هیأت رسیدگی به اختلافات ارضی گرگان و دشت ادامه دادم ... در اواخر سال ۵۹ تصمیم گرفتم کار در دادگستری را رها کرده و در ارتباط مستقیم با سازمان قرار گیرم و فعالیتهایم را در انجمن حقوقدانان مسلمان شروع کردم ... در خرداد ماه ۶۴ به منطقه آمدم و در ارتباط با سازمان قرار گرفتم».

قاسم در مورد پیوستنش به ارتش آزادیبخش ملی ایران نوشت:

«من اکنون افتخار می‌کنم که در صف رزمندگان مجاهد خلق قرار دارم و در نبرد (با دشمنی) که تمامیت ایدئولوژی و میهن ما را تهدید می‌کند شرکت دارم».

به این ترتیب، این وکیل و فعال میدان حقوق و دادگستری، برای گرفتن حقوق مردمش، به میدانهای رزم و نبرد شتافت. سلاح به دست گرفت و در لباس رزم آوران در عملیتهای گردانی و جبهه‌ای ارتش آزادیبخش همچون آفتاب و چلچراغ و فروغ جاویدان جنگید. پس از آن نیز در بخشهای مختلف ارتش آزادی، مسئولیتهای گوناگونی را عهده دار شد.

مجاهد قهرمان ابوالقاسم رضوانی به قدری خاکی و فروتن بود و همیشه داوطلبانه به امور خدماتی و شهرداری و حتی تخلیه فاضلاب می‌پرداخت که اگر کسی سوابق او را نمی‌دانست، هرگز تصور نمی‌کرد که او یک وکیل کارآمودة دادگستری و صاحب کرسی حقوق و قضاوت است. همین ویژگی بود که او را به مجاهدی وارسته و چهره‌ی محبوب و الهام‌بخش در میان هم‌زمانش تبدیل کرده بود. سالها تلاش و مجاهدت، و گذر از ده سال پایداری و تحمل فشارهای محاصره و هجومها و توطئه‌های دشمن، از ابوالقاسم مجاهدی



کوهوار ساخته بود.
ابوالقاسم قهرمان پس از حمله مزدوران خامنه‌ای و مالکی به اشرف در مرداد ۸۸ در جریان کارزار جهانی برای آزادی ۳۶ مجاهد گروگان، در مصاحبه‌ای گفته بود:
«ماده ۳ کنوانسیون ژنو می‌گوید، ماده سه، اعمال زیر را در مورد اشخاص مورد نظر در هر زمان و در هر مکان ممنوع کرده و ممنوع می‌کند. این اعمال عبارتند از لطمه به حیات یا تمامیت جسمانی افراد و بطور مشخص گروگان‌گیری. ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ هم بنحوی گروگانگیری را ممنوع و آن را از جرائم جنگی به شمار می‌آورد».
اوج صلابت و استحکام عزم و اراده قاسم را بخصوص در دو ساله آخر زندگیش می‌شود دید؛ وقتی که، در اشرف برای نگاهبانی اموال مجاهدین ماند.
او عزم خود را برای پایداری اش، در آخرین کلماتش بیان کرد:
● «...رستگاری از آن کسی است که خورش در خاک اشرف ریخته شود و در کنار شهدای ۶ و ۷ مرداد و ۱۹ فروردین به خاک سپرده شود...».

چون پیش‌تاز خویش

ایران ببین!

این خون سرخ و داغ مجاهد به خاک دشت

بار دگر

به پرچم تو رنگ می‌دهد

دژخیم در تله است

از عزم پایداری اشرف

الهام گیر

بر پا به پیش»

اگرچه جلادان خامنه‌ای و مالکی خون او را به مظلومانه‌ترین صورت ریختند، اما بی شک، خدا و خلق و تاریخ، شاهد تحقق خواست و دعای او در ایران فردا خواهند بود. وقتی که در نقشه مسیر خود در سال ۹۱ نوشت:
«از خدا می‌خواهم سرنگونی رژیم ولایت فقیه را نزدیک و دیدگان مردم ایران را به جمال جان‌جانان و مهر تابان روشن نماید».



شهید قهرمان مجاهد خلق سیدعلی اصغر عمادی چاشمی

تاریخ تولد: ۱۳۳۶
محل تولد: قائمشهر- مازندران
زندانی سیاسی: ۱ سال
سابقه مبارزاتی: ۲۶ سال
تحصیلات: دیپلم ریاضی

مجاهدی همیشه رزم آور

● “ارزش انسان امروز به جنگ و مبارزه برای آزادی است.”

از آخرین نوشته‌های مجاهد خلق سید علی اصغر عمادی

● در جریان انقلاب ضد سلطنتی اصغر از فعالترین جوانان قائمشهر بود. در همین راستا بود که با مجاهدین آشنا شد. با اینکه تکنسین برق صنعتی و دارای شغل بود، اما زندگی و رفاه فردی علی اصغر را قانع نمی‌کرد. چرا که مردم محروم را می‌دید که چگونه برای کمترین خواسته‌هایشان سرکوب می‌شوند. از این رو آرمان آزادی، اصغر را به مجاهدین در مازندران رهنمون کرد. به خاطر رویارویی با عوامل استبداد مطلقه فقیه، علی اصغر در سال ۶۰ دستگیر شد و تا پایان همان سال در شکنجه‌گاه‌های سمنان و قائمشهر محبوس بود. اما اصغر کسی نبود که با شکنجه و زندان تسلیم شود و دست از آرمان خود بردارد. بنابراین پس از آزادی از زندان هسته مقاومت تشکیل داد و به فعالیتهای تبلیغی در راستای خطوط و سیاستهای سازمان دست زد.

با تشکیل ارتش آزادیبخش ملی، اصغر عزم خود را برای پیوستن به آن جزم کرد و با تلاشهای پیگیر موفق شد در سال ۱۳۶۷ خود را به صفوف رزمندگان شهر اشرف برساند. اصغر به دلیل تخصصی که در برق داشت، سالها از مسئولان برق اشرف بود و در سخت‌ترین شرایط و محاصره ۵ ساله اشرف، به بهترین صورت و ابتکارات و خلاقیت‌های خود و سایر یارانش برق اشرف را تأمین کرد.

روحیه فعال و بشاش اصغر و تواضع و افتادگی، از او الگوی رزمنده‌ای تمام عیار و هر لحظه حاضر به جنگ ارائه می‌داد. اصغر با عبور از انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین، در مبارزه با رژیم آخوندی بسا مستحکمتر شد. او که به خوبی از منشأ تغییر انقلابی خود آگاه بود، آن را در نوشته‌هایش نیز بارز می‌کرد، از جمله در نوشته‌ای به تاریخ ۲۸ آبان ۹۱ می‌نویسد:

“هیئات منالذله من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم. روزیکه خود را یافتیم و درمانده و بی پرو بال بودم، خداوند به من رهبری شایسته مسعود و مریم را داد و مرا به سبب آنها عزت و کرامت بخشید. ... گم گشته و سرگردان بودیم این مسعود بود که به ما راه را نشان

داد و این انقلاب خواهر مریم بود که ما را بالا و بالاتر برد و به مقم انسان رساند.

هیئات، هیئات، هرگز دست از چنین رهبری شایسته برنخواهم داشت ...».

حرکت به سمت آزادی و حاکمیت مردم نیاز به انقلابیونی دارد که با آگاهی عمیق و چشمانی باز حرکت کنند و پیش بروند. اصغر در تعریف نقشه مسیری که مجاهدین سالانه ترسیم می کنند می نویسد:

«نقشه مسیر یعنی مقاومت و جنگ صد برابر و هزار برابر برای سرنگونی رژیم پلید آخوندی. «تالله لأکیدن أصرامکم» به خدا هر روز بر این تصمیم پای می فشارم و آن را صیقل می دهم و در افقی نزدیک، سرنگونی آخوندهای حاکم بر ایران را ماده می بینم. هرگز خون ما از خون هزاران رزمنده آزادی رنگین تر نبود. اگر هستیم از برای جنگ برای آزادی است. امروز مأموریت و نقشه مسیر من ادامه راه حضرت علی و امام حسین ع همان جنگ با بی عدالتی و برای آزادی است». مرداد ۹۱.

یکماه قبل از شهادتش نیز اصغر نوشت:

● «با ایمان راسخ به وارد شدن به دوران سرنگونی رژیم، معتقدم که هرآنچه در لیبرتی واشرف می گذرد، همه اش فتح مبین است و به سرنگونی می انجامد».

مجاهد خلق سید علی اصغر عمادی چاشمی در جنگ با دیکتاتوری قرون وسطایی آخوندی و برای آزادی و حاکمیت مردم ایران، در روز دهم شهریور در اشرف به دست دژخیمان و مزدوران خامنه ای و مالکی به شهادت رسید و بر عهد خونین خود با آزادی تا آخرین نفس پا برجاماند و پرچمش را به دست نسل پس از خود و فرزندان داد.





شهید قهرمان مجاهد خلق محمد علی محمودی



تاریخ تولد: ۱۳۳۹
محل تولد: تبریز
سابقه مبارزاتی: ۲۹ سال
تحصیلات: دیپلم ریاضی

فرمانده سخت کوش ارتش آزادی

● «افتخار می‌کنم که در چنین سازمانی هستم که در دنیایی که بی عدالتی بیداد می‌کند و در دوران افول ارزشها، اینچنین روی اصول و آرمان و ارزشهای انسانی، محکم و استوار ایستاده و بهای آن را با فدا و صداقت حداکثر می‌پردازد».

محمد علی محمودی ۱۵ مرداد ۹۲

محمد علی شیردلی از زادگاه تاریخی مجاهدین، شهر مجاهدپور تبریز بود. «از شروع انقلاب ضد سلطنتی من به مرور با فعالیتهایی که سازمان در جامعه داشت... آشنا شدم. با شروع فاز نظامی به این نتیجه رسیدم و وظیفه مبرم خودم دانستم که باید... در راه سازمان با خمینی جنگید. به این علت با شروع فاز نظامی فعالیت خودمان را در راستای خط و خطوط سازمان بر علیه خمینی ضد بشر شروع کردیم».

«در تاریخ ۱۴ فروردین ۶۲ با آمدن به منطقه کردستان و پیوستن به سازمان فعالیت حرفه ای خودم را شروع کردم».

مجاهد شهید محمد علی محمودی پس از حضور در منطقه کردستان در واحدهای رزمی مجاهدین خلق سازماندهی شد. در سالهای ۶۲ و ۶۳ در واحدهای نظامی مجاهدین در کردستان، دلاورانه جنگید و در سالهای بعد با



تأسیس ارتش آزادیبخش در موضع فرماندهی آتشبار در گردانهای ارتش آزادیبخش انجام وظیفه کرد. در تمام سالهای پس از آن، زندگی محمد علی در تلاش و سخت کوشی خلاصه می‌شود. انجام مسئولیتهای پرزحمت در امور پشتیبانی و مدیریت‌های گوناگون ارتش آزادی؛ بویژه مدیریت ترابری، تعمیر و نگهداری ماشین آلات، و زرهیهای ارتش آزادیبخش. در تمام



این مسئولیتهای، محمد علی همیشه جلو دار کارهای سخت و سنگین بود. همین رنج و تلاش در دوران ده ساله پایداری اشرف به مراتب بیشتر شد. از جمله او در ساخت و ساز بسیاری از بناهای اشرف که آن را تبدیل به مروارید صحرا کرد نقش فعالی داشت.

او در مصاحبه ای راجع به کارش در اشرف گفت: «من مسئولیت سرویس و نگهداری همه این ماشین آلات هستش، پروژه‌هایی هم که انجام دادیم منجمله امجدیه، بهارستان، مسجد، اینها را با این ماشین آلاتی که با اینکه ... همین پروژه هامون جنگمون با خمینی است. به خاطر همین عشق بیشتری داریم که بیشتر به این ماشین آلات برسیم و پروژه هامون به نحو احسن پیش بره، چونکه این نوعی از مبارزه مون است»

سرچشمه تواناییها و خلاقیتهای محمد علی در انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین بود. خود او در این باره در دیماه ۸۸ نوشته است:

«فهم جدیدی از انقلاب خواهر مریم بدست آوردم و با ایمان و یقین میگویم که ما بدون انقلاب خواهر مریم، این مسیر پرشکوه را که تا الان طی کرده ایم، ... نمی‌توانستیم طی بکنیم. بخصوص در این فاز نهایی خودم رابیش از هر زمان دیگر به انقلاب نیازمند می‌بینم».

محمدعلی قهرمان در مورد آخرین مأموریتش در اشرف اینگونه نوشت:

«سازمان یک منت بزرگ بر گردن من گذاشته که جزو نفراتی باشم که در مأموریت حفظ و نگهداری اموال سازمان در اشرف باشم. این اموال با رنج و خون شهیدان و خلقمان تامین شده و من این مأموریت را جزئی از جنگ با رژیم می‌دانم ... با استعانت از سرور شهیدان و با سوگند به خون شهیدانمان، عهد می‌بندم که برای محقق کردن سرنگونی رژیم پلید ولایت فقیه، لحظه به لحظه تلاش کنم و در این مسیر مجاهد بمانم و مجاهد بمیرم. هیئات منالذله. علی محمودی - ۲۸ آبان ۹۱»

آخرین واژه‌های محمدعلی قهرمان که در هشتم مرداد ۹۲، روی کاغذ آورده، باز هم تعهد و سوگند پایداری تا آخر است و کوهمردی را

در برابر چشم قرار می‌دهد که طوفان حادثه‌ها کمترین اثری بر عزم و پایداریش ندارند:

● «... رژیم ضد بشری خمینی با تمام توان و امکانات در این ده سال بخصوص در فاز سرنگونی تلاش کرده که تشکیلات مجاهدین را از بین ببرد؛ که با پایداری بی‌مانند مجاهدین، سرشان به سنگ خورده... تعهد می‌دهم که در این مسیر تا آخرین قطره خونم جزو یکان ۷۲ باشم و با جنگ صد برابر و بیابا به دشمن در جمیع جهات بتوانم به عهدهم با خدا و خلق وفادار بمانم.»

در سحرگاه خونین ۱۰ شهریور، قهرمان مجاهد خلق محمدعلی محمودی با ناجوانمردانه‌ترین روش‌ها در خون خود در غلتید. اما آرمانی که او مدافع و مبلغ آن بود، سر به آسمان و بلندترین اختران آن سایید. خون محمدعلی این پیام را به یکانهای ارتش آزادی در سراسر میهن می‌دهد که «ارتش قیام تنها راه رهایی ستم دیدگان میهن اسیر ماست. با هر آنچه در دست داریم، یا حتی نداریم، باید علیه دشمن ضدبشری جنگید و آن را سرنگون کرد».



شهید قهرمان مجاهد خلق حسین سلطانی بابوکانی



تاریخ تولد: ۱۳۳۵
محل تولد: شهرضا - بابوکان
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال
تحصیلات: فوق دیپلم انستیتو تکنولوژی

قهرمانی بی رنگ و بی نشان

● مجاهدی که در سرزمین حسین علیه السلام، پرچم هیئات منالذله بر دوش کشید، راه درازی را از کودکی تا مجاهدت در اشرف در مسیر مجاهدت و فدا پیموده بود. او یکی از فرزندان محروم روستاهای اصفهان بود که با تلاش و سخت کوشی خود، به دانشگاههای انگلیس و ایتالیا راه یافت، اما عشق به هموطنان محرومش، او را از میانه راهی که به یک زندگی آسوده میانجامید، برگرداند تا مسیر صعب و سخت مجاهدت را پیماید.

«من نمی گویم سمندر باش یا پروانه باش گر به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش»
خودش درباره زندگی اش نوشته است:

«من سال ۱۳۳۵ در روستای بابوکان از توابع شهرضا در خانواده ای فقیر به دنیا آمدم. تمام خانواده در یک اتاق زندگی می کردیم، و به سختی زندگی مان را می گذراندیم. در همان روستا به مدرسه رفتم بعد از گرفتن دیپلم در انستیتو تکنولوژی اهواز پذیرفته شدم. در سال ۵۵ هم فارغ التحصیل شدم.

پس از گرفتن مدرک فوق دیپلم به بندر عباس رفتم و در یک شرکت مشغول به کار شدم».

«از سال ۵۷ یعنی در بحبوحه انقلاب ضد سلطنتی سازمان مجاهدین را می شناختم، در اولین سخنرانی برادر مسعود که پس از آزادی از زندان در دانشگاه تهران ایراد نمود ... شرکت کردم».

حسین بعد از انقلاب ضد سلطنتی برای ادامه تحصیل به انگلیس و سپس به ایتالیا رفت. اما عشقش به مردم و آزادی، او را به سرعت به راه و آرمان مجاهدین کشاند.

«از اواخر سال ۵۹ به تشکیلات انجمن (هواداران) پیوستم، از همان زمان تصمیم گرفتم که تا آخر خط بروم».

از زمان پیوستنش به انجمن هواداران در ایتالیا مسئولیتهای متعددی را بطور تمام وقت پذیرفت با اعزام به منطقه مرزی از سال ۶۴ تا ۶۶

در امور لجستیکی و سپس در گردان ادوات سازماندهی شد. مجاهد قهرمان حسین سلطانی در عملیات پیرانشهر و آفتاب، چلچراغ، فروغ جاویدان نیز شرکت داشت.

حسین الگوی کار بی نام و نشان بود. یکی از اشرفی‌ها در مورد حسین نوشته است «حسین عاشق بچه‌ها بود ... خیلی زحمتکش بود. آثار یک زندگی پر درد و رنج در چهره‌اش دیده می‌شد ولی هر وقت او را می‌دید لبخند می‌زد ... مثل این بود که برادر بزرگتر خودت است ... همیشه در خدمت گذاری به مجاهدین سرآمد بود. برای خود من الگو بود».

طی ده سال پایداری پرشکوه در اشرف، حسین نیز خوش درخشید و از آنجا که هر مسئولیتی را در اشرف یک توفیق و یک نعمت میدانست. همواره از مجاهدان پرتلاش بود که در عین حال خود را مدیون سازمان و مدیون انقلاب میدانست. او بعد از حماسه‌های ۶، ۷ مرداد ۸۸ و ۱۹ فروردین ۹۰، سراپا شور درخواست کرد که او را در لشکر فدایی اشرف بپذیرند.

● «از خداوند طلب می‌کنم که به من شایستگی رهروی مجاهدین را عطا کند تا بتوانم دین خودم را به خلق قهرمان ایران در راستای آزادی ادا کنم. ... چه باک که در این مسیر شکوهمند از همه چیز خود بگذرم».

وقتی با درخواست او موافقت شد، از شادی و شمع بهرستی در پوشش خود نمی‌گنجید.





شهید قهرمان مجاهد خلق حسین مام رسولی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳
محل تولد: نقده
سابقه مبارزاتی: ۳۲ سال

قهرمان پاکباز خلق کرد

● «رنج از گردهای کردستان برمی خیزد
چرا که تو دوستش داری
و زیرا که
برادران و خواهران تو
بر یالها و سینه دشتهایش به خون غلطیده اند.
و باز هم زیرا که
مشعلی فرا راه ماست.
با شعله‌هایی حقیقی...
مجاهدی گرد و دلاور از خطه کردستان

● «من حسین مام رسولی از لحظه شروع زندگی که تا حدی می فهمیدم و نابرابریها و تناقضات را حس می کردم همیشه دنبال راه و روشی بودم و گویی چیزی را گم کرده (بودم) و به همین علت دائما جویای چیزی بودم... تا بعد از پیوستن به سازمان و آشنایی با آرمانهای والا و پر ارزش آن، به این هدف رسیدم.»
حسین، زمانی که دانش آموز پانزده ساله ای بود به محض یافتن گمشده اش و برای تحقق آزادی و بهبود زندگی مردمش، درس و تحصیل را رها کرد و به مجاهدین پیوست.
«سال ۵۸ در جریان انتخابات ریاست جمهوری به وسیله انجمن موحد ارومیه (به) فروش نشریه می پرداختم.
«در مهر سال ۶۰ از شهر خارج شدم و به (نزد) بچه‌ها (مجاهدین) در منطقه آزاد شده آمدم».

پس از شروع مقاومت، حسین در گردانهای مجاهد خلق، دلاورانه به رزمندگی پرداخت. برادرش حسن رسولی در درگیریهای سال ۱۳۶۰ با مزدوران رژیم، در روستای قلاتان به شهادت رسید. حسین شهادت برادرش را به شعله‌های انگیزه برای رژیم بیشتر تبدیل کرد. در عملیاتی در فروردین ۶۶ علیه پایگاههای رژیم ضدبشر، در منطقه مرزی، حسین پای چپش را از دست داد. اما خم به ابرو نیاورد و راه را با همان عزم و اراده در تمامی سه دهه گذشته در بخشهای پشتیبانی ارتش آزادی، ادامه داد.

سه دهه مبارزه و انقلاب و پایداری در نبرد بخصوص در دهه هشتاد، از او گوهری از مجاهدت و فداکاری و کار بی چشمداشت ساخت.

حسین بعد از حمله مزدوران مالکی به اشرف در ۶ و ۷ مرداد سال ۸۸ جزو مجاهدانی بود که در اشرف به مدت هفتاد روز تا مهر ماه اعتصاب غذا کردند. او آن روزها در پیامی برای هموطنانش گفت:

«آنچه که رژیم ددمنش حاکم بر ایران را به این روز رسانده، خونی است که در سالیان سال بر روی این زمین ریخته شده است مردم به پا خاسته ایران بدانند ما این مسیر را تا هر جایی که لازم باشد، هر میزان که بخواهد، هر میزان که خون بخواهد، هر میزان که فداکاری بخواهد، حاضریم پرداخت کنیم و یک قدم از خواسته‌های مردم ایران کوتاه نخواهیم آمد. مالکی و خامنه‌ای بدانند که تیر و تبر و چماق و سلاح هیچ تاثیری ندارد. من به پیروزی و سرنگونی این رژیم یقین دارم و هیچ شکی در این نیست. پیروزی از آن مردم ایران است.»

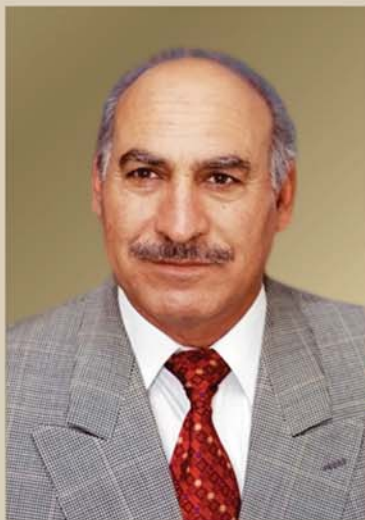
کلماتش در آخرین فراز زندگیش در نگاهبانی از اموال مجاهدین در اشرف، گویای عزم و اراده کوهوار اوست:

● «همه وجودم، افتخارم، انگیزه و حیاتم در این بودن در این مسیر خلاصه می‌شود. به چیزی جز این تف کرده و هیئات منالذله می‌گویم و با صدای رسا می‌گویم که من مجاهد هستم و مجاهد خواهم زیست و مجاهد در این مسیر خواهم مرد و این

مایه رستگاری ام در هر دو دنیا می‌باشد... آرزو و آرمان خودمان که همان محقق کردن دولت مهر تابان در سرزمین شیرو خورشید است فرا رسیده و با همین انگیزه و اشتیاق به مصاف سختیها و تعهدات خواهم رفت» حسین مام رسولی ۲۸ آبان ۹۱.

مزدوران جنایتکار خامنه‌ای و مالکی این مجاهد قهرمان را با دستان بسته به رگبار بستند. اما حسین در عزم مجاهدین، و در تاریخی پایداریهای درخشان اشرف جاودانه شد تا مبارزه اش و شهادتش، و حماسه پایداری اش برانگیزاننده خلق ایران برای خروش و قیام و سرنگون کردن رژیم دد منش ولایت فقیه باشد.





شهید قهرمان مجاهد خلق عبدالحمید (عظیم) نارویی



تاریخ تولد: ۱۳۳۴
محل تولد: زابل
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
تحصیلات: دانشجوی پزشکی
از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران
از اعضای شورای ملی مقاومت ایران (کمیسیون امور داخل کشور)

قهرمان مردم بلوچستان

- سنگفرش راه تو گلبرگهای جان ما
ای بهار آرزو، بازای در بستان ما
ما شقایق در رهت بر کوچه‌ها پاشیده‌ایم
تا ز آزادی گلستانی شود ایران ما
- «جنگ و نبرد با رژیم ظالم و حق ستیز ولایت فقیه را برگزیدیم و به همین منظور به صف مجاهدین خلق ایران پیوستم، بر این تعهد و سوگند خود وفادارم... زندگی مطلوب من، مجاهدت برای آزادی مردم ایران است که در این صف و با این آرمان تحقق می‌یابد.»
عظیم (عبدالحمید) نارویی
- عظیم، در سال ۱۳۳۴ در شهرک نارویی زابل در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد بعد از اتمام دوره ابتدایی، تصمیم به ترک تحصیل و کارگری برای تامین معاش خانواده گرفت. اما از آنجا که شاگرد ممتازی بود مادر فداکارش با فروش اموال اندک خانه و با کمک بعضی از اقوامش، مانع شد و عظیم دوره دبیرستان را نیز به پایان رساند و در رشته پزشکی دانشکده جدیدالتاسیس شیرو خورشید تهران (طالقانی امروز) قبول شد و تصمیم گرفت با هدف خدمت به مردم محروم بلوچ، تحصیلش را در رشته پزشکی ادامه دهد
او که محرومیت و ظلم را با پوست و گوشتش لمس کرده بود همزمان با قیام مردم علیه رژیم شاه، با دوستان دانشجوییش در تظاهرات و قیامها شرکت می‌کرد.
در جریان همین فعالیتها، عظیم به تدریج با سازمان مجاهدین آشنا شد و به مطالعه کتب و نشریات سازمان روی آورد و به آرمان و دیدگاههای مجاهدین دل بست. این همزمان بود با انقلاب ضد فرهنگی خمینی و تعطیلی دانشگاهها؛ عظیم نیز در حالیکه سال چهارم پزشکی بود به زاهدان بازگشت و به طور موقت به استخدام بهداری زاهدان درآمد و در بیمارستان بوعلی مشغول بکار شد. و در آنجا اقدام

به تبلیغ آرمان مجاهدین و دیدگاههای آن از طریق توزیع نشریه مجاهد و جمع آوری کمک مالی برای سازمان کرد. مجاهد قهرمان عظیم نارویی در سال ۶۰ بعد از شروع مقاومت انقلابی سراسری، به تأمین نیازهای سازمان در آن منطقه پرداخت. اما پس از لو رفتن خانه‌ای که او تهیه کرده بود، وی ناگزیر به زندگی مخفی روی آورد و در شهریور ۶۰ از طریق مرزهای شرقی از کشور خارج و به پاکستان اعزام گردید و از سال ۶۱ به طور حرفه‌ای تمام وقت خود را وقف آرمان و سازمانی که به آن عشق می‌ورزید کرد. عظیم در جریان حمله تروریستی رژیم آخوندی در پاکستان که در جریان آن، سه تن از هم‌رزمان مجاهدش شهید و تعداد زیادی مجروح شدند، نقش فعالی در افشای چهره مزدوران رژیم در این عمل ننکین تروریستی داشت:

“در این حمله ای که خیلی هم گسترده بود، در کوئته، مزدورها بعد از اینکه حمله می‌کنند از شهر خارج می‌شوند و سلاحهایشان را در یکی از مزارع گندم جا می‌گذارند از طریق ماشینهایی که از قبل آماده کرده بودند به سمت مرز برمیگردند اما در مسیر برگشتشون توسط پلیس پاکستان دستگیر شده بودند.... که بعد وقتی اینها را آوردند در کوئته، یک جایی که عکسهایشون را از طریق پلیس مادیسیم من یکی را می‌شناختم اتفاقاً از مزدوران شناخته شده وزارت اطلاعات در خاش بود بنام صفر نیازی...”

عظیم تا سال ۶۶ در پاکستان مسئولیتهای مختلفی را که به عهده داشت، با عشق و مسئولیت‌پذیری چشمگیری انجام می‌داد و در این سال، پس از تأسیس ارتش آزادیبخش به اشرف اعزام شد و در یکانهای رزمی سازماندهی گردید و با شور و جنگاوری بسیار در عملیتهای مختلف شرکت کرد. مجاهد قهرمان عظیم نارویی، علاوه بر شرکت در عملیتهای، عمدتاً در کار حفاظت از قرارگاههای ارتش آزادی و از جمله قرارگاه اشرف فعالیت داشت و این مسئولیتهای را به نحو احسن را به نتیجه می‌رساند.

عظیم همواره مجاهدی جسور و جنگاور بود، اما آنچه که او را تبدیل به یک انقلابی برجسته و آماده فداي همه چیز خود کرد، انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین بود که بخصوص با زدودن بقایای دیدگاهها و تفکرات ارتجاعی، توان و استعداد او را هر چه بارزتر ساخت. او خود در همین رابطه طی یادداشتی در سال ۸۹ نوشت:

“... با اعتقاد و تعهد به انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین که زنگارهای ارتجاعی ایدئولوژی جنسیت را از ذهن و ضمیر ما زدود متعهد به جنگ صد برابر برای سرنگونی دشمن ضد بشری می‌شوم...”

عظیم که اینک مجاهدی برآمده از انقلاب مریم بود، نه تنها در مسیر مبارزه، از همه سختیها رنجها و فشارها، با روحیه ای بالا استقبال می‌کرد بلکه آنها را نعمت می‌دانست و خدا را از این بابت شکر گزار بود.

“بار خدایا ترا بخاطر راه یافتگی که به من ارزانی داشتی شکر گزارم و متعهد می‌شوم که برای پیروزی این راه و آرمان هرچه در توان دارم



مایه بگذارم و قیمت آن را بدهم عبدالحلیم نارویی“
عظیم صداقت خود را در مورد آرمانی که انتخاب کرده بود طی ۳۰ سال مبارزه حرفه ای به اثبات رساند و قیمت آن را آن چنان که زینده یک مجاهد خلق است، با خون خود پرداخت:

● «من مجاهد خلقم ، مجاهد می مانم و مجاهد می میرم و بر عهد و پیمان با خدا و خلق و شهیدان و بر سوگندهای خود پایدار و استوارم». بی تردید خون مجاهد قهرمان مجاهد خلق عظیم نارویی و خونهای بسیار عزیزی که روز ۱۰ شهریور از پیکر ۵۲ سردار مجاهد بر خاک اشرف جاری شد، خونی نیست که بر زمین بماند، از این خونها که در رگهای جامعه و جوانان به جان آمده جاری شده، سیلابهای بنیان کن بر خواهد خاست و رژیم پلید آخوندی را در هم خواهد کوبید.



شهید قهرمان مجاهد خلق سعید نورسی

تاریخ تولد: ۱۳۳۳
محل تولد: درگز
زندانی سیاسی: ۳ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۰ سال
تحصیلات: فوق دیپلم تربیت بدنی

سراپا شور و عزم در میدان رزم

● «گاه که می خرامی
بر بلندترین قله های فرزانیگی
لبریز فخر می شوم
گاه که می رزمی
لبریز عزم می شوم
و گاه که می درخشی
سرشار عشق

و بناگاه، ستودنت را آغاز می کنم...»

● هیچ حادثه ای هر چند تلخ و ناگوار نمی توانست لبخند شیرین او را از لبهایش محو کند و در نشاط و سرشاری که سعید در پیرامونش می پراکند، تأثیر بگذارد. اما در پس این چهره خندان و پر نشاط، شیرمجاهدی لبریز از عزم و خشم و کینه نسبت به دشمن ضدبشری کمین کرده و پنجه بر دیوارهای جاننش می کشید. وقتی صحبت از درد و محنت و زندگی پرنکبتی که رژیم آخوندی بر مردم ایران تحمیل کرده، ناگهان آن شیر، برافروخته از خشم پرده شادی را کنار می زد و می غرید که مردم ایران آخه تا کی باید این همه بدبختی رو تحمل کنند؟! «این دشمن را باید با انقلاب خواهر مریم به سنگ کوبید».

و آنجا که پای همزمان مجاهدش به میان می آمد، سعید یکپارچه عشق و ایثار و فدا بود. نه فقط



به خاطر مسئولیتی که به عنوان افسر بهداشتی مقرر داشت، بلکه عشق به هم‌رزم و اصلاً دوست داشتن با جان‌ش آمیخته بود. در جریان حملات ۶ و ۷ مرداد و ۱۹ فروردین مثل پروانه به دور بچه‌های مجروح می‌گشت و شب و روز و خواب و بیداری نمی‌شناخت. گوشه‌ای از این عشق را می‌توان در نامه‌ای که سعید بعد از اولین حمله موشکی به تاریخ ۲۷ بهمن ۹۱ از اشرف خطاب به یکی از هم‌زمانش نوشته، خواند:



«با سلام، خبر لیبرتی را شنیدم و تصاویر آنرا دیدم خیلی دلم برایتان تنگ شده بود مجاهدین همه نوع و با همه توانشان جنگ کرده بودند اما اینبار تمام قوا و ایدئولوژیک در مقابل دشمن غدار ایستادند حتما هزار حرف نگفته برایم داری می‌دانم در صحنه چون شیر نعره مستانه کشیدی، و گفתי دشمن ضد بشر دیگر چه فتنه و سلاحی داری باز هم امتحان کن . راستش ما در اینجا بادیدن مجروحین و بعد هم اسامی شهدا با عزم جزم و ایمان به بند س قسم خوردیم که تا پیروز ی خلق در رکاب رهبری هستیم و دمار از روزگار خمینی دودمانش می‌کشیم . خیلی دلم می‌خواست آنجا بودم و فیض در صحنه نبرد بودن را مجاهد وار می‌چشیدم...».

این احساس حسرت، در حالی بود که همه و خود سعید بهتر از همه می‌دانست که کانون

اصلی خطر در اشرف است. اشرفی تنها با یکصد مجاهد در برابر خیل گرگها و کفتارهای ولی فقیه خونخوار ارتجاع، اما سعید از آنجا که مثل هر مجاهدی تا بن استخوان ایمان داشت که تنها با فداست که بن‌بستهای تاریخی باز می‌شود و تنها با خون گرم و جوشان مجاهد است که می‌توان این طاعون دوران را از جامعه و تاریخ ایران زدود. با شور و شیدایی به سرنوشت سرخ خود لبیک می‌گفت. این شور و این معرفت در همه نوشته‌های سعید موج می‌زند. او در سال ۹۱ نوشت:

«برای آزادی باید فدای یکتاپرستانه ابراهیم خلیل‌الله را الگو قرار داد، زیرا سایه شوم [نابودی] ارتجاع را باید درهم شکست و تباهی و فساد و انحطاط را با فدای بی شکاف یکتاپرستانه کنار زد و آزادی را برای خلق به زنجیر کشیده به ارمغان برد و این مسئولیت هر مجاهد و انسان آگاه و با اختیار است.»

این شور و معرفت به هم آمیخته، از فهم عمیق جایگاه مجاهدین در تاریخ ایران نشأت می‌گرفت و از این ایمان که آنچه در اشرف می‌گذرد، بخش تعیین کننده نبردی است که برای سرنگونی رژیم پلید آخوندی در جریان است.

سعید در آخرین نوشته اش در مرداد ۹۲ نقشه مسیر خود را اینگونه نوشت:

● «... مجاهدین خلق، پشت ابرهای تیره اختناق و زنجیر، خورشید آزادی را می بینند و من که عضوی از آنها هستم به خود می بالم، چون با آنها بوده ام و دیده ام که چگونه در هر دوره ای بر علیه شرایط سخت شوریده اند و تسلیم شرایط نشده اند...
ما در عمل لحظه به لحظه به حقیقت دیدیم به آنچه که در لیبرتی و اشرف می گذشت ایمان آوردیم که همه از کارزار سرنگونی و تغییر دوران در جمیع جهات بود و چه آزمایشی غرور انگیز بوده و هست که عبور از آنها جزو افتخارات هر مجاهد است...»
و دشمن ضدبشری با جنایت شقاوت بار خود که بی تردید مصداق بارز جنایت علیه بشریت است، با ریختن خون جوشان سعید و یاران همزمش در کلینیک اشرف، به این حقیقت گواهی داد که آری، این نبرد، نبرد برای سرنگونی رژیم پلید آخوندی و طلوع خورشید آزادی بر آسمان میهن به آخرین مرحله خود نزدیک است.
متبرک باد خونهایی که بشارت بخش رهایی مردم ایران شدند!



شهید قهرمان مجاهد خلق حمید صابری لیف شاگردی



تاریخ تولد: ۱۳۳۷
محل تولد: صومعه سرا- رشت
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دانشجوی راه و ساختمان

شیر رزم آور عرصه های پیکار

● فرمانده قهرمان حمید صابری، زاده مردم مجاهدپرور رشت، به راستی گردی از سلاله کوچک خان و از فرماندهان برجسته ارتش آزادیبخش بود. او در همه صحنه های جنگ رویارو با رژیم ددمنش آخوندی با رشادت جنگید و خوش درخشید. حمید که از سال ۵۷ در صف هواداران سازمان مجاهدین قرار گرفته بود، از سال ۵۸، همزمان با تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان دانشگاه کرمان، فعالیت حرفه ای خود را آغاز کرد. مسئولیتهای او در دوره فعالیت سیاسی و سپس در دوره مقاومت انقلابی پس از ۳۰ خرداد و سپس اعزام به منطقه و سازماندهی در نیروهای رزمی و ارتش آزادیبخش، قصه همزمان پولاد شدن و الماس شدن است. شاید نگاهی به فهرست مسئولیتهای فرمانده حمید صابری به فهم این قصه شگفت کمک کند:

- از سال ۵۸ تا ۶۰ مسئول انجمن هواداران مجاهدین در دانشگاه کرمان و همزمان عضو شورای تشکیلات مجاهدین در کرمان.

- انتقال به تهران، پس از ۳۰ خرداد ۶۰ و فعالیت در تهران و همدان و غرب کشور، تا سال ۶۲ به عنوان عضو شورای تشکیلات مجاهدین در استان همدان و استان کرمانشاه.

اعزام به منطقه کردستان در سال ۶۲ و حضور در سازمان رزم یکانهای رزمی و به عهده گرفتن مسئولیت یک گروهان رزمی، پس از تأسیس ارتش آزادیبخش، شرکت در عملیات های منطقه ای، تحت فرماندهی مجاهد شهید مهدی کتیرایی شرکت در عملیاتی متمرکز ارتش آزادیبخش، آفتاب و چلچراغ و فروغ جاویدان در سمت فرمانده گردان رزمی تحت مسئولیت فرمانده



قهرمان محمود قائمشهر و مجاهد شهید مسعود قربانی در عملیات فروغ بود که فرمانده مسعود قربانی شهید و فرمانده حمید صابری نیز مجروح شد.

فرمانده حمید پس از عملیات فروغ و پس از زرهی شدن ارتش آزادیبخش نیز به عنوان فرمانده یکان پیاده مکانیزه، فرمانده یکان ادوات و سپس فرمانده گردان تانک در عملیات مروارید انجام وظیفه کرد و در درس فراموشش ناپذیری که ارتش آزادیبخش به دشمن ضدبشری داد، نقشی شایسته ایفا کرد.

اما درخشش گوهر ناب انسانی و آرمانی فرمانده حمید پس از انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین و به عنوان رزم‌آور و سردار این عرصه و بخصوص در ۱۰ سال پایداری پرشکوه در اشرف تجلی کرد. مسئولیت پذیری در عین فروتنی و بیرنگی و بی‌نام و نشانی. خود حمید قهرمان تأکید داشت که جنگ صدبرابر و جنگ سرنگونی تنها در پرتو این انقلاب امکان‌پذیر است. او در جایی نوشته بود:

«دشمن محاسبه کرده بود با زرهی کار اشرف را تمام می‌کند ولی باسد سدید مواجه شد و این سد سدید چیزی جز انقلاب مریم نبود. من به عنوان یک مجاهد اشرفی که از شاهدان فروغ اشرف بودم به رهبری پاکباز مقاومت اطمینان می‌دهم که مجاهدین بعد از فروغ

اشرف آن مجاهدین قبل از فروغ اشرف نیستند و می‌توانند با اتکا به انقلاب مریم و شورای رهبری جنگ صد برابر را ماده کنند و به چیزی کمتر از پیروزی فکر نمی‌کنند».

اما بی‌گمان آخرین رزم و نبرد فرمانده قهرمان حمید صابری در یک سال حفاظت از اشرف و نهایتاً شهادت مظلومانه و در عین حال قهرمانانه او به دست آدمکشان تحت امر نظام پلید ولایت فقیه بود. او خود در یکی از آخرین نوشته‌هایش در مرداد ۹۲، درباره این رزم آخرین چنین گفته است:

● «...به نقطه تغییر دوران رسیده ایم و همه شواهد درونی و بیرونی حاکی از مرحله سرنگونی است و این را بیش از هر کس دشمن گرفته است، لذا برای نجات خودش از هر فرصتی و شکلی استفاده می‌کند تا ما را نابود کند و با افزایش فشار و موشک‌باران، شرایط را بر ما غیر قابل تحمل کند. غافل از این که ما مدتهاست که نقشه مسیر نوشته ایم و تا بن استخوان به مرحله سرنگونی ایمان داریم. ما سوگند خورده‌ایم که ذره‌ای از حقوق قانونی خود کوتاه نیاییم و هرگز سستی و ضعف و ذلت را به خود راه ندهیم... اگر فکر می‌کند با موشک‌باران و شکار طعمه می‌تواند ما را بپاشاند، کور خوانده است...».

آری، به راستی دشمن زبون در مرحله سرنگونی کور خوانده است که گمان می‌کند با کشتن حمید و حمیدها می‌تواند برای خود فرجه بقا بخرد، نمی‌داند که چگونه تیشه به ریشه خود زده و چگونه از خون این سرداران اشرف که در رگهای جوانان اشرف‌نشان و قیام آفرین جاری شده، چه طوفانهای بنیان‌کن برخواهد خاست.





شهید قهرمان مجاهد خلق شهرام یاسری

تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: لاهیجان
زندانی سیاسی: ۳ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

از تبار آن "کوچک" بزرگ

● «شرایط هر چه سخت تر و پیچیده تر شود، اگر سراسر زمین را دشمن فرا گرفته باشد، ذره ای از آرمان توحید و رهایی که فقط در ایدئولوژی ناب رجوی متبلور است کوتاه نخواهم آمد. برای سرنگونی تا به آخر استوار خواهم بود».

شهرام یاسری

بگو تاریخ بنویسد برای ما و بعد از ما
از این صبر و صلابتهای شیران داستانها را
درین سیمای رنج آلود صبر آذین شیر اوژن
بین اشرف نگین ها را، بخوان اشرف نشانها را

● مجاهد قهرمانی که روز دهم شهریور توسط آدمکشان مالکی در اشرف به شهادت رسید، فرزند خانواده‌ای زحمتکش از مردم لاهیجان بود. خانه ای که در آن به دنیا آمد، در کوی سردار جنگل بود. و راهی هم که برگزید امتداد همان راه آن «کوچک» بزرگ بود.

شهرام خود، این مسیر را چنین شرح داده:

«در سال ۵۴ با نام سازمان (مجاهدین) آشنا شدم. ... (در فروردین ۵۶ دستگیر و مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار گرفتم و به مدت ۳ ماه در زندان شهربانی بودم) ... بعد از پیروزی قیام به همراه بچه‌ها جنبش مجاهدین را (در لاهیجان) تشکیل دادیم. بعد از آن هم در انجمن جوانان مسلمان فعالیت می‌کردم ... در اسفند ۵۹ دستگیر (و درحقیقت ربوده) شدم و تا عید سال ۶۳ در زندانهای مختلف لاهیجان، رشت و چوکا بودم. ...»

با فاصله کمی از آزادی از زندان، در زمستان ۶۳، شهرام دلیر را در جمع رزمندگان مجاهد خلق در منطقه مرزی کردستان می‌یابیم و کمی بعد او را در کسوت رزمنده آزادی، در ارتش آزادیبخش می‌بینیم که در صحنه‌های مختلف، از پشتیبانی و فنی و تأسیساتی تا یکانهای

رزمی، پر تلاش و مسئول است:

«در عملیات چلچراغ و فروغ جاویدان شرکت داشتم.»

آری، این زاده کوی سردار جنگل و در ادامه راهی که او آغاز کرد، در قفای آزادی می‌شتابد و گام به گام با تپش‌ها و فرازهای انقلاب پیش می‌آید و سالهای پایداری در اشرف را نیز پشت سر می‌گذارد.

و به تدریج خود به یکی از گوه‌ران انقلاب تبدیل می‌شود:
«به خلق قهرمان و اشرف نشان نیز می‌گویم مجاهد اشرفی را الگو کنید و به همراه او بگویید می‌کشم، می‌کشم، آنکه برادرم کشت، می‌کشم می‌کشم هر آنکه خواهرم کشت»

در جریان انتقال مجاهدان اشرفی به لیبرتی، شهرام از کسانی است که داوطلب می‌شود برای نگهداری اموال مجاهدین تا تعیین تکلیف نهایی در اشرف بماند. با یقینی که خود آن را پایی در نامه‌هایش ثبت می‌کرد:
«یقین دارم دیوار در لیبرتی و محدودیت در اشرف بخشی از طرح و برنامه رژیم برای از پای در آوردن عنصر مجاهد خلق است.»

اما شهرام که به سلاح انقلاب مسلح است، آن‌چنان که خود نوشته، هیچ تردیدی در مورد سرانجام این نبرد ندارد:

● «چون انقلاب خواهر مریم را دارم از هیچ قدرتی هراسی به دل ندارم و تعادل به هر سمت که بچرخد، مجاهد اشرفی می‌مانم و می‌جنگم و می‌میرم.»

(چرا که) «آنچه که در اشرف و لیبرتی می‌گذرد عین کارزار سرنگونی است و هیچ تردیدی در آن نیست.»

برای سرنگونی تا به آخر استوار خواهم بود، ایمان قلبی دارم مجاهد اشرفی می‌مانم و می‌جنگم و می‌میرم
مجاهد قهرمان شهرام یاسری با خون خود، همراه با هم‌زمان حماسه‌آفرینش این حقیقت را به اثبات رساند که پایداری و کارزار لیبرتی و اشرف عین کارزار سرنگونی است. کما این که دشمن پلید نیز به زبان خود اقرار کرد که نبرد ۱۰ شهریور در اشرف، ادامه فروغ جاویدان است. همان نبردی که هدفش سرنگونی نظام ضدبشری ولایت فقیه است و در نتیجه پیروزمند آن همچنان که شهرام شهید گفت: «هیچ تردیدی در آن نیست.»

همین گلهاست کز بذرش به هر سو باد بذری برد

برویانید از خاک سترون بوستانها را

وطن از تو بسی شیر است در شهنامه اشرف

چنان پیران که اندر وی تو بینی بس جوانها را





شهید قهرمان مجاهد خلق سیروس فتحی مغانجوقی

تاریخ تولد: ۱۳۴۰
محل تولد: سلماس
سابقه مبارزاتی: ۳۳ سال
تحصیلات: دانشجوی علوم سیاسی، ترکیه

قهرمانی از سرزمین ستارخان

● سخن از سیروس فتحی، قهرمانی از سرزمین ستارخان است. مجاهد دلاوری که از سلماس به راه افتاد، و درس و تحصیل خود در خارج از کشور را وا گذاشت و سالها در ارتش آزادی، از دل و جان نبرد و مجاهدت کرد. «قبل از انقلاب ضد سلطنتی در جریان تظاهرات در دبیرستان خودمان فعال بودم بعد از سرنگونی رژیم شاه بیشتر با سازمان آشنا شدم». این آشنایی باعث شد که سیروس هنگامی که دانشجوی سال دوم دانشگاه استانبول بود درس و تحصیل را رها کند. او در سال ۵۹ به انجمن دانشجویان مسلمان هوادار مجاهدین پیوست. «با شنیدن اسم سازمان و ایدئولوژی آن و مطالعه کتابها، نشریات، و غیره، فی الواقع چیزی که آرزویش را داشتم پیدا کرده بودم... و علت اصلی آن نیز انگیزه‌های ایدئولوژیکی و استراتژی سازمان و موضع آن در مقابل رژیم خمینی بود... در دی ماه ۶۱ به شمال کردستان اعزام شدم». با این انگیزه‌ها سیروس در یکانهای رزمی مجاهد خلق، به مبارزه علیه رژیم جنگ طلب و سرکوبگر خمینی پرداخت. او در سالهای بعد در عملیاتها و نبردهای ارتش آزادی از جمله آفتاب، چلچراغ و فروغ جاویدان دلاورانه علیه رژیم آخوندی جنگید. در ادامه این مسیر تلاشهای سیروس و همزمانش در مدیریت ترابری ارتش آزادی تضادهای بسیاری را از پیش پای ارتش آزادی برمی داشت و ابتکارات و سخت کوشیهای آنان مشکلات حل ناشدنی را رفع می کرد؛ «ما تو قسمت بخش لجستیکی، و بطور مشخص مدیریت ترابری که مدیریتش با ماست، با دو موضوع که مسئولیتش با ماست مواجه بودیم. موضوع اول تأمین قطعات و لوازم یدکی و تعمیراتی خودروهای موجود بود.» از دقیقه «۰۳۴:۰۰» ما دنبال چی بودیم. دنبال این بودیم یک راه حلی در بیاریم یک راه حل ایده آل یا ایده جدیدی بشه تغییر کیفی. تو این زمینه ایجاد کرد.»

پیش برد امور ترابری و کمبود قطعات و لوازم مورد نیاز خودروها، دردوران محاصره ظالمانه ای که مزدوران عراقی به اشرف تحمیل کرده بودند، کار شاقی بود. بخصوص که خودروهای بسیاری در حمله و هجومها و توسط مزدوران حکومت دست نشانده عراق تخریب و منهدم می شد.

سیروس در این دوران با سخت کوشی، در حل مشکلات مجاهدان اشرف می کوشید او از آغاز راه، سوگند خورده بود که در مسیر آزادی همه سختیها را به جان بخرد. از جمله در وصیتنامه خود نوشته در سال ۶۲ بود:

● «با تمام وجودم خوشحالم ه در اینجا(این مسیر) هستم و هر لحظه آماده ام در اینجا همچنین خطاب به خانواده گرامی ام این نکته را ذکر می کنم که برای من گریه نکنند و در صورت شهید شدنم، افتخار بکنند و سرشان را بالا بگیرند و برای انقلاب و آزادی بکوشند و از پدر بزرگوار و زحمت کشم، و مادر گرامیم با همه زحماتی که برایم کشیدند ممنون هستم، پر رهرو باد راه سرخ قهرمانان مجاهد خلق».

سیروس قهرمان در همه صحنه های پایداری اشرف، از جمله در حمله ششم و هفتم مرداد ۸۸، در هجوم وحشیانه نوزده فروردین ۹۰ با دلیری ایستادگی کرد.

آخرین مأموریت او نگاهداری اموال مجاهدان در اشرف بود

«من مجاهد خلقم، مجاهد می مانم و مجاهد می میرم.

بر عهد و پیمان با خدا و خلق و شهیدان و سوگندهایم، پایدار و استوارم، ...» سیروس فتحی. آبان ۱۳۹۰.

«احساس می کنم که با اهرم انقلاب در هر زمینه ای از پس هر تضادی بر می آیم . به عنوان عضوی از لشکر فدایی اشرف با شکر گذاری و منت داری از این پرداخت بزرگی که به من شده است متعهد می شوم که هر شکافی را در امر انقلاب و جنگ ایدئولوژیکی با دشمن را ببندم».

قتل عام مجاهدین در اشرف دنیا را تکان داد ، مردم ایران رشادت و مظلومیت سیروس و سیروسها را دیدند و به این فرزندان صدیق و قهرمان ایران افتخار کردند.

بی شک، پیام خون مجاهد قهرمان سیروس فتحی مغانجویی به همه جای ایران از جمله به مردم زادگاه خودش، یعنی آذربایجان قهرمان می رسد و خون این فرزند سرزمین ستارخان پیام برخاستن و تاختن به دشمن تا پیروزی را به همگان می دهد.





شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر کرمانیان

تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: میاندوآب
زندانی سیاسی: ۸ ماه
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال

ناصری شکبیا و رزم آور

● «تعریفی تازه یافتم
که تعریفی تازه نبود،
ادراکی تازه، برای من بی ادراک بود
که: انسان، آن است که علیه زنجیر
می جنگد.»

● «مادرم! در رابطه با تو، همیشه دلم می خواست پاسخی به تو، بر زخمهای شلاق
خورده جانت، بر ستم مضاعف تاریخی ای که بر تو وارد شده پیدا کنم. همیشه پیش
روی و چشمم بودی. از شهرهایی که بر آن پرچم سیاهی افراشته شده بود با تحمل
رنج و شکنجه و زندان عبور کردم. برای یافتن جواب پاسخ تو، روزها و شبها راه
پیمودم. بارها در چاله های مسیر افتادم، عاقبت همراه دیگر ریاران به سرزمین نور و
رهایی و رحمت «مریم» رسیدیم. ما تارساندن تو به این سرزمین تا محو کامل افکار
ارتجاعی... مبارزه خواهیم کرد.»
این جان شیفته آزادی، که اینچنین به دنبال آرمان رهایی از هرگونه استثمار و
بخصوص رفع ستم مضاعف از زنان ایران است، فرزند دلاوری از سرزمین آذربایجان
است. جوان پرشوری که از نوجوانی درس و دبیرستان را رها می کند و به قافله فدا
و آزادی می پیوندد.



«تابستان ۱۳۵۸ از طریق نشریات سازمان و پخش آن با بچه‌ها، با سازمان آشنا شدم. یکی دوماه بعد از آشنایی با سازمان در شهر میاندوآب فعالیت‌های حرفه‌ای خودم را شروع کردم».

ناصر در دوم شهریور ۶۱ دستگیر شد و تا اردیبهشت ۶۲ در زندانهای میاندوآب و قزلحصار کرج بود. بعد از آزادی از زندان، در تلاش وصل به جستجو پرداخت و در تاریخ ۳۰ بهمن ۶۲ در کردستان به مجاهدین وصل شد.



اینچنین ناصر به رزمنده‌ای در گردانهای مجاهد خلق و سپس رزمنده ارتش آزادی، و در سالهای بعد با کسب آموزشها و توانمندیهای لازم، به فرماندهی توانا برای ارتش آزادی تبدیل گردید.

پیروزیهای ارتش آزادی مرهون رزم و رنج و شجاعت رزم آورانی چون ناصر بود. رزم آورانی که شجاعت را با آرمان انقلاب و رهایی در می آمیختند و در صحنه‌های نبرد می خروشیدند.

پایداری ده ساله در اشرف محاصره شده نیز میسر نبود مگر با عشق و شور و ایمان مجاهدانی چون ناصر که همه چیز خود را برای انقلاب و رهایی فدا کرده بودند.

به سوگندهای او برای ادامه راه نگاه کنیم. کلماتی که با خواندن آن شکست و سرنگونی همه دجالان حاکم بر میهن و آزادی مردم ایران به یقینی تبدیل می شود:

ناصر کرمانیان: ۲۸ آبان ۹۱:

«به خون شهیدان سوگند می خورم که در کمال افتخار و سربلندی تا آخرین قطره خونم مجاهد می مانم و مجاهد می میرم و تا رساندن خواهر مریم به تهران و سرنگونی رژیم ضد بشری خمینی بر آرمانهای توحیدی سازمان مجاهدین خلق وفادار خواهم بود و هرگز، هرگز به رهبری و خلق اسیرمان پشت نخواهم کرد و این نبردی است تا پیروزی»

ناصر کرمانیان: ۸ مرداد ۹۲:

● «دشمن ضد بشری بداند که ما مجاهدان اشرفی چون کوه ایستاده ایم و لحظه‌ای سستی و ضعف و سرافکندگی بر ما متصور نیست و به فرموده مولایمان علی (ع) کوهها از جابجینند ما از جایمان تکان نخواهیم خورد. ما با راهبرانمان مریم و مسعود سوگند خورده ایم که تا پیروزی و آزادی خلق در زنجیرمان لحظه‌ای کوتاهی نخواهیم کرد. بی شک که این نبردی است که تا پیروزی و سرنگونی رژیم ضد بشری ادامه خواهد داشت».

مجاهد قهرمان ناصر کرمانیان جزو نگاهبانان اموال مجاهدین در اشرف بود. قاتلان خامنه‌ای و مالکی در قتل عام اشرفیان در روز دهم شهریور ۹۲ خونس را بر زمین ریختند. اما نام و آرمان ناصر، شورنده تر از پیش در جبهه رهایی، عزم و انگیزه حرکت می آفریند.



شهید قهرمان مجاهد خلق **امیر حسین افضل نیا**

تاریخ تولد: ۱۳۴۵
محل تولد: مشهد
سابقه مبارزاتی: ۲۷ سال

صبور و بی چشمداشت

● ما لشکر آن هُدهُد بی نام و نشانیم
ما ارتشی از قافله دلشدگانیم
فرمانده ما شوق دل ماست و ما نیز
آن شوق و شراریم که در سینه نهانیم
بیباک تر از شیر زهر بیشه در آیم
تا میهنی از قافله دد برهانیم

● «در سال ۵۸ به خاطر فضای هواداری خانواده (خواهر بزرگم) با اسم سازمان آشنا شدم و از طریق او مفاهیم ساده سازمان به گوشم خورد».
خواهر شهید امیر حسین، افسانه افضل نیا از کادرهای با ارزش سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در سال ۶۰ به دست دژخیمان رژیم خمینی تیرباران شد. او دارای یبه شهادت رسید. «در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۲۱ به قصد تحصیل از ایران خارج شدم. در سال ۱۳۶۵ به انجمن هندوستان وصل شدم و به طور حرفه ای فعالیت کردم».
امیر حسین پس از پرواز تاریخ ساز رهبر مقاومت به عراق، سراپا شور و اشتیاق به جمع ارتش آزادیبخش ملی ایران پیوست. یکی از همزمانش در مورد او این چنین گفت:
«امیر حسین را وقتی دیدم که در حال راه اندازی یکی از مقرات در اشرف بودیم ... روحیه اش خیلی سرشار بود. علیرغم اینکه کم سن و سال تر از ما بود ولی خیلی جدی و



مستول بود. هر وقت که او را می دیدم خنده بر لب بود. راستش در اولین لحظه که او را این قدر شاد و سر حال و پر انرژی دیدم این سؤال در ذهنم مطرح شد که چرا من مثل او نیستم».

امیر حسین قهرمان خود در یکی از دستنوشته‌هایی به یادگار مانده‌اش، جواب این سؤال را این گونه داده است:

«از روزی که سازمان را شناختم و به تبع آن توانستم چهره راستین آئین رهایی بخش اسلام محمدی و تشیع علوی را که ایدئولوژی ناب توحیدی مجاهدین، زنگارها و رسوبات طبقاتی را از چهره آنها زدوده بود مشاهده کنم و در حد توان و درک ایدئولوژیکی خودم، از آنها بهره بگیرم، احساس خاصی به من دست داده بود، احساس سبکبالی، احساس رهاشدگی».



امیر حسین به عنوان رزمنده ای پر شور که همیشه در صحنه های رزم پیاده می درخشید بعد از زرهی شدن ارتش آزادیبخش و تشکیل یکان هوایی یکی از برجسته ترین خلبانها و رزمندگان این یکان بود ولی در صدر ارزشهای این مجاهد پر تلاش، صحنه های رزم او طی ده سال پایداری در اشرف است که جلوه خاصی به زندگی سراسر شور و حماسه او می دهد. او در مقاطع مختلف عهد و پیمان بسیار عمیقش را با مردم و سازمان محبوبش به بیانه های مختلف ابراز می کرد:

● «هرگونه رویارویی و جنگ با رژیم در رابطه با اشرف را بخشی از جنگ سرنگونی می بینم و تعهد جنگ صد برابر با عزم حد اکثر در رابطه با آن می دهم».

«افتخار دارم که انتخاب کرده ام که تا آخرین نفس

و تا آخرین قطره خون در سایه هدایت رهبری سازمان مبارزه کنم و تا تحقق سرنگونی رژیم ولایت فقیه لحظه ای از مبارزه نایستم .

رود خروشان خون شهیدان ضامن پیروزی محتوم سازمان مجاهدین خلق ایران است

هیئات منالذله امیر حسین افضل نیا»

اوراق پایانی کتاب زندگی امیر حسین مثل همیشه پر از واژه های سرنگونی رژیم، ایمان راسخ، آزمایش وفداکاری است. چرا که او با این واژه ها زندگی می کرد و با این واژه ها به پیش می تاخت.

● «با ایمان راسخ و بدون شکاف به این حقیقت که آنچه در لیبرتی و اشرف می گذرد عین کارزار سرنگونی است و با ایمان راسخ و بدون شکاف به تغییر دوران در جمیع جهات و ایقان به این که اشرف و لیبرتی به مثابه «شبه اوین، فتح مبین» آزمایش این دوران من مجاهد خلق است، پای در مسیری می گذاریم که با چشم انداز هر چه روشنتر تحقق سرنگونی و با اتکا به اصل کس نخارد و فداکاری عنصر پیشتاز

مجاهد خلق، نوید پیروزی برای خلق اسیر و محروم به ارمغان می‌آورد». با همین ایمان و یقین روشن بود که مجاهد قهرمان امیر حسین افضل‌نیا در آخرین صحنهٔ رویارویی درخشید و ستاره‌یی تابان از کھکشان شهیدان اشرف شد. ستاره‌یی که تا ابد شاخص و نشان عبور مردان و زنان انقلابی در مسیر آزادی خواهد بود.



شهید قهرمان مجاهد خلق رحمان منانی



تاریخ تولد: ۱۳۵۸
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۱۵ سال
تدوین گر و گزارشگر تلویزیون

برای میهنی که ندیده بود...

● به جوانان وطن نام تو را خواهم گفت
به یقین آتشی از عشق تو را می گیرند
همچو تو با دل دریایی و با عشق بزرگ
چون که تازند به گفتار زمان چون شیرند

● «اینجانب رحمان منانی فرزند محمد رضا منانی ... پدر و مادر من مجاهد بودند و خانواده پدر و مادرم هم از هواداران نزدیک مجاهدین بودند یا اینکه مجاهد بودند. دو تا از عموهایم شهید شده اند و یک دایی من هم شهید شده است. من تنها فرزند خانواده هستم. مادرم معصومه بلورچی دکتر عمومی است و پدرم محمدرضا منانی مهندس است. من در سال ۶۱ به اتفاق اعضای مجاهدین به ترکیه عزیمت کردیم ... بعد از سه تا چهار ماه مادرم آمد و با او به کشور فرانسه سفر کردیم. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه مجاهدین در پاریس (مصباح) آغاز نمودم».

«پس از پرواز تاریخساز صلح و رهایی برادر مجاهد مسعود رجوی به منطقه مرزی عزیمت نموده و ادامه تحصیل دادم. پس از تصرف کویت توسط نیروهای عراق و شروع بحران کویت و شروع جنگ خلیج فارس به دانمارک رفتم و تحصیلات متوسطه خود را در آنجا ادامه دادم».

آگاهی رحمان نسبت به ظلم و ستم ارتجاع حاکم در ایران، مانع از آن شد که بتواند



در کشورهای اروپایی زندگی آرام و بی دغدغه‌اش را ادامه دهد. منصور قدرخواه یکی از اعضای شورای ملی مقاومت ایران در خاطره‌ای از رحمان نوشته است:

«فقط یک دیدار با رحمان کافی بود تا عاشقش بشوی. همیشه می‌گفت: «برایم از ایران بگو من ایران را ندیده‌ام.» به او می‌گفتم بعد از سرنگونی می‌برمت تهران همه جا را نشانت می‌دهم.

● می‌گفت: اگر شهید شدم به بچه محل‌هایتان بگو یک رحمانی بود که برای آزادی ایرانی که ندیده بود شهید شد.»

«سرانجام در سال ۱۳۷۶ متقاضی پیوستن به صفوف ارتش آزادی بخش ملی ایران و جنگ و پیکار علیه رژیم ضد بشری خمینی شدم.» رحمان در ارتش آزادی به سرعت آموزشهای رزمی را فرا گرفت و برای رزم آزادی ایران آمادگی کسب کرد.

اما رزم اصلی که او در آن آموزش دید و به رفیع‌ترین مدارجش صعود کرد، نه رزم نظامی و نه با جنگ‌افزارهایی مانند توپ و تانک، بلکه رزم ایدئولوژیک بود. رزمی بسا بالاتر از رزم نظامی بود که البته آن را هم در بر می‌گرفت. در این میدان بود

که رحمان به مجاهدی تبدیل شد که بدون سلاح و با دست خالی هم می‌توانست دشمن تا دندان مسلح را شکست دهد و پوزه‌اش را به خاک بمالد. رحمان در حمله شش و هفت مرداد سال ۸۸ اولین نفری بود که جلوی زرهی دشمن خوابید تا از ورود آن به اشرف جلوگیری کند. این رزمی بود که رحمان آن را در مکتب انقلاب مریم رهایی فرا گرفت و تا بن استخوان به آن مؤمن بود.

او خود در نامه‌ای به تاریخ ۲۷ آبان ۸۶ به خواهر مریم نوشت:

● «... بدانید اینجا فرزندان داری که تا به آخر سر به راهتان گذاشته اند یعنی خیلی به قدرتی که پیدا کرده بودم می‌نازیدم و سرافراز بودم...»

در نامه قبلی ام هم نوشته بودم که تمام آرزویم این بوده و هست که روزی باعث افتخار شما شوم و شایسته القابی که می‌گویید بشوم.»



به یمن انقلاب مریم، دوران پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف، دوران رشد شخصیت انقلابی و درخشش گوهر ناب مجاهدی رحمان بود. در حملات آدمکشان مالکی رحمان بارها زخمی شد. اما قدمی پاپس ننهاد.

رحمان مسئولیت خبرنگاری سیمای آزادی در اشرف را بعهده داشت و در تدوین برنامه‌های سیمای آزادی نیز بسیار خلاق و پرتلاش بود، چرا که آن را نیز بخشی و جلوه‌ای از جنگ سرنگونی رژیم پلید ولایت فقیه می‌دانست.

با همین شور و انگیزه خالصانه و انقلابی بود که با اصرار بسیار موافقت مسئولانش برای ماندن در اشرف و نگاهبانی اموال مجاهدین در اشرف را جلب کرد، زیرا به خوبی می‌دانست که این نه حفاظت از اموال، بلکه حفظ و حراست از شرف یک خلق و یک میهن است. مأموریتی که او آن را به درخشان‌ترین وجه ممکن به انجام رساند و خودش نیز به الگویی برای همه جوانان ایران تبدیل شد. رحمان قهرمان خود بارها از جمله در یکی از دست‌نوشته‌هایش در آبان ۹۱ تأکید کرده است:

«هیئات منالذله... بالاترین منت بر من گذاشته شده که نگهبان اشرف و مزار شهیدان باشم. دشمن زبون هر چقدر که بخواهد توطئه و مکر و نیرنگ کند، چنان درس طلایی به او بدهیم که از کرده خود پشیمان شود. در این شرایط با تمسک به انقلاب مریم و رهنمودهای برآمده از آن تلاشم را خواهم کرد که سربازی لایق و آجری محکم زیر پای مسئولین و شورای رهبری باشم. زندگی مطلوب من همانادر زیر سایه رهبری مجاهدت کردن و در نهایت وفای به عهد می‌باشد.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم
موجیم که آسودگی ما عدم ماست

«دشمن زبون گمان می‌کند که اگر عرصه را هزاران برابر بر ما تنگ کند و فشارهای زندان را افزایش دهد... می‌تواند خللی در عزم ما ایجاد کند».

آخرین کلمات مجاهدقهرمان رحمان منانی نیز همچنان گویای همین پیام است. او در مرداد ۹۲ و اندکی قبل از شهادت قهرمانانه‌اش نوشت:

● «ای علی، مرا جزو لشکریان کوی ات بپذیر. همانها که برای رسیدن به تو برای جامه عمل پوشاندن به آرمانهای تو هر آنچه که از جانب پروردگارشان به آنها رسید جز بر ایمانشان افزوده نشد و در این راه نه سستی و نه ضعف نشان ندادند و با شعار هیئات منالذله به همه ابتلائات لبیک گفتند. رحمان منانی ۱۳ مرداد ۹۲».

مجاهد قهرمان رحمان منانی زاده انقلاب مریم، همه چیزش را فدیۀ راه آزادی مردم ایران کرد. اینک همزمان او و جوانان ایران هستند که پیام رحمان را فریاد می‌کنند که: «دشمن زبون گمان می‌کند که اگر عرصه را هزاران برابر بر ما تنگ کند و فشارهای زندان را افزایش دهد می‌تواند خللی در عزم ما ایجاد کند» فرزندان دلیر ایران و خلق پیاخاسته، این مسیر را در یکانهای ارتش آزادیبخش، تا سرنگون کردن رژیم پلید آخوندی ادامه خواهند داد».





شهید قهرمان مجاهد خلق حسن غلامپور نوییجاری

تاریخ تولد: ۱۳۳۸
محل تولد: لاهیجان
زندانی سیاسی: ۴ سال
سابقه مبارزاتی: ۳۴ سال
تحصیلات: دیپلم طبیعی

همیشه رزم آور در همه پهنه‌های نبرد

● پگاهی بود و من،
از خویش بی خویش
به راهی که پر از گلبرگ خون بود
ز پیچ جاده ای در جنگل درد
به امید طلوعی می گذشتم.
تمام طول راه،
از گریه تر بود
تن جنگل
پر از زخم تبر بود
ولی پیغام هر گلبرگ پرپر
سفر بود و سفر بود و سفر بود

● از ظاهر افتاده و آرام و از چهره همیشه خندانش نمی شد فهمید که چه شیر دلاوری در پشت این فروتنی بی ادعا به کمین دشمن نشسته است. گویی خون سردار جنگل در رگهایش جریان داشت. عقابی که در حماسه ۱۰ شهریور اشرف برای همیشه در ستیغ قله افتخار مأوا گرفت.

حسن از یک خانواده کارگری و زحمتکش برخاسته بود. ناگزیر بود در تابستانها به کار پردازد، تا بتواند مخارج تحصیل خود را تأمین کند. رنج کار و محرومیت باعث شده بود که از یک سو همواره پخته تر و مسئولتر از سنش باشد و از سوی دیگر عشق به مردم محروم و شور

رهایی آنها با جانفش عجیب شود. با برخاستن امواج انقلاب ضدسلطنتی، حسن از فعالترین جوانان زادگاهش لاهیجان در برانگیختن تظاهرات و راهپیمایی‌ها بود. پس از انقلاب نیز به سرعت همراه با هزاران و هزاران تن از جوان قیام آفرین همسن و سالش جذب آرمان مجاهدین شد و پس از آن که دیپلم خود را گرفت و از سال ۵۹، به طور حرفه‌ای و تمام وقت به صفوف میلیشیای مجاهد خلق پیوست و در ستاد مجاهدین در رشت سازماندهی شد. پس از ۳۰ خرداد ۶۰، حسن فعالیت‌های خود را به طور مخفیانه ادامه داد، اما در آذر ۶۰ شناسایی و دستگیر شد. زندان، برای حسن قهرمان، میدان دیگری از مبارزه و فراز دیگری از زندگی انقلابی او بود. به نوشته یکی از همزمان مجاهدش که در زندان لاهیجان با حسن همبند بوده، حسن غلامپور و رحمت نخجیری و شهرام یاسری که هر سه از بچه‌های لاهیجان بودند، موتور محرک زندان بودند و با روحیه رزمنده خود، فضای زندان را سرشار از شور مقاومت و رزمندگی می‌کردند و پاسداران و دژخیمان را به ستوه می‌آوردند.

هنگامی که حسن در آبان ۶۴ سرفرازانه از زندان آزاد شد، در پیوستن به سازمان درنگ نکرد و با تلاش و انگیزه بسیار تنها حدود یک ماه بعد توانست همچون دو هم‌رزم دیگرش شهرام و رحمت خود را به رزمندگان مجاهد در منطقه مرزی کردستان برساند و در دسته‌های رزمی سازماندهی شود.

پس از تأسیس ارتش آزادیبخش مجاهد قهرمان حسن غلامپور در بسیاری از عملیات‌های رزمی شرکت کرد و در همه صحنه‌ها، چون شیر یاری در رده‌های مختلف فرماندهی و در رسته‌های رزمی گوناگون جانانه جنگید. اما اوج درخشش عنصر ناب مجاهدی و قهرمانی و رزم‌آوری حسن، طی ۱۰ سال پایداری در اشرف و بخصوص طی یک سال اخیر در مأموریت حفظ و نگاه‌داری اشرف بارز شد. حسن قهرمان به یمن انقلاب ایدئولوژیک و با عشق و علاقه‌ای که به سازمان و هم‌زمان مجاهدش داشت، به درخشانترین و جبهی این مرحله را طی کرد. او خود در آبان ۹۱ در این باره نوشته است:

● «...از ۳۳ سال پیش سازمان را برای سرنگونی رژیم ضد بشری انتخاب کرده و به زندگی عادی پشت کرده‌ام. ماندن در رکاب رهبری عقیدتی‌ام مسعود و مریم

را تحت هر شرایطی چه در پیروزی و چه در شکست انتخاب کرده‌ام و به آن تا آخرین قطره خون و نفسم متعهد می‌باشم... نهایت سپاسگزاری و تشکر را از سازمان و رهبری دارم که من را برای حفاظت از اموال در اشرف انتخاب کرده، امیدوارم لایق و شایسته این انتخاب باشم و هر ابتلائی را در اشرف با جان و دل می‌پذیرم».

فرزند قهرمان مردم لاهیجان مجاهد شهید حسن غلامپور که تا بن استخوان به آنچه می‌گفت متعهد بود، با شکوه‌ترین رزم خود را با دست خالی با آدمکشان تحت امر نیروی قدس به انجام رساند و این پیام را با خون خود به جوانان سراسر ایران داد که آری با دست خالی نیز می‌توان با دژخیمان مواجه شد و آنها را برای همیشه افشا و رسوا کرد و شیور پیروزی خلق را با رساترین صدا به گوش همه مردم رساند.





شهید قهرمان مجاهد خلق حسن جبّاری

تاریخ تولد: ۱۳۵۱
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۱۰ سال
تحصیلات: فوق دیپلم

مثل چشمه تو نگاهها جاریم

● بنویس اسم منو

فدایی ام

واسه آزادی ایران راهی ام

نه اسیرم به زمان و نشدم بند مکان

مثل چشمه تو نگاهها جاریم

حسن جبّاری

● مجاهد قهرمان شهید حسن جبّاری در سال ۱۳۵۱ در تهران و در یک خانواده هوادار مجاهدین به دنیا آمد. پدر حسن به جرم هواداری از مجاهدین، توسط ساواک شاه دستگیر شد و دو سال را در زندان گذراند. به این ترتیب حسن از همان کودکی با مبارزه و مسائل و مشکلات آن مانند زندان و شکنجه آشنا شد و دردها و رنجها، کما این که شیرینیهای مبارزه را به خوبی لمس کرد.

او به علت زندانی بودن پدر، همراه با مادر و دیگر اعضای خانواده اش به قزوین، که زادگاه پدر و مادرش بود، مهاجرت کرد و در همین شهر به مدرسه و سپس به دانشگاه رفت.

پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، مبارزات پدر و خانواده جبّاری، با دیکتاتوری جدید که این بار با عبا و عمامه و ریش و نعلین به جنگ آزادی و کشتن



آزادخواهان آمده بود، ادامه یافت و خاطرات حمله و هجوم پاسداران به خانه و دستگیری پدر و ضرب و شتم اعضای خانواده در ذهن حساس حسن ثبت گردید و او از همان کودکی با کینه نسبت به رژیم ضدبشری آخوندی و عشق به مجاهدین بزرگ شد و رشد کرد.

حسن در مسیر رشد دانش و آگاهی‌اش، نسبت به شرایط محنت‌بار جامعه، عشق و ایمانش نسبت به آرمان مجاهدین، به عنوان تنها ضامن پیروزی مردم ایران و استقرار آزادی و دموکراسی هر چه بیشتر عمق پیدا کرد و بیش از پیش به این حقیقت ایمان آورد که تنها چاره این همه تاریکی و ستم که در اطرافش می‌دید، پیوستن به مجاهدین و ارتش آزادیبخش است. حسن که به قول خودش عطشناک رفتن به اشرف و به دست گرفتن سلاح مجاهدت بود. بی اعتنا به همه تهدیدها و فشارهای مستمر اطلاعات آخوندی بر خانواده‌اش، مصممانه و عاشق‌وار همه موانع را از پیش پا برداشت و به مجاهدین و اشرف پیوست.

حسن با عشقی سوزان که از آگاهی عمیق او نسبت به جایگاه اشرف و ارتش آزادیبخش سرچشمه می‌گرفت، با درک انقلاب ایدئولوژیک و عبور از آن، تمام وجودش، تشنه فدا و ایثار برای رهایی خلقتش شده بود و در این مسیر پیوسته اعلام آمادگی می‌کرد. از جمله در نامه‌ای به خواهر مریم به تاریخ ۱۹ بهمن ۹۰، نوشته بود:

«خواهر مریم! ... اگر بخواهم در یک جمله بگویم، می‌ایستیم و می‌جنگیم و چشم به زمین است نه در هوا، به اشرف و انقلاب و مریم، همین مرا بس با آنها باشم، شرف دارم، بی آن هیچ چیز نیستم و پشیزی نمی‌ارزم. خواهر مریم متعهد می‌شوم که همچون شهیدان ۱۹ بهمن ۶۰ تا ۱۹ فروردین ۹۰، برای مجاهدی باشم که انقلاب شما را اثبات کنم و با لباس مجاهدی در خاک پای شما و در رکاب برار یا مجاهد شهید شوم و یا مجاهد بمیرم و یا همچون سردار موسی و خواهر اشرف در خاوران آرام بگیرم».

حسن با همین عشق و ایمان، مصرانه خواست که در زمره کسانی باشد که قرار بود برای حفظ و نگه‌داری اشرف، در اشرف بمانند. خودش در نقشه مسیری که در مرداد ۹۲ نوشته، چنین می‌گوید: «... به فرموده مولایم علی (ع) از جایم تکان نخواهم خورد و از آرمانم که همانا آرمان آزادی یک خلق در زنجیر و اسیر است کوتاه نخواهم آمد و هرگز به دشمن پشت نخواهم کرد، سینه به سینه و سپر به سپر با همین تن بی سپر همچون شهدای ۶ و ۷ مرداد و ۱۹ فروردین در خاک پاک اشرف و شهدای مظلوم زندان لیبرتی در ۲۲ بهمن و ۲۵ خرداد می‌جنگم ... و همین برایم افتخار و سعادت است».

مجاهد قهرمان شهید حسن جبّاری با شوری تمام به مسعود رجوی عشق می‌ورزید زیرا او را پرچمدار آزادی مردم ایران می‌دانست. نوشته شورانگیزش درباره مسعود گواه این عشق است:

● «ای یادت آرامش جان، در هر زمان و هر مکان»

نمی‌دانم در کدامین فراسوی تاریخ بار دیگر ترا در میان این همه آشوب خواهم دید و باز خواهم یافت. ولی می‌دانم در تکاپوی این جهان



امیدی هست و ایمانی که من را هر دم به تو، ای کعبه دلها، نزدیک و امیدوار می کند و من فقط به این امید زنده ام که ترا باز یابم، هر چند که ندیدمت، ای نایافته، در وجود این دیار نامردیها و نامردمی ها، فقط صدای توست که من را زنده نگه می دارد....

● از حسن جباری قهرمان، فرزند دختری به جا مانده که هنگامی که عزم پیوستن به ارتش آزادیبخش کرد و خانه و کاشانه را ترک گفت، شیرخواره ای ۱۰ ماهه بود و اکنون باید حدود ۱۲ سال داشته باشد. یکی از همزمان حسن در نوشته ای خطاب به دختر او، بازگشت حسن از سفر سرخس را در قالب شعری چنین بشارت داده است:

“روزی که بازوان بلورین صبحدم
برداشت تیغ و پرده تاریک شب شکافت
روزی که آفتاب
از هر دریچه تافت

روزی که گونه و لب یاران هم نبرد
رنگ نشاط و خنده گمگشته باز یافت
من نیز باز خواهم گردید آن زمان”

آری، حسن در روز پیروزی محتوم خلق باز خواهد گشت.



شهید قهرمان مجاهد خلق یاسر حاجیان



تاریخ تولد: ۱۳۵۸
محل تولد: زنجان
سابقه مبارزاتی: ۱۶ سال
کارگردان، گرافیست و تدوین گر تلویزیون

تجسم اراده یک نسل

● «اگر ماهی سیاه هم مثل همه ماهی های دیگر در همان برکه می ماند و یک روز هم پیر می شد، پس چه کسی باید می رفت آخر برکه را پیدا کند؟»

یاسر حاجیان

«هیجده سالم است. و به مدت پنج ماه است که به ارتش آزادیبخش ملی پیوستم. تحصیلات متوسطه ام را توی یکی از کشورهای اروپایی گذراندم و سالهای آخر دبیرستان بودم. می خواستم بعد از گرفتن دیپلم به دانشگاه برم و یک رشته علمی را شروع کنم. می دانستم که خیلی ظلم توی ایران وجود داره. آخوندهای ضدبشر توی ایران ملت را سرکوب می کنند. حقوق ملت را پایمال می کنند. و بخاطر همین گفتم بعنوان یک ایرانی به ارتش پیوندم و توی سرنگونی رژیم خمینی کمک بکنم و آزادی رو به ایران باز گردانم.»

«من خودم اصلا ایران را ندیدم ولی اینجا می جنگم که ایران آزاد فردا را بتوانم بینم. ایران آباد و آزاد فردا.»

این اراده و عزم درخشان جوان مبتکر، خلاق، و پرتوانی است که برای زندگی ای سرشار از موفقیت و کامیابی و مرفه، هیچ چیز کم نداشت.





نامش یاسر حاجیان بود فرزند مجاهد شهید مسعود حاجیان که در خرداد سال ۱۳۶۰ توسط رژیم خمینی تیرباران شد.

یاسر از کودکی در گیرودار نبرد مجاهدین با رژیم خمینی بزرگ شد. همراه خانواده و خویشانش به اشرف آمد، در بهمن سال ۱۳۶۹ به خارج از کشور فرستاده شد. در آلمان تحصیل کرد. اما عزم مبارزه برای آزادی وطن و مردم، او را و در سال ۱۳۷۶ به سازمان مجاهدین و به رزمندگی در ارتش آزادیبخش کشاند. به رزمنده ای پرتوان در یکانهای رزمی تانک و نفر بر مکانیزه تبدیل شد. همچنین در برنامه نویسی کامپیوتر استعداد شگرفی داشت.

ادامه مبارزه او پایداری دهساله در اشرف بود. و در حماسه‌های پایداری قهرمانانه ایستادگی کرد. همچنین انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین از یاسر وجودی سراپا انگیزه ساخته بود. او در نامه ای به خواهر مریم در تاریخ هشتم شهریور سال ۹۰ نوشته بود:

«بعد از فروغ اشرف (حماسه مجاهدین در پایداری روزهای ۶ و ۷ مرداد) بمدت چند روز بخاطر بعضی از شهدا خیلی سوختم. بخصوص وقتی چهره غمگین ولی بسیار پر صلابت شما را در اولین مراسم شهدا دیدم، آتشی تمام وجودم را فرا گرفت. بخاطر شهید آسیه و صبا هم خیلی سوختم چون هم رزم ما بودند و از سنین کودکی آنها را می‌شناختم. ولی به هر حال آن ابتلاء هم گذشت. این روزها احساس می‌کنم هویت جدیدی دارم. با برادر هم رابطه خیلی عمیق تری دارم. قدر و ارزش رهبری عقیدتی که شما ۲۲ سال پیش از آن

صحبت می کردید را بهتر فهمیدم. الان دیگر زنان و مردان شریف از سراسر دنیا به رموز انقلاب ما پی برده اند و نقطه امید را در اشرف می بینند. بنظرم آنها هم پرتوی از وجود شما را گرفته اند.»

یکی از یاران یاسر در خاطره ای درباره روحیه شاد و سرزنده یاسر می نویسد: «یکبار در اشرف با یاسر و تعدادی دیگر از بچه ها به دریاچه نور رفته بودیم. ... درست همان لحظه که بلندگوی دشمن فریاد می زد و می گفت «جوانی تان را به هدر ندهید» و ما را به ناامیدی دعوت می کرد، یاسر خندید و رو به بلندگوی دشمن گفت: «ناامیدی ما رو با خودت به گور خواهی برد!» یاسر جزو مجاهدانی بود که برای نگاهبانی از اموال مجاهدین در اشرف ماند. او در سال ۹۱ در مورد تعهد خود و اراده خود برای پایداری و انجام مسئولیتهای خود در این دوره نوشته بود:

«هدف از همان اول مبارزه با دشمن آزادی مردم ایران و سرنگونی آن بوده، لذا به هیچ کدام از لذت ها و مزایای دنیا چشم ندوخته ام. اگر روزی ۲۴ بار و هر بار و هر ساعت ۶۰ بار مورد سؤال قرار بگیرم بدون تردید پاسخ خواهم داد «هیئات منالذله» من با سازمان و همه ارزش ها و مظاهر آن هیچ و هیچ چیز کم ندارم، پس یا در جنگ رو در رو در اشرف با دشمن یا مزدوران آن در خون خواهم غلطید و یا برای ورود به جنگ و مرحله بالاتر و پیمودن مسیر تا تهران خواهم رفت. یاسر حاجیان ۲۸ آبان ۹۱»

و آخرین کلمات عهد و پیمان و سوگندهای یاسر نیز عزم درخشان او و



مسئولیت پذیری تمام او را نشان می دهد: او در هشتم مرداد ۹۲ نوشت:

● «... اجازه نخواهم داد و نخواهیم داد که دشمن طرح خود را پیش ببرد و ضعف و سستی و ذلت را به درون ما بریزد. این سه مرز سرخ اساسی در هر زمان و در هر مکان خواهد بود و از آن دفاع خواهم کرد. در این راه روی سوگند خود با خدا و خلق پای می فشارم ... در اجرای مأموریت تاریخی خود در دفاع از دژ پایداری و مقاومت، اشرف، در این شب قدر یک بار دیگر، استوارتر از همیشه در یکان ۷۲ ثبت نام می کنم ... اکنون باید برای جنگ صد برابر و تهاجم حد اکثر آماده شد و برای غلبه بر دشمن و هم دستان آن حاضر گفت و فریاد زد: بیا بیا»

به یقین، عزم و اراده شهیدان قهرمانی چون یاسر حاجیان، عزم هر ایرانی را برای انقلاب و سرنگونی حکومت ضدبشری ولایت فقیه، صیقل خواهد زد.



شهید قهرمان مجاهد خلق ناصر حبشی

تاریخ تولد: ۱۳۶۱
محل تولد: آمل
سابقه مبارزاتی: ۹ سال
تحصیلات: فوق دیپلم مکانیک

آرمانش، صدق و فدا بود

● «چه افتخاری بالاتر از این که در این مسیر فدا و صداقت شهید و رستگار شوم و در یگان ۷۲ فدایی اشرف و در خاک پاک اشرف شهید شوم».

ناصر حبشی

«من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند»
● مجاهد قهرمان، شهید ناصر حبشی، زاده مردم دلیر آمل، متولد سال ۱۳۶۱، از جوانان آگاه و غیرتمندی بود که برغم فارغ التحصیل شدن از دانشگاه، و فراهم بودن زندگی مرفه، برای آزادی عزم کرد و براه افتاد. کوه و دشت و مرزهای وطن را پیمود تا به قافله ایستادگان برای آزادی، به قافله اشرفیان و مجاهدان پایدار آن پیوندد. این انتخابی بسیار سخت و ستودنی بود چرا که هنگام پیوستن او به سازمان و ارتش آزادی، در سال ۱۳۸۳، اشرف در قلب توطئه‌های رژیم و مزدورانش در عراق و همدستان بین المللی رژیم قرار داشت. ارتش آزادی بی سلاح، عزم پایداری کرده بود. ناصر که پدرش نیز از مجاهدان اشرف است خودش از شوق پیوستنش به سازمان مجاهدین خلق ایران می‌نویسد:

«من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند»
ناصر پیش از پیوستن هم از فعالترین جوانان بود، اما از ابتدای ورود به اشرف در مسئولیت پذیری و فداکاری نمونه شد. شور و نشاط و سرزندگی او همواره در گفتار و رفتارش به چشم می‌خورد.

ناصر در جشن اشرف در تاریخ ۸ بهمن ۸۷ به مناسبت پیروزی در خروج نام مجاهدین از فهرست اتحادیه اروپا گفت:
«ما مجاهدین اینجا جمع شدیم و خلاصه آخوندها و آخوندها هم بدونند ما یک ذره از این حرف که سرنگونیه هدفمون همون سرنگونیه، یک لحظه کوتاه نمی‌آیم و تا دینش می‌ایستیم تا دینش زیر سایه رهبری مون. زیر سایه خواهر مریم هستیم و ایستادگی می‌کنیم تو

هر شق، و مطمئن باشه رژیم خمینی، حامیانش مطمئن باشند، مخصوصاً رژیم خمینی، مخصوصاً خامنه‌ای بدون‌ه که ما مجاهدین از این راه و از این هدفمون کوتاه نمی‌آییم». ناصر در جشن پیروزی ملت فلسطین در پذیرفته شدن در سازمان ملل گفت: «از اشرف تبریک میگم به خلق فلسطین. انشالله که در ایران در میدون آزادی، با خلق فلسطین، جشن پیروزی رو در میدون آزادی بگیریم». سوگند مجاهدی او نیز گواه دیگری بر استواری او بود. آنگاه که فریاد زد: «من ناصر حبشی، حاضر حاضر حاضر هیهات منا الذله هیهات منا الذله، هیهات منا الذله».

ناصر جزو مجاهدانی بود که برای نگاهداری اموال مجاهدین در اشرف ماند. او در تمام این دوران با سرزندگی، مسئولیتهای خود را انجام داد. او در مصاحبه‌ای در مورد سنتهای نوروزی مردم ایران در نوروز ۹۲ گفته بود: «همونطور که می‌دونید، سیزده به در یک سنتی هست که سالیان بین مردم ایران برگزار میشه؛ و حکومتها و دیکتاتورها آمدند و رفتند ولی نتونستند این سنت رو از بین ببرند و مردم سالیان این سنت رو دارند برگزار می‌کنند. چرا؟ چون این یک سمبله که زشتیها، پلیدیها، خلاصه ناامیدیها، زنگارها رو کنار می‌زنه؛ و از اونور بجاش امید، عشق به آینده، سرزندگی، شادابی رو میاره». ... «و مردم هم بخاطر مخالفت با این آخوندها و چون بخاطر این که امسال هم سال سینه و سال سرنگونیه این سنت رو با شکوهتر برگزار می‌کنند».

کلمات این مجاهد والا که یکی از قهرمانان ایستادگی در اشرف گلگون است، خود گواه شأن و مرتبت او و عزم استوار اوست: ناصر در رمضان امسال یعنی سال ۹۲ و در شب شهادت مولای متقیان و امام مجاهدان علی علیه السلام نوشت:

● «این جانب مجاهد «لم یرتابوا» ناصر حبشی در شب قدر و شب شهادت امیرالمؤمنان علی (ع) چلچراغ بشارت و فدا یکبار دیگر تجدید عهد و پیمان با راهبران عقیدتی‌ام که پرچمدار و ادامه دهنده راه و رسم علی (علی) هستند می‌کنم، و خدا را هزار مرتبه شکر و سپاس می‌گویم که در زیر پرچم راهبرانی همچون مسعود و مریم می‌رزم؛ و چه افتخاری بالاتر از اینکه در این مسیر فدا و صداقت شهید و رستگار شوم؛ و البته در یگان ۷۲ فدائی اشرف، و در خاک پاک اشرف شهید شوم». «یا علی! در این کارزار سرنگونی می‌خواهم قدر خلق در زنجیر و قدر خودم را رقم بزنم پس من را در این مسیر ثابت قدم نگهدار و ایمانم را هرچه راسختر و بدون شکاف کن».

اینک ناصر قهرمان، همان یابوری کننده شد. همان «ناصر» که به ندای هل من ناصر رهبر مقاومت پاسخ گفت. زندگی را رها کرد و به



اشرف در محاصره پیوست، و فدایی اشرف شد تا پرچم مقاومت برای آزادی همچنان سرخ و در اهتزاز بر فراز برجهای مبارزه برای سرنگونی رژیم پلید ولایت فقیه برقرار بماند. بی شک، هر ایرانی شریف و آزاده و هر عاشق ایران، اینک خون ناصر را بر سرخی پرچم ایران و در ستاره آرم سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران می بیند و از این شهیدان والا و ایستادگان پرشکوهترین پایداریها، برای سرنگون کردن خامنه ای و رهایی مردم ایران پیا می خیزد.

سلام بر ناصر حبشی قهرمان، روزی که زاده شد و روزی که برای پیوستن به ارتش آزادی عزم کرد، و روزی که در اشرف گلگون، به خاک افتاد.





شهید قهرمان مجاهد خلق **امیر مسعود نظری**



تاریخ تولد: ۱۳۵۸
محل تولد: تهران
سابقه مبارزاتی: ۱۶ سال

شیدای آزادی مردم ایران

● «قهرمانی، نامی است
تومی توانی آن را بر پهلوانی بنهی
که بازوهای تنومندی دارد
اما من آن را بر تو می گذارم
که دلی عاشق
و سری پر مهر مردم داشتی»

«چه افتخاری از این بالاتر که ما هم لیاقت این مشی و این آرمان که پایه گذارش سرور شهیدان حسین بن علی است را داشته باشیم و مگراو نگفته بود که هر زنده ای ناگزیر رونده راه من خواهد بود؟... هیچ کس شک ندارد که به قول سعید محسن، خون ما برنده ترین سلاح ماست».

فرازی از نامه امیر نظری به رهبر مقاومت ۱۳۹۰/۲/۲

مجاهد قهرمان امیر نظری جوان مجاهد و پرشوری بود که از همه مواهب یک زندگی مرفه در اروپا برخوردار بود. اما با غیرت مجاهدی و با عشق به میهن، به میدانهای مبارزه برای آزادی شتافت و با آگاهی و ایمان تمام انتخاب کرد که خونهاش سلاح این مبارزه مقدس باشد.

او زندگیش را اینگونه شرح داده است:

«من در سال ۱۳۵۸ در تهران متولد شدم. سه سال در ایران بودم،... در سن کودکی همراه مادرم در زندان اوین بودم».



«سال ۶۲ برای وصل به سازمان از ایران خارج شدیم تا سال ۶۵ در مدارس سازمان کلاس اول و دوم را گذراندم. در سال ۶۹ کلاس پنجم بودم و اواخر آن جنگ کویت شروع شد و تازه اول راهنمایی را شروع کرده بودم که به آلمان رفتم. امیر در سال ۷۶ درس و تحصیل خود در آلمان را کنار گذاشت و مبارزه برای مردمش در ارتش آزادی را انتخاب کرد. «با خیلی‌ها صحبت کردم و تصمیمم را برای پیوستن به ارتش آزادیبخش گرفتم و درسم را ول کردم و در تاریخ ۱۳۷۶/۱/۲۳ به عراق و قرارگاه اشرف اعزام شدم.»

او درباره انگیزه اش از پیوستن به ارتش آزادی نوشت: «همه اش زیر سر رژیم ضدانسانی خمینی بوده و جنایاتی که رژیم در حق رشیدترین فرزندان ایران کرده است از شکنجه‌ها تا اعدام‌ها، دل هر انسانی را به درد می‌آورد. در درجه اول (برای) سعادت خودم، و در درجات بعدی علاقه زیادی که به تک تک مجاهدین دارم، در این مدت که در اروپا بودم، هر دو دنیا را دیدم. و بنابراین انتخابم از روی آگاهی کامل می‌باشد.»

امیر پس از پیوستن به ارتش آزادی، آموزشهای مختلف نظامی را پشت سر گذاشت و بزودی به مجاهدی توانمند و کارآمد تبدیل شد که به رغم جوانی بسیار، از عهده سخت‌ترین امور رزم، از جمله، انتقال تانکها و زرهیها، بوسیله کفی‌ها و کمرشکنها برمی‌آمد. اما درخشش خیره‌کننده امیر در عرصه آرمانی و رویارویی بادشوارترین ابتلائات این میدان بود. فهم عمیق او از انقلاب ایدئولوژیک و عبور سرفرازانه از آن، امیر را به انقلابی برجسته و مجاهدی وارسته تبدیل کرد که مسئولانش می‌توانستند به او و استحکام و جنگندگی او در هر زمینه تکیه کنند. از جمله طی ۱۰ سال پایداری پرشکوه مجاهدین در اشرف و در حمله و هجومهای جنایتکارانه مزدوران مالکی، امیر همواره در صف مقدم، در مقابل حوادث سینه سپر می‌کرد. یقین امیر به انقلاب و پیروزی محتوم را می‌توان در تمام نوشته‌های امیر دید. او



از جمله، در نامه ای به رهبر مقاومت چنین نوشته است:

«رهایی و یگانگی دست یافتنی است، به خدا دست یافتنی است. توان و ظرفیت مجاهد خلق حد و مرز نمی‌شناسد، به خدا نمی‌شناسد. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است، مقام آدمیت.»

با این ادراک عمیق، امیر برای انجام مسئولیتش در اشرف و در نگاهبانی از اموال مجاهدین اعلام آمادگی کرد. او در ۲۸ آبان ۹۱ نوشت:

«...اعلام می‌کنم که ماندنم در اشرف را بالاترین پرداخت و منت از طرف سازمان می‌دانم ... تعهد می‌دهم ... به همه سختی‌ها و توطئه‌های دشمن بیایا گفته و برای سنگین‌ترین مسئولیتهای مرحله سرنگونی حاضر باشم. امیر مسعود نظری»
 امیر که سرشار از عشقی عمیق نسبت به هم‌زمانش بود، بعد از موشکباران «لیبرتی» در ۲۱ بهمن ۹۱، طی نامه ای برای یکی از یارانش نوشت:

● «با سلامهایی آتشین به گرمی مبارزه ای که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون ادامه خواهیم داد. دیروز صبح شتابزده بیدار شدیم و خبر تهاجم موشکی به لیبرتی و اینکه شهید و مجروح هم داریم را شنیدیم. نمی‌دانید که چه احساس جانگدازی داشتم. مستمر چهره همه بچه‌ها از جلوی چشمانم می‌گذشت و نمی‌دانستم که این بار نوبت وداع با کدامین عزیز است. ... خبر شهادت یلان قهرمان، مهدی عابدی، هادی شفیعی و سایرین را شنیدم ... کاش با آنها می‌بودم و رستگار می‌شدم ... می‌توانم حدس بزنم که تاثیر این خون‌ها ... تا کجا عزم اراده مجاهد خلق را صیقل می‌زند».

امیر این عاشق و شیدای آزادی ایران، در روز دهم شهریور در قتل عام اشرفیان به شهادت رسید. خون او اکنون، با همه جوانان ایران، و عاشقان ایران، سخن می‌گوید. با یاد و الگوی او هزاران امیر دیگر برای رهایی خلق ایران اراده خواهند کرد، تا رسالت سرنگونی رژیم ولایت فقیه را به انجام برسانند.





شهید قهرمان مجاهد خلق سعید اخوان هاشمی



تاریخ تولد: ۱۳۶۴
محل تولد: مشهد
سابقه مبارزاتی: ۱۲ سال

گل سرخ دیگری بر تارک انقلاب نوین ایران

● مجاهد شهید سعید اخوان هاشمی، در خانواده‌ای مجاهد به دنیا آمد. مادرش مجاهد قهرمان نسرین منزوی در عملیات بزرگ فروغ جاویدان و هنگامی که سعید ۳ سال بیشتر نداشت به شهادت رسید. در بحبوحه جنگ اول خلیج فارس، پدرش او را همراه با برادر توأمانش، برای در امان ماندن، از آتش جنگ به کانادا فرستاد. دوره دبستان و دبیرستان را در کانادا گذراند و راهش برای ادامه تحصیلات دانشگاهی کاملاً باز و هموار بود، اما سعید که عاشق ایران و آزادی مردم ایران بود. از نوجوانی مسیر مجاهدت را انتخاب کرد. انتخاب کرد با استبداد ولایت فقیه بجنگد. سعید درباره این تصمیم خود در شرح زندگیش نوشته است:

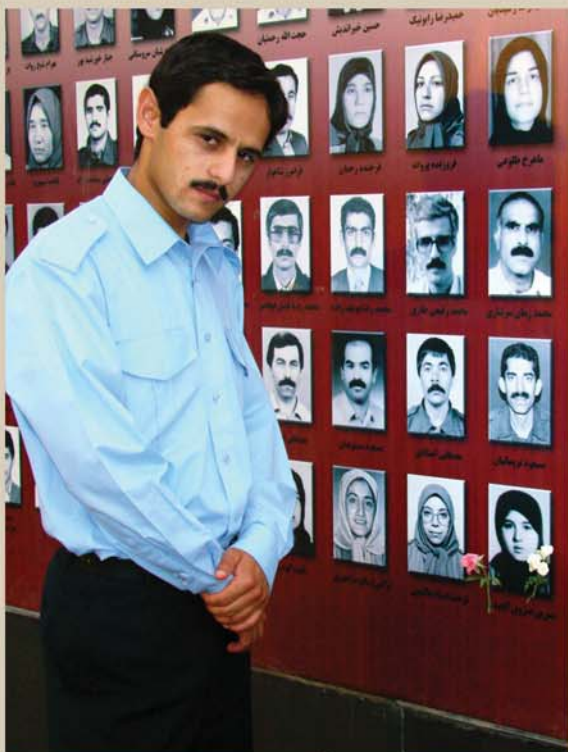
«خودم تصمیم گرفتم که به ارتش (آزادیبخش) بروم و چندین بار به سرپرستم زنگ زدم و گفتم که می‌خواهم به ارتش آزادیبخش بپیوندم. و آنها گفتند آیا تو مطمئن هستی که می‌خواهی بروی؟ گفتم بله! صددرصد! و بعد از آن به مدرسه ای که درس می‌خواندیم زنگ زدیم و گفتیم که ما... دیگر درس نمی‌خوانیم... و در همان پایگاه فرمهای ارتش را پر کردیم».

سعید در جای دیگر درباره این تصمیم خود می‌نویسد:

«به این دلیل با رژیم خمینی مخالفم که فهمیدم رژیم خمینی شروع به اعدام و شکنجه مخالفین خود و بطور خاص مجاهدین می‌کند...».

«در ۱۵ شهریور یعنی چند روز بعد از تظاهرات در آمریکا تصمیم به اعزام (به) ارتش آزادیبخش گرفتم. به این دلیل که می‌دیدم دارند بر علیه رژیم مبارزه می‌کنند و می‌جنگند، و به شهادت





می‌رسند. با خودم گفتم چرا من بنشینم؟ و زندگی کنم... مادرم نیز به شهادت رسیده است. می‌خواهم انتقام خون شهدا را بگیرم. به این دلیل تصمیم گرفتم به ارتش بیایم».

● سعید از هنگامی که در کانادا تحصیل می‌کرد شروع به یاد گرفتن خط فارسی کرد. او در نامه‌ای به رهبر مقاومت، با سادگی و صمیمیت خاص خودش نوشت:

«من شنیدم که شما گفتین هر کسی که می‌تونه اسلحه دست بگیره، جاش اینجاست، واسه همین من اومدم و دارم آموزشها را می‌گیرم و آماده هستم برای مبارزه با رژیم خمینی من حاضرم من تازه ایرانی یاد گرفتم بنویسم و دارم نماز هم یاد می‌گیرم. من خیلی می‌خواهم مجاهد خلق باشم و حاضرم هر سختی هست بکشم»
او در سال ۸۳ نیز در نامه‌ای به رهبر مقاومت نوشت:

«برادر سلام! بعد از مدتها توانستم بالاخره یک رابطه باهات بزنم ... یک انتخاب مجددی کردم و هی پایم در این راه سفت‌تر شد و الان در نقطه‌ای هستم که حتی از قبل از جنگ هم پایم سفت‌تر است ... انتخاب کردم که حتی بعد از سرنگونی هم دنبال زندگی ام نروم و با سازمان بمانم ... در هر شرایطی که پیش بیاد برای سازمان، من هستم و هر اتفاقی که پیش بیاد برای سازمان به من می‌آد... و تعهد می‌دهم که تا آخرش در هر شرایطی که باشم پشت هستم. به امید دیدار دوباره خداحافظ، خسته نباشید، سعید اخوان هاشمی ۲۶-۴-۸۳».

سعید قهرمان در گفتگویی دربارهٔ حنیف کفایی یکی از شهیدان ۱۹ فروردین، می‌گوید:

«لحظاتی قبل از درگیری بود که می‌خواستند به ما برسند، به شوخی برگشتم بهش گفتم، کفایی، اگه من شهید شدم این کیف و وسایلم برای تو. با لبخند همیشگی گفت: باشه. یکی هم این که من دیدم حنیف و زهیر خوردند ولی نفهمیدم کی بودند. بعد ادامه دادیم رفتم جلو بعد اونجایی که دیگه منتظر بودیم دم خاکریز که اونا دوباره بیان، یکی از بچه‌ها به من گفت، گفت که حنیف شهید شد. اونجا برگشتم بالاسرش، بچه‌ها بلندش کرده بودند می‌خواستند بیان جلو، دستمو گذاشتم روی سر خونچکانش، با تمام وجودم فریاد زدم که حنیف قسم می‌خورم انتقامتو می‌گیرم».

او در موقع حملهٔ موشکی به لیبرتی هم در مصاحبه‌ای به زبان انگلیسی گفته بود:

«دربارهٔ جنایتی که در اشرف اتفاق افتاد، در آگوست ۲۰۰۹ من آنجا بودم. و من جنایات رژیم آخوندی و مالکی را با چشم خودم دیدم. اما سخت‌ترین جنایت بنظر من آن جنایتی است که در کمپ لیبرتی صورت گرفت که نمی‌توانستم به آنها کمکی بکنم»

سعید در نقشه مسیر خود در ۸ مرداد ۹۲ نوشت:

● «رژیم تمام تلاشش را می کند که خللی در عزم و اراده ما وارد کند. از حمله و هجوم تا جابجایی و موشک باران. ولی کور خوانده است چون برای ما مجاهدین اشرافی، این ها همه اش آزمایش است. و ما در این راه سه مرز سرخ داریم. ضعف، سستی، و ذلت. و این توطئه ها نه تنها خللی در اراده هایمان وارد نمی کند بلکه عزممان را راسختر و محکمتر می کند. تا با درس درخشان، برگ زرینی از ایستادی و تسلیم ناپذیری در سینه تاریخ به ثبت برسانیم. ... به فرموده مولایم علی علیه السلام، تأکید می کنم: اگر از کثرت لشکریان دشمن، تمام زمین سیاه شود باکی نداشته و نمی هراسم چون به راه یافتگی و رستگاری خویش و به گمراهی آنان یقین دارم». سعید قهرمان در حمله وحشیانه مزدوران مالکی به اشرف به شهادت رسید. شهادتش، پیامی است به همه جوانان ایران که هر جوان ایرانی را به پیوستن به یکانهای ارتش آزادی و به قیام و مقاومت برای سرنگونی استبداد ستم پیشه ولایت فقیه فرا می خواند.





تصاویری از شهیدان



● مجاهد شهید زهره قائمی
همراه با خواهر مجاهد
مژگان پارسایی جانشین
رهبری سازمان مجاهدین
خلق ایران





● مجاهد شهید امیر نظری



● مجاهد شهید حسن جباری
در مراسم سوگند مجاهدت و پایداری تا آخرین نفس





● مجاهدین شهید حسین مدنی و محمدرضا وشاق



● مجاهد شهید حسین مدنی (نفر اول از سمت راست)
در ملاقات رئیس جمهور برگزیده مقاومت، مریم رجوی با یاسر عرفات - سال ۱۳۷۵





نفر اول از سمت راست:

● مجاهد شهید محمد رضا و شاق

در میتینگ تاریخی امجدیه، تهران-۱۳۵۹



● مجاهد شهید اصغر قادیری (نفر اول از سمت چپ)

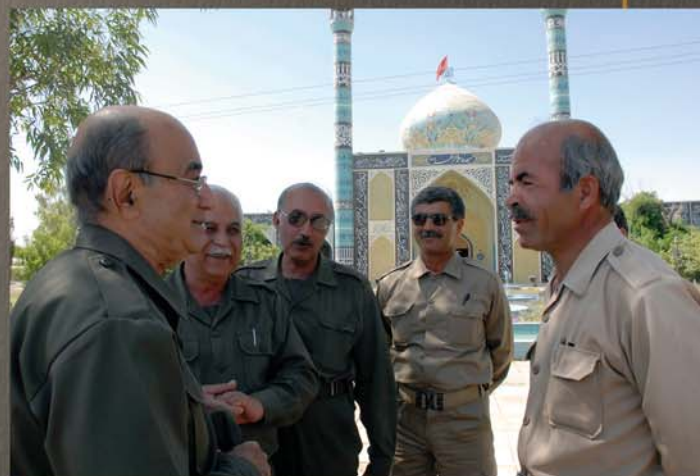
مجاهد شهید محمد رضا و شاق (نفر سوم از سمت چپ)

در جشن درهم شکسته شدن راهبند ارتجاعی و استعماری - ۷ مهر ۱۳۹۱





ردیف اول از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید امیر نظری - مهدی فتح الله نژاد - حسین مدنی - حمید باطبی
 ردیف دوم و سوم:
 مجاهدین شهید ناصر حبشی - سعید اخوان



ردیف اول از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید محمدعلی طاطایی سرشار - غلامعباس
 گرمابی - احمد بوستانی
 در دیدار دکتر منوچهر هزارخانی از شهر اشرف - ۱۳۸۷





● مجاهد شهید زهره قائمی
در مسابقات جام سیمرغ سالانه در شهر اشرف
به مناسبت سی مهر-۱۳۹۱



از راست به چپ:
● مجاهدین شهید مریم حسینی و فاطمه کامیاب شریفی و گیتی گیوه چیان
عکس یادگاری که از اشرف، برای همزمان خود در لیبرتی فرستادند.





از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید سعید اخوان، رحمان منانی، یاسر حاجیان
 اشرف - نوروز ۱۳۹۲



از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید کورش سعیدی و امیر نظری
 اشرف - هفته سیمرغ - مهر ۱۳۹۱





● مجاهد شهید سیدعلی سیداحمدی و هادی نخجیری
پارک شهر اشرف، سیزده بدر ۸۹



● مجاهد شهید حمید صابری



● مجاهد شهید نبی سیف



● مجاهد شهید سیدعلی سیداحمدی و هادی نخجیری
محوطه امجدیه، شهر اشرف





● مجاهد شهید مسعود حاجیان
پدر یاسر، در خرداد سال ۱۳۶۰
توسط رژیم خمینی تیرباران شد.



● مجاهد شهید یاسر حاجیان
در حال فیلمبرداری هفتهٔ سیمرغ- اشرف مهر ۱۳۹۱





● مجاهد شهید یاسر حاجیان





● مجاهد شهید سعید نورسی



از راست به چپ:
● مجاهدین شهید بیژن میرزایی و زهیر ذاکری
اشرف - مسابقات جام سمرغ - مهر ۱۳۸۶





● مجاهد شهید حسن جبّاری
گارد احترام در مراسم تشییع شهیدان
فروغ ایران در ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸



● مجاهد شهید حسن جبّاری
مجروح توسط سنگ پرانی مأموران نیروی تروریستی
قدس و اطلاعات آخوندها اشرف-۳ مهر ۱۳۹۱





● مجاهد شهید سعید نورسی
در مسابقات دو مارا تن
به مناسبت هفته سیمرغ



● مجاهد شهید احمد بوستانی
در مسابقات دو مارا تن
به مناسبت هفته سیمرغ



● مجاهد شهید مهدی فتح الله نژاد
در مسابقات دو مارا تن
به مناسبت هفته سیمرغ





● مجاهد شهید مهدی فتح الله‌نژاد (نفر وسط در عکس)
در منطقه کردستان



از راست به چپ:
● مجاهدین شهید محمود مهدوی و مسعود قربانی (فرمانده بهمن) و حمید صابری
قبل از حرکت برای عملیات فروغ جاویدان - سال ۱۳۶۷





● مجاهد شهيد سعيد اخوان



● مجاهد شهید سعید اخوان
در حال نشان دادن، عکس مادرش
(مجاهد شهید نسرین منزوی) که در
عملیات کبیر فروغ جاویدان، هنگامی
که سعید ۳ سال بیشتر نداشت به شهادت
رسید.





● مجاهد شهید سعید اخوان
بر سر مزار مجاهد شهید حنیف
کفایی



● مجاهد شهید سعید اخوان
مراسم یادبود شهیدان فروغ ایران
شهر اشرف-۱۳۸۹





از راست به چپ:
● مجاهدین شهید یاسر حاجیان و سعید اخوان



● مجاهد شهید سعید اخوان
در مسابقات هفته سیمرغ- اشرف





● مجاهد شهيد شاهرخ اوحدي



● مجاهد شهيد شجاع الدين متولي



● مجاهد شهيد ناصر سرايي





ردیف اول از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید امیر حسین افضل نیا، رحمان منانی، فربرز شیخ الاسلامی، علیرضا پورمحمد (ذکریا)
 ردیف دوم از راست به چپ:
 مجاهدین شهید ناصر حبشی، نبی سیف، کورش سعیدی، محمدعلی محمودی
 در مراسم مجاهد صدیق غلامحسین صادقی - اشرف ۱۳۹۱





از چپ به راست:
 ● مجاهدین شهید حمید باطبی و علی فیضی شبگاهی
 در دیدار دکتر منوچهر هزارخانی از شهر اشرف - ۱۳۸۷



از راست به چپ:
 ● مجاهدین شهید مجید فردی شیویاری و حسین مام رسولی و هادی نخجیری
 بر سر مزار مجاهد صدیق مرتضی احمدی
 اشرف - مزار مروارید





● مجاهد شهید گیتی گیوه چیان



● مجاهد شهید ژبلا طلوع
در یکی از تمرینات رزمی - شهر اشرف





● مجاهد شهید علی اصغر مکانیک
در برنامه آموزش آتش نشانی



● مجاهد شهید محمد علی محمودی
اشرف - سیزده بدر نوروز ۱۳۸۳





● مجاہد شہید امیر حسین افضل نیا



● مجاہد شہید حسن غلامپور





● مجاهد شهید حسین سلطانی



● مجاهد شهید ناصر حبشی



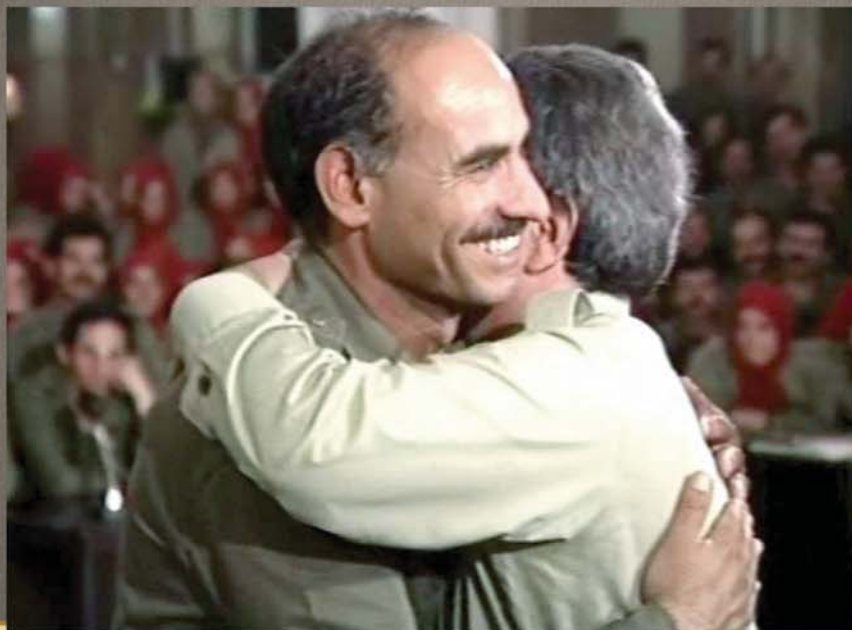


● مجاهد شهید حسین مامرسولی



● مجاهد شهید قباد سعیدپور





● مجاهد شهید عبدالحلیم (عظیم) تارویی



● مجاهد شهید علی محمودی





● مجاهد شهید ناصر کرمانیان



● مجاهد شهید نبی سیف





● مجاهد شهید هادی نخجیری



● مجاهد شهید سید علی اصغر عمادی چاشمی





● مجاهد شهید علی فیضی شینگاهی



● مجاهد شهید رحمان منانی





● مجاهد شهید رحمان منانی
زخمی در حمله مزدوران اطلاعات و نیروی
قدس. اشرف - دی ۱۳۸۹

● مجاهد شهید رحمان منانی
در حال سد کردن راه مزدوران مالکی در حمله جنایتکارانه ۶ و ۷ مرداد به شهر اشرف - ۱۳۸۸





● مجاہدین شہید رحمان منانی و امیر حسین افضل نیا





● مجاهدین شهید امیر
نظری و سعید نورسی و
ناصر حبشی
اشرف - تظاهرات در
حمایت از قیام سراسری
۱۳۸۹



بی رزه و حتی بی کلاه، از سرو دست و پا و از
جان و روح و روان خود، سلاحهایی شکفت خلق
کردند، و با دزد و رنجی بیگران و با انری ماندگار
و خاطره بی جاودانه.
صدای فاجعه می آمد از حوالی شهر
و بوی یو طبقه پیچیده بود در همه جا
در آن کثافت طوفانی بهار و خزان
جدال سرو و سپیدار بود و نیرو و
نبرد سینه و سر بود و سنگ و تفنگ
خون بود و دود و آتش و رگبار و خاک گرم
و یازده ستاره که در آستان آزادی
به سجده افتادند
و در مجال اندک پرواز تا ملکوت
به نغمه های غریبانه این چنین خوانندند:
طلوع روشن این سرزمین بشارت داد.

● مجاهد شهید امیر نظری
گارد احترام در مراسم یادبود شهیدان فروغ ایران
شهر اشرف - ۱۳۸۹





● مجاهد شهید مریم حسینی
اشرف - مراسم بزرگداشت ۱۹ و ۲۲ بهمن - ۱۳۸۶



● مجاهد شهید میترا باقرزاده
اشرف - نوروز ۱۳۸۶



● مجاهد شهید فاطمه کامیاب شریفی
در مراسم بزرگداشت سالگرد ۱۹ بهمن - ۱۳۸۶
میدان اشرف، شهر اشرف





● مجاهد شهید گیتی گیوه چیان
اشرف - مراسم بزرگداشت ۱۹ و ۲۲ بهمن - ۱۳۸۵





از راست به چپ:
● مجاهدین شهید میترا باقرزاده و گیتی گیوه چیان و فاطمه کامیاب شریفی و زهره قائمی
اشرف - عکس یادگاری که برای یارانشان در لیبرتی فرستادند.





● مجاهد شهید زهره قائمی

ستاره نورافشان و پرتو مهرتابان و درس درخشان در اوج پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف





۱، ۲، ۳...
۱۰۰ و ۱۰۰۰ اشرف دیگر می‌سازیم
مسعود رجوی-شهریور ۱۳۹۲



۳۵ سال پیش، مسعود گفت: بیچاره شب‌پرستان با سلاله خورشید و با نسل ایمان چه خواهند کرد؟ و حالا شما اثبات کردید که شب‌پرستان در برابر شما و نسل شما درمانده و زبونند و این شما هستید، نسل مسعود، که شکست‌ناپذیر و پیروزید. زیرا با مقاومت و ایستادگی خود، جلادان را روسپاه کرده و به زانو درآورده‌اید و نور و روشنایی و مقاومت و رهایی را به اوج رسانده‌اید.

مریم رجوی، رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت ایران
شهریور ۹۲



از راست به چپ:
● مجاهدین شهید میترا باقرزاده و گیتی گیوه چیان و فاطمه کامیاب شریفی و زهره قائمی
اشرف - عکس یادگاری که برای یارانشان در لیبرتی فرستادند.





● مجاهد شهید زهره قائمی

ستاره نورافشان و پرتو مهرتابان و درس درخشان در اوج پایداری پرشکوه ۱۰ ساله در اشرف





۱، ۲، ۳...
۱۰۰ و ۱۰۰۰ اشرف دیگر می‌سازیم

مسعود رجوی-شهریور ۱۳۹۲



۳۵ سال پیش، مسعود گفت: بیچاره شب‌پرستان با سلاله خورشید و با نسل ایمان چه خواهند کرد؟ و حالا شما اثبات کردید که شب‌پرستان در برابر شما و نسل شما درمانده و زبونند و این شما هستید، نسل مسعود، که شکست‌ناپذیر و پیروزید. زیرا با مقاومت و ایستادگی خود، جلادان را روسپاه کرده و به زانو درآورده‌اید و نور و روشنایی و مقاومت و رهایی را به اوج رسانده‌اید.

مریم رجوی، رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت ایران
شهریور ۹۲